

پیش دبستانی ماجرای جویی

در
داستان
بزرگ
کتاب مقدس



سوزان کوک

مقدمه

به آموزش کتاب مقدس به ترتیب زمانی برای کودکان پیش دبستانی خوش آمدید. هدف این مطالب کمک به کودکان خردسال برای درک برخی از داستان‌های کلیدی کتاب مقدس، آنطور که از نظر تاریخی اتفاق افتاده‌اند، است. ما می‌خواهیم به آنها کمک کنیم تا به حقیقت وجود خدا و کارهایی که او در جهان و زندگی مردم انجام داده است، اعتماد پیدا کنند. ما می‌خواهیم آنها را به این باور برسانیم که خدا مهربان و حکیم است و می‌توان به او اعتماد کرد. خداوند جهانی آفرید تا عشق خود را به مردم منعکس کند. حتی زمانی که مردم مرتکب اشتباه شدند و گناه وارد دنیای ما شد، خداوند همچنان به عشق ورزیدن به مردمی که آفریده بود ادامه داد. تصویر کلی کتاب مقدس، که به آن فراروایت (متاناراتیو) می‌گویند، این است که همه چیز به آمدن عیسی مسیح به عنوان نجات‌دهنده‌ای که مردم را به سوی خدا بازمی‌گرداند، اشاره دارد. ما می‌خواهیم کودکان را برای زمانی آماده کنیم که نجات از راه عیسی را درک کنند و به او توکل کنند. باشد که خداوند تعالیم کتاب مقدس شما را که بر اساس ترتیب زمانی است، برکت دهد، زیرا شما حقیقت بزرگ رستگاری و نجات را نشان می‌دهید.

«ماجراهای پیش‌دبستانی در داستان بزرگ کتاب مقدس» برای استفاده کودکان ۲ تا ۵ ساله، هماهنگ با برنامه درسی «۹۹ ماجراجویی در داستان بزرگ کتاب مقدس» طراحی شده است. به جای ۹۹ درس، ۲۶ داستان کلیدی را گنجانده‌ایم. چرا فقط ۲۶ برای نسخه پیش‌دبستانی؟ دلیلش این است: کودکان خردسال عاشق تکرار هستند! به این فکر کنید: کودکان پیش‌دبستانی باید مدام چیزهای جدید یاد بگیرند. یادگیری چیزهای جدید برای آنها چیز جدیدی نیست؛ این بخشی از زندگی است که بارها و بارها در طول روز اتفاق می‌افتد. آنها کلمات، مفاهیم، مهارت‌های حرکتی، قوانین زندگی و خانواده، غذاهای جدید و... را یاد می‌گیرند. این فهرست به نظر بی‌پایان می‌رسد! شنیدن چیزی که از قبل برایشان آشناست، آرامش زیادی به آنها می‌دهد. آنها از این حس که به سوالها با اطمینان جواب می‌دهند، لذت می‌برند!

این روش چگونه کار می‌کند؟ این برنامه درسی به گونه‌ای تنظیم شده است که درس هفته اول به همان صورت نوشته شده تدریس شود و هفته بعد، دوباره روی همان داستان تمرکز شود. فعالیت‌های جدیدی برای هفته دوم هر درس ارائه شده است. وقتی داستان‌ها به این روش تدریس می‌شوند، شما یک سال درس خواهید داشت. برای مثال، داستان کتاب مقدس و آیه حفظی برای ماجراجویی شماره ۱ در ماجراجویی شماره ۲ تکرار می‌شود. داستان کتاب مقدس و آیه حفظی برای ماجراجویی شماره ۳ در ماجراجویی شماره ۴ تکرار می‌شود. فعالیت‌ها برای هفته دوم برای هر داستان کتاب مقدس متفاوت است. بسیاری از آیات حفظی کتاب مقدس برای سطح آموزشی کودکان پیش دبستانی ساده سازی شده‌اند.

سخنی از نویسنده

من تا ابد از خدا سپاسگزارم که ریشه‌ها، ابزار و فرصت خدمت به او را به من داده است. این ریشه‌ها از بزرگ شدن در کنار پدر و مادری می‌آید که عاشق عیسی بودند و با ایمان از او پیروی می‌کردند. آنها نمی‌دانستند که ۴ جفت چشم کوچک وجود دارد که آنها را تماشا می‌کنند. عشق ورزیدن و آموزش دادن به کودکان بخش طبیعی زندگی همه ما بود. به این موارد، معلمان، مربیان و همکاران بی‌شماری را از دوران دبستان تا دانشگاه اضافه کنید که به من آموختند خدا کیست و چگونه کار می‌کند. خداوند زندگی مرا از طریق مشاهده و یادگیری از بسیاری از خدمتگزاران فداکارش، عمیقاً شکل داده است. من بر دوش آنها ایستاده‌ام. در سال‌های اخیر، خداوند با لطف خود به من و جیم اجازه داده است تا در کنار افرادی در سراسر جهان که قلبی برای رساندن پیام ارزشمند انجیل به کودکان در زندگی خود دارند، کار کنیم. من این امتیاز را که حلقه کوچکی در زنجیره نقشه ابدی رستگاری و نجات خدا هستم، سبک نمی‌شمارم. جلال و شکوه تنها از آن خداست. از

دوران دانشگاه تا به امروز، افتخار تدریس به کودکان پیش دبستانی در محیط کلیسا را داشته‌ام. کودکان پیش دبستانی از بسیاری جهات منحصر به فرد هستند. آموزش آنها می‌تواند چالش برانگیز باشد، اما وقتی بفهمید که چرا کودکان پیش دبستانی اینگونه فکر می‌کنند، متوجه می‌شوید که این سال‌های شکل‌گیری می‌توانند از غنی‌ترین دوران یادگیری زندگی آنها باشند. آنها مانند اسفنج‌های کوچکی هستند که با استفاده از تمام حواس خود دانش را جذب می‌کنند. شما در حین آموزش، برکت خواهید یافت و با چالش روبرو خواهید شد و یاد خواهید گرفت که بار دیگر دنیا را از دریچه چشمان یک کودک ببینید. باشد که خداوند شما را در آموزش کلامش به کودکان خردسال برکت دهد!

Susan Cook

نحوه استفاده از این کتاب

هر داستان کتاب مقدس برای دو درس متوالی تدریس می‌شود. اولین باری که داستان تدریس می‌شود، از طرح درس پیروی می‌کند: مطالعه درس، شروع درس، تدریس درس، مرور درس و به‌کارگیری درس. هر ماجراجویی یا درس کتاب مقدس ۵ بخش مهم دارد. بار دوم که داستان تدریس می‌شود، درس باید شامل همان بخش‌ها باشد اما قالب درس کمی متفاوت است.

۱. درس را مطالعه کنید. این یادداشت‌ها به هر معلمی کمک می‌کند تا زمینه و معنای بخشی از کتاب مقدس را که قرار است تدریس کند، درک کند.
۲. درس را شروع کنید. درس همیشه با چیزی شروع می‌شود که کودکان خردسال را درگیر ماجراجویی یا داستان کتاب مقدس کند.
۳. درس را تدریس کنید. چندین بخش آموزشی برای کمک به معلم در انتقال درس وجود دارد.
 - داستان را تعریف کنید. داستان کتاب مقدس مستقیماً از صفحات کتاب مقدس گرفته شده و به روشی ارائه شده است که معلم می‌تواند آن را برای کودکان خردسال تعریف کند.
 - آیه حفظی. این آیات برای کودکان خردسال کوتاه شده‌اند، اما آنها را تشویق می‌کنند که کلام خدا را در قلب‌ها و ذهن‌های جوان و در حال شکل‌گیری خود پنهان کنند.
 - ستایش و پرستش. آهنگ‌هایی برای کودکان خردسال گنجانده شده است تا به آنها در درک داستان بزرگ کتاب مقدس کمک کند. از همخوانی‌های منحصر به فرد با کمک‌های آنلاین استفاده می‌شود.
۴. درس را مرور کنید. این بخش به معلم و بچه‌ها کمک می‌کند تا آنچه را که برای آن روز یاد گرفته‌اند، مرور کنند. از روش‌های یادگیری تعاملی زیادی استفاده می‌شود.
۵. درس را به کار ببرید. بخش آخر هر درس، ایده‌ای را تشویق می‌کند که به کودکان کمک می‌کند تا آموزه‌های کتاب مقدس را درک کرده و به آنها عمل کنند.

ماجرای بعدی همان متن کتاب مقدس را که کودکان در هفته اول یاد گرفته بودند، با ایده‌های مختلف فعالیت آموزش می‌دهد. این تقویت، راهبردی برای کمک به کودکان خردسال در درک داستان نجات است.

هدف کلی این کتاب از مزمور ۷۸: ۴-۷ گرفته شده است: «ما این حقایق را از فرزندان پنهان نخواهیم کرد؛ ما به نسل بعدی در مورد کارهای باشکوه خداوند، در مورد قدرت و شگفتی‌های عظیم او خواهیم گفت... تا نسل بعدی - حتی کودکانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند - آنها را بشناسند و آنها به نوبه خود به فرزندان خود آموزش دهند. بنابراین هر نسلی باید امید خود را از نو به خدا ببندد، معجزات باشکوه او را فراموش نکند و از دستورات او اطاعت کند.»

فهرست مطالب

مَاجِراجویی	صفحه	مَاجِراجویی	صفحه
۲۰۱	خداوند قوی است	۲۸و۲۷	تولد عیسی
۲۰۳	آفرینش	۳۰و۲۹	اوایل زندگی عیسی
۶۰۵	باغ عَدَن	۳۲و۳۱	وسوسه
۸۰۷	سقوط	۳۴و۳۳	آرام کردن طوفان
۱۰۰۹	نتیجه ی گناه	۳۶و۳۵	شفای مرد نابینا
۱۲۰۱۱	سیل	۳۸و۳۷	پسر گمشده
۱۴۰۱۳	ابراهیم	۴۰و۳۹	صلیب
۱۶۰۱۵	یوسف	۴۲و۴۱	دزد روی صلیب
۱۸۰۱۷	موسی	۴۴و۴۳	رستاخیز
۲۰۰۱۹	ده فرمان	۴۶و۴۵	ماموریت بزرگ
۲۲۰۲۱	مار بُرنزی	۴۸و۴۷	کلیسای اوّلیه
۲۴۰۲۳	داوود	۵۰و۴۹	بهشت برای ایمانداران
۲۶۰۲۵	انیای	۵۲و۵۱	داستان بزرگ کتاب مقدّس

ماجراجویی شماره ۱

پیدایش ۱:۱

خلاصه داستان: خدا خیلی قوی است.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- خدا - نامی از ذات اعلی، که در زبان عبری به معنای «قوی»، «قادر» است. این کلمه بیانگر قدرت مطلق است و با استفاده از آن در اینجا به صورت جمع، به طور مبهم در ابتدای کتاب مقدس آموزش داده شده است. این آموزه‌ای است که به وضوح در بخش‌های دیگر آن آشکار شده است، یعنی اینکه اگرچه خدا یکی است، اما در الوهیت، اشخاص متعددی وجود دارند: پدر، پسر و روح که در کار آفرینش مشارکت داشتند.
- کتاب مقدس هیچ تلاشی برای اثبات وجود خدا نمی‌کند. این حقیقت را بدیهی می‌داند.
- سی و دو بار در سی و یک آیه در پیدایش باب یک، خدا با نام ذکر شده است. یازده بار، او با استفاده از ضمائر شخصی مورد اشاره قرار گرفته است.
- آسمان و زمین از ازل وجود نداشته‌اند، اما آغازی داشته‌اند. آنها از یک ماده به وجود می‌آیند، اما توسط خدا از هیچ آفریده شده‌اند.
- تصادفی نیست که خدا موضوع جمله اول کتاب مقدس است. این کلمه بر کل فصل غالب است و در هر نقطه از صفحه توجه را به خود جلب می‌کند.
- خدا آفرید، نه از هیچ ماده از پیش موجود، بلکه از هیچ آفریده شدند.
- آسمان‌ها و زمین، آفریده شدند. این آیه اول، مقدمه‌ای کلی بر کتاب مقدس است و حقیقت بزرگ و مهمی را اعلام می‌کند که همه چیز آغازی داشته است.



یک تصویر برای هر درس وجود دارد. شما می‌توانید از آن به عنوان تصویر آموزشی استفاده کنید. در صورت امکان، یک کپی برای هر دانش‌آموز تهیه کنید تا رنگ‌آمیزی کند و آنها می‌توانند آن را به خانه ببرند. آنها را تشویق کنید که تصویر را به خانواده خود نشان دهند و در مورد آن برایشان صحبت کنند.

تصویری که با ماجراهای ۱ و ۲ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۲ پیدا کرد.

هر زمان که به کودکان آموزش می‌دهید، همیشه به دنبال کلماتی باشید که ممکن است نیاز به تعریف داشته باشند. در این درس، «آفرینش» یا زمانی که خدا جهان را آفرید را تعریف کنید.

همانطور که این داستان را مطالعه می‌کنید، هر بار که کلمات «قدرتمند» یا «جاودان» را می‌گویید، آن را مرور کنید و زیر آنها خط بکشید. آماده باشید تا همانطور که قبلاً به بچه‌ها آموزش داده‌اید، هر بار با «نیرومند» (در حالی که عضلات خود را منقبض می‌کنند) یا «برای همیشه» (در حالی که بازوهایشان را به طرفین باز می‌کنند) پاسخ دهند.

امروز قرار است دو کلمه جدید یاد بگیریم. کلمه اول ETERNAL است. آیا قبلاً آن را شنیده‌اید؟ به معنی «جاودان» است. دست‌هایتان را به دو طرف باز کنید. وقتی می‌گویم جاودان، شما بگویید برای همیشه و دست‌هایتان را به دو طرف باز کنید. (چند بار تمرین کنید). کلمه دوم POWERFUL است. فکر می‌کنم بعضی از شما آن را می‌شناسید، درست است؟ به معنی قدرتمند و خیلی قوی است! به من نشان دهید که چقدر قوی هستید. عضلات بازوهایتان را منقبض کنید. بنابراین وقتی می‌گویم POWERFUL، شما بگویید نیرومند و به من نشان دهید که چقدر قوی هستید. (چند بار تمرین کنید). همانطور که امروز به داستان کتاب مقدس گوش می‌دهید، به آن دو کلمه گوش دهید. اگر می‌شنوید که می‌گویم ETERNAL (جاودان)، شما بگویید FOREVER (برای همیشه) و دست‌هایتان را به دو طرف باز کنید! اگر می‌شنوید که می‌گویم POWERFUL (قدرتمند)، شما بگویید STRONG (نیرومند) و به من نشان دهید که چقدر قوی هستید!

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



قبل از اینکه پرندگان، درختان، ستارگان یا حتی مرد و زن وجود داشته باشند، خدا وجود داشت. خدا همیشه آنجا بود. برای همه ما درک این موضوع دشوار است که خدا همیشه چگونه بوده و هرگز آغازی نداشته است، اما این دقیقاً همان چیزی است که کتاب مقدس در مورد خدا می‌گوید. او ابدی است و این بدان معناست که او آغاز و پایانی ندارد.

نه تنها خدا همیشه آنجا بوده، بلکه کتاب مقدس می‌گوید که او بسیار قدرتمند است. او همیشه آنجا بوده و بسیار قدرتمند است. بنابراین، ما فقط در چند کلمه اول کتاب مقدس چیزهای زیادی در مورد خدا آموخته‌ایم. بعداً در مورد خدا بیشتر خواهیم آموخت، اما در حال حاضر باید به یاد داشته باشیم که خدا قدرتمند و ابدی است.

کتاب پیدایش، کتاب آغازهاست: آغاز جهان، آغاز انسان‌ها، آغاز گناه، آغاز نقشه نجات ویژه خدا و آغازهای دیگر. اما کتاب مقدس به روشنی می‌گوید: خدا آغازی نداشته است. او همیشه به عنوان قادر مطلق وجود داشته است. این قدرت عظیم اوست که او را به خاطر آن می‌شناسند، حتی قبل از اینکه آسمان‌ها، زمین و هر آنچه را که روی زمین است بیافریند. در خلقت، قدرت عظیم او را خواهیم دید، اما اولین چیزی که در مورد خدا می‌دانیم این است: خدا بسیار قدرتمند است!

پس از پیدایش ۱:۱، بقیه‌ی پیدایش روی زمین اتفاق می‌افتد. اما اولین آیه‌ی کتاب مقدس روی زمین اتفاق نمی‌افتد. این آیه به ما می‌گوید که خدا کیست. تنها خدای کتاب مقدس، خدای قدرتمند و جاودان است. هیچ خدای واقعی دیگری وجود ندارد. هیچ کس دیگری همیشه زنده نبوده است. فقط خدای کتاب مقدس قدرتمند و جاودان است.

ستایش و پرستش



ستایش و پرستش

همیشه حرکاتی متناسب با آهنگی که می‌خوانید، طراحی کنید. بچه‌ها عاشق حرکت هستند و این به آنها کمک می‌کند تا تمرکز خود را حفظ کنند. همچنین به آنها کمک می‌کند تا کلمات را به خاطر بسپارند. اگر در مورد نوع حرکات به ایده نیاز دارید، از بچه‌ها بپرسید. آنها همیشه چیز جالبی ارائه خواهند داد!

«خدای من خیلی بزرگه!» اگر این آهنگ را بلد نیستید، خودتان آهنگ بسازید. می‌توانید از یک آهنگ ساده کودکانه مانند «مک‌دونالد پیر» استفاده کنید.

خدای من خیلی بزرگ، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

خدای من خیلی بزرگ، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

کوه‌ها از آن اوست، دره‌ها از آن اوست، ستارگان نیز کارِ دستِ اوست.

خدای من خیلی بزرگ، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد!

اگر مایل به شنیدن آواز این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://www.youtube.com/watch?v=Q320dTsx1c>

آیه حفظی



از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «خدا آفرید» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس بگویید «آسمان‌ها و زمین». بعد از چند بار، دو عبارت را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو)

پیدایش ۱:۱ - خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید.

(۴) درس را مرور کنید



بیایید داستانتان را مرور کنیم. (دوباره داستان را تعریف کنید. این بار از بچه‌ها بخواهید در چند نکته به شما کمک کنند) آنها دوست دارند در تعریف داستان به شما کمک کنند تا نشان دهند چقدر خوب گوش داده‌اند! می‌توانید هر بار که کلمه «جاودان» یا «قدرتمند» استفاده می‌شود، مکث کنید و منتظر بمانید تا بچه‌ها آن کلمه را بگویند.



بیایید به چیزهایی فکر کنیم که بسیار قوی هستند. (مثال‌ها: شیر، خرس، ماشین‌ها) بعد از اینکه چند مورد نام برده شد، از کلاس بخواهید که بعد از هر مورد فریاد بزنند «خدا قوی‌تر است!» چیزهای قوی را یکی یکی تکرار کنند، مانند این: معلّم می‌گوید: «شیر قوی است!» (کلاس با هم می‌گویند): خدا قوی‌تر است!! «معلّم از همین الگو با چیزهای قوی که کلاس به آنها فکر کرده است استفاده می‌کند. هر بار کلاس با فریاد زدن «خدا قوی‌تر است!» پاسخ می‌دهد.

۱. چند نکته برای آموزش به کودکان پیش‌دبستانی. به یاد داشته باشید که اگرچه چیزهایی وجود دارد که کودکان پیش‌دبستانی هنوز برای آنها آماده نیستند، اما آنها توانایی انجام آن را دارند.
- دعا، پرستش و توکل به خدا. بگذارید آنها شما را در حال انجام این کارها ببینند!
- بدانید که کتاب مقدّس کتابی ویژه در مورد داستان قوم خدا و عیسی است. مطمئن شوید که آنها می‌دانند چقدر کلام خدا را دوست دارید!
- از داستان‌های مربوط به خدا و قوم او لذّت می‌برید و دوست دارید بارها و بارها داستان‌ها را بشنوید.

ماجراجویی شماره ۲

پیدایش ۱:۱

خلاصه داستان: خدا خیلی قوی است.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. این هفته هنگام مرور آیه حفظی، از حرکات دست برای هر عبارت استفاده کنید. برای کلمه «خدا» به سمت آسمان اشاره کنید. برای کلمه «آفریده» از دستان خود استفاده کنید تا وانمود کنید که در حال قالب زدن گل به شکل دلخواه هستید. برای کلمه «آسمان‌ها» هر دو دست خود را به سمت آسمان دراز کنید و به بالا نگاه کنید. برای کلمه «زمین» هر دو دست خود را به سمت زمین پایین بیاورید.

پرسید: آیا دو کلمه خاصی که هفته گذشته در مورد خدا یاد گرفتیم را به خاطر دارید؟ او **جاودان** است، به این معنی که او تا ابد زنده بوده است! (دست‌هایتان را به دو طرف باز کنید) و او **قدرتمند** است، به این معنی که **قوی** است! و به من نشان دهید که چقدر قوی هستید.

سپس، به بچه‌ها بگویید که ما «داستانی را که هفته‌ی پیش یاد گرفتیم با هم تعریف خواهیم کرد». درس را به طور خلاصه دوباره تعریف کنید، سپس آنها به شما در تعریف داستان کمک خواهند کرد. به کلاس یادآوری کنید که هر بار که کلمه‌ی «جاودان» یا «قدرتمند» استفاده می‌شود، حرکات را انجام دهند. از یک داوطلب بخواهید که بخشی از داستان را تعریف کند. وقتی کمی از داستان را تعریف کردند، از شخص دیگری بخواهید که بخشی از داستان را تعریف کند. ادامه دهید تا بیشتر یا تمام داستان تعریف شده باشد. برای تازه نگه داشتن آن، برنامه را کمی تغییر دهید.

یادتان هست هفته‌ی پیش به چیزهایی فکر کردیم که خیلی قوی هستند؟ از کجا می‌دانید که این یک چیز قوی است؟ (پدرم می‌تواند چیزهای سنگین را بلند کند. یک شیر می‌تواند هر حیوانی را در مبارزه شکست دهد. این ماشین می‌تواند بارهای عظیمی از سنگ را جابجا کند.) بعد از هر کدام چه گفتیم؟ (خدا قوی‌تر است!) بیایید ببینیم آیا می‌توانیم برخی از آن چیزها را به خاطر بسپاریم. به بچه‌ها اجازه دهید چیزهای قوی هفته‌ی پیش را نام ببرند. همانطور که هر کودک چیزی قوی را نام می‌برد، بگذارید بگویند «_____ قوی است». سپس بقیه کلاس را هدایت کنید تا با هم بگویند: «خدا قوی‌تر است!» چطور می‌دانیم که خدا قوی است؟ (فرزندان شما ممکن است برخی از چیزهایی را که کتاب مقدس در مورد خدا می‌گوید بدانند، یا ممکن است ندانند. اگر پاسخ کمی به این سوال وجود دارد یا هیچ پاسخی وجود ندارد، به آنها بگویید که به زودی در مورد چگونگی خلقت کل جهان توسط خدا و بسیاری از چیزهای دیگر که قدرت عظیم خدا را به ما نشان می‌دهد، یاد خواهیم گرفت.) ما همچنین می‌توانیم به برخی چیزهای قوی دیگر فکر کنیم. می‌توانید به آنها سرنخ‌هایی بدهید تا به آنها کمک کنید تا حد امکان به چیزهای قوی بیشتری فکر کنند. برای هر کودک یک کاغذ بیاورید که در پایین صفحه نوشته شده باشد: «خدا قوی‌تر است». به هر کودک یک کاغذ و مداد شمع‌ی بدهید تا با آن نقاشی کنند. از آنها بخواهید تصویری از قوی‌ترین چیزی که می‌توانند به آن فکر کنند، بکشند. بعد از اینکه کارشان تمام شد، از آنها بخواهید یکی‌یکی تصاویرشان را بالا بگیرند و بگویند: «_____ قوی است»، اما (همه این را می‌گویند) خدا قوی‌تر است! این هفته، وظیفه شما این است که تصویرتان را به خانواده‌تان نشان دهید و دو کلمه‌ای را که خدا را از داستان این هفته توصیف می‌کند، به آنها بگویید. (جاودان - برای همیشه! و قدرتمند - نیرومند!)

به ماجراجویی شماره ۳ نگاهی بیندازید. باید چیزی برای استفاده به عنوان بلوک‌های ساختمانی بیاورید. وسایل شما می‌توانند بزرگ یا کوچک، ساده یا پیچیده باشند. خلاق باشید و از هر چیزی که دارید استفاده کنید! جعبه‌های خالی از هر نوع یا اندازه‌ای، سرگرم‌کننده هستند، همچنین قوطی‌ها یا حتی کتاب‌هایی که می‌توانید روی هم بچینید و یک «دیوار» فرضی درست کنید.

ماجراجویی ۱ و ۲: خدا خیلی قوی است.



ماجراجویی شماره ۳

پیدایش ۱:۱-۲۵

خلاصه داستان: خداوند همه چیز را آفرید.



۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)

- کتاب مقدس در مورد تکامل صحبت نمی‌کند. بلکه با خلقت جهان توسط خدا آغاز می‌شود. جهان‌بینی کتاب مقدس با یک خالق آغاز می‌شود، نه خلقت.
- از آنجایی که خدا خالق است و تمام جهان هستی مخلوق اوست، باید تحت کنترل او باشد. خدا قبل از همه چیز بوده است، بنابراین، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند با او برابر باشد. هیچ خدای دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا او قبل از هر کس یا هر چیز دیگری بوده است.
- وقتی خدا جهان را آفرید، آن را «از هیچ» آفرید. فعل اینجا، «آفرید»، در سراسر کتاب مقدس به کار رفته است. با این حال، فقط زمانی استفاده می‌شود که خدا فاعل باشد.
- روایت از خدا در پیدایش باب یک آشکار می‌کند که او خدایی رهایی‌بخش است. این نقشه او بود که انسان رابطه‌ای حیاتی و مهم با خدا داشته باشد. هیچ بخش دیگری از خلقت نمی‌توانست به خدای رهایی‌بخش خود ببالد، فقط مرد و زن.
- عبارت «زمین بی‌شکل و خالی بود» (پیدایش ۱:۲) زمینه را برای بقیه خلقت فراهم می‌کند. در روزهای دوم و سوم خلقت، خدا به زمین شکل داد. در روزهای سوم، چهارم و پنجم خلقت، خدا زمین را پُر کرد.
- اهمیت پیدایش باب یک با استفاده مداوم از یک صنعت ادبی مهم که همیشه با استفاده مکرر از کلمه نشان داده می‌شود، تأکید می‌شود. تعداد «و»ها را در پیدایش باب یک بشمارید - تقریباً صد تا از آنها وجود دارد. این صنعت ادبی برای کاهش سرعت ما و جلب توجه ما به هر عبارت یا کلمه‌ای که به این ترتیب به هم پیوسته‌اند، استفاده می‌شود.
- در پایان آفرینش، خداوند به انسان نعمت و فرصت باورنکردنی آفریده شدن به صورت خود را عطا کرد که به هیچ موجود یا مخلوق دیگری این نعمت را نداده بود.

۲) درس را شروع کنید



هدف از این فعالیت، نشان دادن قدرت عظیم خداوند در آفرینش جهان و هر آنچه در آن است از هیچ است!

یک تصویر برای هر درس وجود دارد. شما می‌توانید از آن به عنوان تصویر آموزشی استفاده کنید. در صورت امکان، یک کپی برای رنگ‌آمیزی هر دانش‌آموز تهیه کنید و آنها می‌توانند آن را به خانه ببرند. آنها را تشویق کنید که تصویر را به خانواده خود نشان دهند و در مورد آن برایشان صحبت کنند.

تصویری که با ماجراهای ۳ و ۴ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۴ پیدا کرد.

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



از بچه‌ها بخواهید همزمان با تعریف داستان، تصویر را رنگ‌آمیزی کنند. این داستان کمی طولانی‌تر است، بنابراین فعالیت رنگ‌آمیزی به بچه‌ها این امکان را می‌دهد که در حین تعریف داستان، دست‌هایشان را مشغول نگه دارند.

اینگونه بود که آغاز آسمان‌ها و آغاز زمین اتفاق افتاد. زمین آنجا بود اما شکل زیادی نداشت و هیچ موجود زنده‌ای بر روی زمین وجود نداشت. مانند یک برکه بزرگ و خالی از هیچ بود و تاریک بود. روح خدا بر فراز زمین و آبها بود و دید که چگونه است. چون بسیار تاریک بود، خدا سخن گفت و فرمود: «روشنایی باشد». حدس بزنید چه شد؟ بلافاصله، روشنایی بود! چند سال طول نکشید؛ بلافاصله آنجا بود! از هیچ، خدا روشنایی را برای زمین آفرید و دیگر تاریک نبود. جایی که روشنایی بود، خدا آن را «روز» نامید و جایی که تاریکی بود، خدا آن را «شب» نامید. روز اول خلقت به همین شکل بود. روز دوم خلقت شگفت‌انگیز بود! آب زیادی روی زمین بود و خدا آسمان را ساخت. بنابراین، آب بالای زمین بود و آب روی زمین هم بود. آب بالای زمین، آسمان و ابرها نامیده می‌شود. بنابراین، در روز دوم خلقت، خدا فلک را «آسمان» نامید. پس از دو روز، خدا سه چیز را نامگذاری کرد: روز، شب و آسمان‌ها. اما داستان خلقت حتی بهتر هم می‌شود. در روز سوم خلقت، خداوند خشکی را روی زمین آفرید و تمام آب‌ها را جمع کرد و آنها را اقیانوس نامید. برای خشکی، به آن دستور داد انواع گیاهان را پرورش دهد. حالا روز و شب یا روشنایی و تاریکی وجود داشت. آسمان بالای زمین بود و زمین خشک و همچنین اقیانوس‌ها وجود داشتند. روی خشکی گیاهان از انواع مختلف وجود داشتند. واقعاً زیبا بود و خدا دید که نیکو است. در روز چهارم، خدا برای جهان نور آفرید. او به طور خاص دو نور آفرید. خورشید نور زمین در روز و ماه نور زمین در شب بود. او همچنین تمام ستارگان را آفرید. بنابراین، وقتی به بالا نگاه می‌کنید و خورشید، ماه و ستارگان را می‌بینید، می‌توانید به یاد بیاورید که خدا همه اینها را در روز چهارم آفرید. باز هم، خدا دید که نیکو است.

نکته‌ای برای کودکان

پیش‌دستانی فهمیده: اگرچه ممکن است کودکان خردسال همه حقایق و علم خلقت را درک نکنند، اما قادر به تجربه شگفتی و حیرت در جهانی که خدا آفرید هستند. هنگام تعریف داستان زیبای خلقت خدا، بسیار سرزنده و توصیف‌گر باشید.

در روز پنجم خلقت، خداوند همه پرندگان آسمان، همه ماهیان دریا و دیگر موجودات دریایی را آفرید. خداوند همه ماهیان عظیم دریا (مانند نهنگ) و همه ماهیان کوچک را آفرید. او پرندگان رنگارنگ را برای پرواز در هوا و پرندگان باشکوهی را که بسیار بزرگ بودند، آفرید. همه پرندگان و ماهیان توسط خداوند در روز پنجم آفریده شدند. همه این پرندگان و ماهیان از هیچ آفریده شدند! در روز ششم خلقت، خداوند حیوانات را برای پر کردن زمین آفرید و خداوند مرد و زن را برای مراقبت از زمین آفرید. بنابراین، در روز ششم، حشرات، سگ‌ها، گاوها و انواع مختلف حیوانات وحشی وجود داشتند. همچنین زن و مرد وجود داشتند که به عنوان دوستان خاص خدا آفریده شده بودند. خدا به مرد گفت که تمام گیاهان و درختان را برای غذا به او می‌دهد. چیزهایی که خدا در روز ششم آفریده بود برای خدا بسیار ویژه بودند. کتاب مقدس می‌گوید که پس از روز ششم، خدا دید که بسیار نیکو است. در روز هفتم، خدا استراحت کرد. او خسته نبود. اما او یک روز خاص را کنار گذاشت تا مردم بتوانند به یاد بیاورند که خدا کیست و چه کرده است. او به عنوان نمونه‌ای برای ما استراحت کرد.

ستایش و پرستش



«خدا همه چیز را آفرید!» (زیر کلمات آواز خط کشیده شده است)

شما می‌توانید از هر آهنگی که دوست دارید استفاده کنید!

«خدا همه چیز را ساخته!» (به سمت خدا اشاره کنید، با دستانتان یک دایره بزرگ برای «همه چیز» بکشید)

«بزرگ» (بازوهایتان را باز کنید) «و کوچک» (دست‌ها را به هم نزدیک کنید)،

«ذرات ریز» (تا نزدیکی زمین خم شوید)

«و بلند» (دستانتان را تا حد امکان بالا ببرید)

«خدا همه چیز را ساخته! بله، او همه آنها را ساخته است.» (سرتان را تکان دهید)

آیه حفظی



پیدایش ۲:۲ - و در روز هفتم، خدا از تمام کار خود استراحت کرد.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت تو است (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «و ادامه» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «روز هفتم». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).



۴) درس را مرور کنید

حیوانات، پرندگان، ماهی‌ها، ستاره‌ها و غیره را می‌توان از پارچه پشمی، نمد یا پارچه نرم دیگری درست کرد. اگر پس‌زمینه تخته پشمی دارید، شکل‌های پارچه به پشم می‌چسبند. یا می‌توانید به سادگی یک تصویر کامل از هر روز خلقت درست کنید و بگذارید بچه‌ها به شما کمک کنند تا آنها را به ترتیب صحیح قرار دهید. حتماً از قبل برنامه‌ریزی کنید تا بتوانید هر درس را برای دانش‌آموزانتان جالب کنید.

برای هر روز از آفرینش، یک صفحه درست کنید. از تصویر نشان داده شده در صفحه رنگ‌آمیزی پیروی کنید. در صورت امکان، یک تابلوی نمایش پس‌زمینه برای قرار دادن تصاویر روی آن درست کنید. چیزهایی که هر روز خلق می‌شوند می‌توانند از نمد، پارچه پشمی یا نخ یا کاغذی که به یک تکه نمد یا پارچه پشمی کوچکتر چسبانده شده است، ساخته شوند. برای دستورالعمل‌ها به کمک معلم مراجعه کنید. بچه‌ها از کمک به شما برای قرار دادن شکل‌ها برای هر روز لذت خواهند برد. اگر نمی‌توانید تابلوی نمایش و شکل‌های جداگانه را درست کنید، به سادگی یک تصویر کامل از هر روز آفرینش درست کنید و بگذارید بچه‌ها به شما کمک کنند تا آنها را به ترتیب صحیح قرار دهید.



۵) درس را به کار بگیرید

برای اینکه ببینید بچه‌ها چقدر خوب فهمیده‌اند، سوال بپرسید.

- چه کسی همه چیز را خلق کرد؟ (خدا)
- او چه چیزهایی را خلق کرد؟ (نور، روز، شب، آسمان، ابرها، خشکی، گیاهان، خورشید، ماه، ستارگان، پرندگان، ماهی‌ها، حیوانات، مرد، زن)
- خدا در مورد خلقت چه گفت؟ (نیکو بود)
- چه کسانی بعنوان دوستان خاص خدا خلق شدند؟ (آدم و حوا)

وقت کلاس خود را با دعا به پایان برسانید. برای بچه‌ها توضیح دهید که دعا راه صحبت ما با خداست. خدا می‌خواهد دوست ما باشد، هرچند که او بسیار قدرتمند است و ما نیستیم! در مورد چیزهایی که امروز از کلام خدا به آنها آموخته‌اید دعا کنید. از او به خاطر خلق چنین دنیای زیبایی برای لذت بردن ما تشکر کنید.

ماجرایابی شماره ۴

پیدایش ۱:۱-۲۵

خلاصه داستان: خداوند مرد و زن را آفرید تا دوستان خاص او باشند.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. از بازی با انگشت برای مرور آیه استفاده کنید. برای روز هفتم، ۷ انگشت خود را بالا نگه دارید، برای خدا به آسمان اشاره کنید و برای استراحت، دست‌هایتان را روی صورتتان قرار دهید. بعد از اینکه آنها با حرکات و کلمات آیه حفظی کاملاً آشنا شدند، از آنها بخواهید که شما را در حال انجام این کار تماشا کنند و ببینند که آیا آن را درست انجام می‌دهید یا خیر. عمداً چند اشتباه مرتکب شوید. آنها از "کمک" به معلم خود برای انجام صحیح این کار بسیار لذت خواهند برد.

داستان را به طور خلاصه تعریف کنید و به بچه‌ها اجازه دهید در نقاط مختلف به شما کمک کنند. اگر تصاویر خلقت را برای درس هفته گذشته درست کرده‌اید، حتماً به بچه‌ها اجازه دهید هنگام تعریف داستان به شما در قرار دادن آنها کمک کنند. کلاس را تقریباً به ۶ گروه تقسیم کنید، هر گروه برای هر روز خلقت. به هر گروه یادآوری کنید که در روزشان چه چیزی خلق شده است. سپس به آنها بگویید که وقتی روزشان اعلام می‌شود، همه باید با هم بگویند که در آن روز چه چیزی خلق شده است. بعد از اینکه آنها گفتند چه چیزی خلق شده است، این سؤال را بپرسید: «فکر می‌کنید اگر آن روز آنجا بودید چه چیزی می‌دیدید؟» آنها را به سمت فرآیند فکری صحیح راهنمایی کنید. برای مثال، اگر کسی از روز دوم می‌گوید که حیواناتی را می‌بیند، به او یادآوری کنید که حیوانات هنوز خلق نشده‌اند! اگر وقت دارید، گروه‌ها را دوباره شماره‌گذاری کنید تا بتوانند تصور کنند که در یک روز دیگر چه چیزی ممکن است دیده باشند. به هر کودک یک تکه خمیر بازی به اندازه یک تخم مرغ بدهید. به آنها بگویید که می‌توانند با خمیر بازی هر چیزی را که خدا آفریده (ستاره، سیاره، حیوان، ماهی، زمین) بسازند. سپس بپرسید: «آیا این یک _____ واقعی است؟» نه، فقط خدا می‌تواند چیزی به شگفت‌انگیزی زمینی که در آن زندگی می‌کنیم یا ستاره‌ها، سیارات، خشکی، حیوانات و انسان‌ها خلق کند. خدا بسیار قدرتمند است!!

دستور تهیه خمیر بازی

۱ پیمانه آب سرد

۱ پیمانه نمک

۲ قاشق چایخوری روغن نباتی

۲ پیمانه آرد

۲ قاشق غذاخوری نشاسته ذرت

رنگ خوراکی (اختیاری)

در یک کاسه بزرگ، آب، نمک، روغن و چند قطره رنگ خوراکی را با هم مخلوط کنید. آرد و نشاسته ذرت را با هم مخلوط کنید و هر بار ۱/۲ پیمانه به مایع اضافه کنید و مرتب هم بزنید. ممکن است برای رسیدن به غلظت مناسب به کمی بیشتر یا کمی کمتر از ۲ پیمانه آرد نیاز داشته باشید. چند دقیقه ورز دهید و در صورت نیاز آرد بیشتری اضافه کنید تا چسبناک نباشد.

ماجرای جوی ۳ و ۴: خدا همه چیز را آفرید.



ماجراجویی شماره ۵

پیدایش ۸:۲-۱۵

خلاصه داستان: زندگی در باغ پُر از چیزهای خوب بود.



۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)

- نام درخت شناخت خیر و شرّ (نیک و بد) نشان می‌دهد که شرّ از قبل، چه در باغ و چه در زمان سقوط شیطان، وجود داشته است.
- باغ پربار، رودخانه‌ها و سنگ‌های قیمتی، همگی نشان می‌دهند که عدن مکانی زیبا بوده است.
- درخت شناخت خیر و شرّ، در وسط باغ، احتمالاً نشان می‌دهد که سقوط شیطان قبلاً رخ داده است.
- «خیر و شرّ» یک مریسم یا ترسیم دوگانگی (یک اصطلاح برای دو کلمه متضاد) است. خیر و شرّ به چیزهایی اشاره دارد که زندگی یا خیر را به ارمغان می‌آورند و چیزهایی که مرگ یا شرّ را به ارمغان می‌آورند.
- از پیدایش ۲:۳، می‌آموزیم که درخت دیگری میوه‌ای تولید می‌کرد که بدن را برای زندگی ابدی تغذیه می‌کرد.
- به دلیل موقعیت رودخانه‌ها، باغ احتمالاً در نزدیکی بین‌النهرین (آشور و بابل) قرار داشته است.
- در مکاشفه ۲۲، درخت زندگی دوباره ظاهر می‌شود و تصویری از افرادی است که از زندگی ابدی با خدا لذت می‌برند.
- خدا به آدم شغلی برای مراقبت از باغ عدن داد. انسان در وسط باغ بود و اکنون مسئولیتی داشت. کار او به عنوان خدمت او به خدا توصیف شده است.
- انتخاب خوردن از درختان مناسب و انتخاب نخوردن از درخت شناخت خیر و شرّ (نیک و بد)، انتخابی است که آدم با آن روبرو شد. ما نیز انتخاب‌هایی داریم. ما انتخاب می‌کنیم که آیا از خدا اطاعت کنیم یا از او اطاعت نکنیم.

(۲) درس را شروع کنید



به نظر شما چه چیزی یک خانه را برای مردم زیبا می‌سازد؟ (بگذارید بچه‌ها چند مورد را نام ببرند. مثال‌ها: همسایه‌های خوب، غذاهای مناسب در خانه جای راحت برای خوابیدن و بازی کردن) به دلیل قدرت عظیم خدا و عشق او به مردمی که آفریده بود، او بهترین مکان تا کنون را برای زندگی آنها خلق کرد! بیایید ببینیم که چگونه بود.

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویند



آدم و حوا آفریده شدند تا دوستی ویژه‌ای با خدا داشته باشند. آدم حیات داشت و خدا او را در وسط باغی که توسط خدا ساخته شده بود، قرار داد. نام آن باغ، باغ عدن بود. در وسط باغ، درخت بسیار خاصی وجود داشت. نام آن درخت، درخت شناخت نیک و بد بود. این اولین باری بود که خدا به آدم دستور داد کاری نکند. آدم و حوا تقریباً می‌توانستند از هر چیزی در باغ لذت ببرند. خدا همچنین گفت: «از آن یک درخت نخورید.» آنها می‌توانستند آزادانه از میوه‌های باغ بخورند، اما اگر از درخت شناخت نیک و بد می‌خوردند، مطمئناً می‌مردند. قرار بود آدم از باغ مراقبت کند. او تقریباً مثل یک کشاورز بود که از تمام درختان و بوته‌های باغ مراقبت می‌کرد. در باغ، خدا به آدم گفت که برای همه پرندگان و حیوانات نام بگذارد. آدم نه پدر و مادری داشت، نه برادری، نه خواهری و نه دوست دیگری. اما او یک دوست بسیار خاص به نام حوا داشت. آنها با هم از همه چیز در باغ زیبا لذت می‌بردند. آدم حتماً به حوا گفته بود که خدا گفته از درخت شناخت نیک و بد نخورید. اصلاً هیچ چیز بدی در باغ وجود نداشت. آنجا نه بیماری بود، نه مرگ، نه آدم‌های بدجنس. حتی حیوانات هم همدیگر را دوست داشتند. کلی درخت و بوته بود که انواع و اقسام غذا را برای آدم و حوا فراهم می‌کرد. هر چه می‌خواستند می‌خوردند، آن هم به مقدار زیاد. برای صبحانه، ناهار، شام و حتی میان وعده، غذاهای خوشمزه زیادی برای خوردن داشتند. در حالی که آدم مسئولیت کار در باغ را داشت، کار سختی نبود. برای ما عجیب به نظر می‌رسد که فکر کنیم کار سخت نیست، اما برای آدم، مراقبت از باغ سرگرم کننده بود. اینطور تصور کنید: هر کاری را که دوست دارید به عنوان شغل انجام دهید، انتخاب کنید و سپس آن را انجام دهید. آن آدم بود. تنها کاری که او نمی‌توانست انجام دهد، خوردن از درخت شناخت نیک و بد بود.

یک تصویر برای هر درس وجود دارد. شما می‌توانید از آن به عنوان تصویر آموزشی استفاده کنید. در صورت امکان، یک کپی برای رنگ‌آمیزی هر دانش‌آموز تهیه کنید و آنها می‌توانند آن را به خانه ببرند. آنها را تشویق کنید که تصویر را به خانواده خود نشان دهند و در مورد آن برایشان صحبت کنند.

تصویری که با ماجراهای ۵ و ۶ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۶ پیدا کرد.

مهم است که در محیط کلیسا کتاب یا اسباب‌بازی‌هایی که جنبه‌ی افسانه‌ای دارند، وجود نداشته باشد. نمونه‌هایی از این موارد عبارتند از: داستان‌های افسانه‌ای، بابانوئل، اسب‌های تک‌شاخ، شخصیت‌های کارتون‌ی یا چیزهای دیگری از این قبیل. تأکید کنید که کتاب مقدس داستانی واقعی از چیزهایی است که واقعاً اتفاق افتاده‌اند.

جایی که خدا به آدم داد تا زندگی کند، مکانی فوق‌العاده و پر از چیزهای خوب بود. اگر فرصتی برای زندگی در اینجا داشتید، عاشق این مکان می‌شدید. مکان فوق‌العاده‌ای که خدا برای آدم و حوا آماده کرده بود تا در دوستی نزدیک با او زندگی کنند!

ستایش و پرستش

از آنجایی که ریتم آهنگ و کلمات در اصل به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند، اگر به زبان دیگری تدریس می‌کنید، به احتمال زیاد باید کلمات را تغییر دهید تا با ریتم آهنگ مطابقت داشته باشند. ایده دیگر این است که یک آهنگ کاملاً متفاوت انتخاب کنید و آهنگ‌های خودتان را بسازید!

ستایش و پرستش



با آهنگ «مریم یک بزه کوچک داشت» (یا یک آهنگ آشنا)

خدا همه چیز را آفرید، همه چیز، همه چیز.
خدا همه چیز را آفرید، و همه چیز نیکو بود.

سپس او یک خانه خاص، خانه خاص، خانه خاص ساخت.
سپس او یک خانه خاص برای زندگی دوستانش ساخت.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://www.youtube.com/watch?v=pb0LKINJtgY>

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «و خداوند خدا» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «باغی درست کرد». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

آیه حفظی



پیدایش ۲: ۸ - «و خداوند خدا باغی در عدن غرس کرد.»



(۴) درس را مرور کنید

بپرسید: اعضای خانواده‌تان چگونه به شما نشان می‌دهند که شما را دوست دارند؟ (از ما مراقبت می‌کنند، به ما غذا می‌دهند، به ما چیزهایی یاد می‌دهند) چگونه به پدر و مادرتان (یا هر کسی که از شما مراقبت می‌کند) نشان می‌دهید که آنها را دوست دارید؟ (در کارها کمک می‌کنیم، اطاعت می‌کنیم) این دقیقاً همان چیزی است که در باغ عدن اتفاق افتاد! خداوند عشق خود را به آدم و حوا با قرار دادن آنها در یک باغ زیبا با هر آنچه که نیاز داشتند، نشان داد. او به آنها وظیفه مراقبت از باغ را داد و به آنها گفت که از آنچه در مورد درختان دستور داده بود، اطاعت کنند. همه چیز کاملاً بی‌نقص بود!

- چند نکته برای آموزش به کودکان پیش‌دبستانی:
- به یاد داشته باشید که چیزهایی وجود دارد که کودکان پیش‌دبستانی نمی‌فهمند.
- آنها در مورد چیزهای جدیدی که به آنها آموزش می‌دهید کنجکاو هستند. انتظار سوالات را داشته باشید!



(۵) درس را به کار بگیرید

بیایید به راه‌هایی فکر کنیم که می‌توانیم این هفته از والدین، پدربزرگ و مادربزرگ یا هر کسی که در خانه شما زندگی می‌کند، اطاعت کنیم و به آنها کمک کنیم. به کاری فکر کنید که می‌توانید برای کمک به خانه انجام دهید. به جای اینکه با کلمات به ما بگویید، می‌توانید وانمود کنید که کار را انجام می‌دهید. ما حدس خواهیم زد که شما چه کاری انجام می‌دهید. (شما باید برای بچه‌ها مثالی بنزید تا این فعالیت را درک کنند، مانند شستن ظرف یا لباس، جمع کردن اسباب‌بازی‌ها.)

اجازه دهید چند کودک ایده خود را برای کمک کردن به نمایش بگذارند. وقت کلاس خود را با دعا به پایان برسانید. برای کودکان توضیح دهید که دعا راه صحبت ما با خداست. خدا می‌خواهد دوست ما باشد، هرچند که او بسیار قدرتمند است و ما نیستیم! در مورد چیزهایی که امروز از کلام خدا به آنها آموخته‌اید دعا کنید. از او به خاطر نشان دادن عشق و مراقبتش به ما به روش‌های بسیار خاص، مانند کاری که سال‌ها پیش برای آدم و حوا انجام داد، تشکر کنید.

ماجراجویی شماره ۶

پیدایش ۸:۲-۱۵

خلاصه داستان: زندگی در باغ پُر از چیزهای خوب بود.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. برای مرور آیه حفظی، کلاس را به دو گروه تقسیم کنید. از یک گروه بخواهید آیه را بخواند، سپس از گروه دیگر. از آنها بخواهید آیه را ایستاده و سپس نشسته بخوانند. ببینید کدام روش را بهتر انجام می دهند!

داستان را به طور خلاصه دوباره تعریف کنید و به بچه‌ها اجازه دهید در نقاط مختلف به شما کمک کنند.

به بچه‌ها بگویید: «حالا می‌خواهیم وانمود کنیم که آنجا در باغ عدن، خانه‌ی خاص و بی‌نقصی که خدا برای دوستانش، آدم و حوا، ساخت، بوده‌ایم.» پسرها را به عنوان «آدم» و دخترها را به عنوان «حوا» تعیین کنید. آنها مشکلی با داشتن بیش از یک شخصیت از هر شخصیت نخواهند داشت. همه آنها می‌خواهند بازی کنند! داستان را برایشان تعریف کنید و آنها را تشویق کنید تا هنگام فکر کردن به اینکه بودن در این مکان زیبا چگونه می‌توانست باشد، از تخیل خود استفاده کنند. از یک داوطلب بخواهید چیزی را در باغ، مانند درختان، توصیف کند.

تخیل و جزئیات را تشویق کنید. برای مثال، «درختان چقدر بلند بودند؟ آیا برخی بلند و برخی کوتاه‌تر بودند؟» در مورد گل‌ها چطور؟ به نظر شما گل‌های باغ چه رنگی بودند؟ چه نوع میوه‌هایی آنجا بودند؟» بگذارید هر کودک نوع میوه یا سبزی مورد علاقه خود را بگوید و اینکه اگر آن را درست کنار خانه‌تان می‌پروراندید، چه احساسی داشتید تا هر زمان که می‌خواستید آن را داشته باشید! بیایید وانمود کنیم که وقت شام در باغ عدن است. دوست دارید برای شام چه چیزی بخورید؟ وانمود کنید که بیرون می‌روید و یک هندوانه آبدار خوب می‌چینید! بگذارید چند کودک بگویند چه میوه یا سبزی ای دوست دارند که داشته باشند. بیایید در مورد حیوانات صحبت کنیم. اکنون در اینجا روی زمین، انواع حیواناتی وجود دارند که حیوانات دیگر را می‌خورند. در باغ، همه حیوانات در صلح با هم زندگی می‌کردند. آدم و حوا مجبور نبودند از هیچ یک از حیوانات بترسند و حیوانات هم از یکدیگر نمی‌ترسیدند. به آنها کمک کنید تا احساس لذت بردن از این مکان عاری از گناه، غم، بیماری یا هر چیز دیگری که می‌توانست آسیب برساند را حس کنند. کاغذ سفید و مداد شمعی یا مداد رنگی تهیه کنید و از بچه‌ها بخواهید تصویری از آنچه که فکر می‌کنند باغ است، بکشند. معلّم باید به بچه‌ها ایده‌هایی در مورد چگونگی و نحوه کشیدن یک باغ بدهد. یک باغ ساده را برایشان مدل‌سازی کنید. بین آنچه یک کودک ۳ ساله و یک کودک ۵ ساله می‌توانند برای این فعالیت انجام دهند، تفاوت زیادی وجود خواهد داشت. تا جایی که زمان اجازه می‌دهد، بگذارید آنها آنچه را که کشیده‌اند و دلیل آن را با کلاس به اشتراک بگذارند.

وقت کلاس خود را با دعا به پایان برسانید. برای بچه‌ها توضیح دهید که دعا راه صحبت ما با خداست. خدا می‌خواهد دوست ما باشد، هرچند که او بسیار قدرتمند است و ما نیستیم! در مورد چیزهایی که امروز از کلام خدا به آنها آموخته‌اید دعا کنید. از او به خاطر نشان دادن عشق و توجهش به ما به روش‌های بسیار خاص، مانند کاری که سال‌ها پیش برای آدم و حوا انجام داد، تشکر کنید.

ماجراجویی ۵ و ۶: زندگی در باغ پر از چیزهای خوب بود.



ماجرای جویی شماره ۷

پیدایش ۱:۳-۶

خلاصه داستان: شیطان حوا و آدم را وسوسه کرد. آنها از خدا نافرمانی کردند.

(۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- وسوسه‌گر، شیطان در قالب مار وارد شد. وسوسه‌گر حوا به شکل یک لباس مبدل ظاهر شد و انتظار آن نمی‌رفت.
- شیطان در برخی از بخش‌های کتاب مقدس به عنوان آن «مار قدیمی» و در بخش‌های دیگر کتاب مقدس به عنوان «شریر» شناخته می‌شود (یوحنا ۸:۴۴؛ رومیان ۲۰:۱۶؛ دوم قرنتیان ۳:۱۱؛ اول تیموتائوس ۱۴:۲؛ مکاشفه ۹:۱۲؛ مکاشفه ۲۰:۲).
- خدا از حوا انتظار نداشت که از چیزی که نمی‌توانست بداند اطاعت کند. نقشه حمله شیطان در باغ عدن بر اساس حيله‌گری بود. قصد خدا این بود که ریاست به آدم سپرده شود. زن دوم آفریده شد، نه اول. او برای ریاست ساخته نشده بود. از سوی دیگر، آدم برای حکومت ساخته شده بود. شیطان دستور خدا را تحریف کرد.
- به انتخاب‌های زن نگاه کنید: او نگاه کرد، برداشت، خورد و داد.
- وسوسه‌گر در مورد شخصیت خدا تردید ایجاد کرد و طوری نشان داد که انگار خدا حسادت می‌کند و چیزی را از آدم و زن پنهان می‌کند (پیدایش ۵:۳).
- حوا در مقایسه با دستورات اولیه خدا (پیدایش ۱۶:۲-۱۷)، ضعیف شد، تغییر کرد و به سخنان خدا افزود (پیدایش ۳:۳).
- شیطان از ابتدا دروغگو بود (یوحنا ۸:۴۴). این دروغ اوست: می‌توان گناه کرد و از مجازات آن فرار کرد. اما مرگ مجازات گناه است (پیدایش ۱۷:۲).



همانطور که بچه‌ها

مشغول رنگ‌آمیزی تصویر

هستند، با آنها در مورد آنچه رنگ می‌کنند صحبت کنید. از آنها در مورد تصویر سوال پرسید. این زمان بسیار خوبی برای تقویت آنچه آموزش می‌دهید است، نه فقط یک فعالیت بی‌معنی.

تصویری که با ماجراهای ۷ و ۸ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۸ پیدا کرد.

کلماتی که نیاز به تعریف دارند:

- شرّ - دوست داشتن کارهای بد
- مجازات کردن - عواقب بدی داشته باشد
- نافرمانی - انجام ندادن آنچه خدا می‌گوید
- شک کردن - باور نکردن آنچه خدا گفته است درست است
- خودخواه - اول به خود فکر کردن

همانطور که درس را شروع

می‌کنید، حتماً کتاب مقدس خود را در جایی قرار دهید که بچه‌ها بتوانند آن را ببینند. به بچه‌ها یادآوری کنید که این یک داستان واقعی است که واقعاً اتفاق افتاده است. این یک داستان ساختگی نیست که کسی ساخته باشد. هر آنچه کتاب مقدس به ما می‌گوید، مطمئناً درست است!

آیا تا به حال چیزی که برایتان خیلی خاص بوده شکسته است؟ (پاسخ‌هایی مانند یک اسباب‌بازی یا هدیه خاص را در نظر بگیرید. در صورت لزوم آماده باشید که داستان خودتان را تعریف کنید). چه احساسی خواهید داشت؟ (ناامیدی، عصبانی)

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



داستان قبلی ما در مورد باغ زیبایی که خدا برای لُذت بردن آدم و حوا ساخت را به خاطر دارید؟ همه چیز در آنجا بی‌نقص بود! به این دلیل که آن دو از خدا اطاعت می‌کردند و او را دوست داشتند. اما روزی اتفاق وحشتناکی افتاد. فرشته‌ی بسیار بدی در بهشت بود که از خدا نافرمانی کرده بود. خدا او را برای همیشه از بهشت بیرون کرد زیرا او بسیار بد بود! نام او شیطان بود. او دشمن خداست و همیشه می‌خواهد دیگران نیز از خدا نافرمانی کنند. روزی او وارد باغی شد که آدم و حوا در آن زندگی می‌کردند. او شبیه یک مار زیبا وارد شد، اما این یک حيله بود. شیطان به زن گفت: «آیا خدا واقعاً گفته است که از هیچ درختی در باغ نخورید؟» مار، شیطان، واقعاً زیرک و حيله‌گر بود. در واقع، او زمانیکه زن را از آنچه خدا گفته بود منحرف می‌کرد، بیشترین شادی را داشت. زن به مار پاسخ داد و گفت: «ما می‌توانیم از میوه درختان باغ بخوریم، اما خدا گفته است: از میوه درختی که در وسط باغ است، نخورید، حتی نمی‌توانید آن را لمس کنید، وگرنه خواهید مرد.» زن آنچه خدا گفته بود را تغییر داد. خدا به آنها گفت که نمی‌توانند از آن درخت بخورند... درخت شناخت نیک و بد. خدا چیزی در مورد عدم لمس آن نگفته بود. شیطان زن را وادار کرد که از خود بپرسد که آیا خدا واقعاً آنها را دوست دارد یا خیر. شیطان به او گفت: «مطمئناً نخواهی مرد.» شیطان سعی داشت او را متقاعد کند که اگر از او اطاعت نکنند، خدا واقعاً مرگ را به جهان نخواهد آورد. شیطان می‌دانست که خدا گناه را مجازات می‌کند. به همین دلیل است که او دیگر در بهشت نبود، به دلیل انتخاب گناه‌آلودش. درست پس از آن، شیطان اظهار داشت که خدا فقط به دلیل خودخواهی یا حسادت این را می‌گوید. شیطان به او گفت: «خدا می‌داند وقتی از آن بخوری، چشمانت باز می‌شود و مانند خدا می‌شوی و نیک و بد را تشخیص می‌دهی.» بنابراین، شیطان انتخاب‌های گناه‌آلودی انجام داد و سعی کرد به زن نیز بگوید که گناهکار باشد. گذشته از همه اینها، شیطان به او گفت: خدا خودخواه است و اگر تو هم مثل او بودی، به تو حسادت می‌کرد. در نهایت،

چیزهایی وجود دارند که همیشه درست هستند، چیزهایی که می‌توانید با اطمینان بدانید. چیزهایی که ما در مورد خدا در کتاب مقدس می‌آموزیم، همیشه درست هستند، مهم نیست چه باشند! از بچه‌ها پرسید که از داستان امروز کتاب مقدس چه چیزی در مورد خدا آموخته‌اند.

شیطان می‌خواست مرد و زن باور نکنند که آنچه خدا می‌گوید حقیقت دارد. او می‌خواست آنها وعده‌های خدا را انکار کنند. او می‌خواست آنها باور کنند که خدا خودخواه است. اما خدا به خودش فکر نمی‌کرد. خدا خودخواه نیست. او آدم و حوا را خیلی دوست داشت و به آنها قوانینی داد زیرا او می‌داند چه چیزی بهترین است. اما متأسفانه، شیطان حوا را وادار کرد که این دروغ‌ها را باور کند. پس حوا از میوه درخت شناخت نیک و بد خورد. سپس، مقداری از آن را به شوهرش داد و آدم نیز با او غذا خورد. شیطان در تلاش بود تا دنیای زیبایی را که خدا آفریده بود، خراب کند.

ستایش و پرستش

شما می‌توانید آهنگ خودتان را با این کلمات بسازید:

شیطان یک روباه پیر حيله گر است

شیطان یک روباه پیر حيله گر است! (قیافه بدجنسی به خود بگیرید).

دوست دارم او را بگیرم و در جعبه‌ای ببندازم. (با دستانتان شکل یک جعبه را رسم کنید)

در را قفل کنید (این حرکت را انجام دهید) و کلید را دور ببندازید (بیاندازیدش!)

به خاطر تمام آن ترفندهایی که به من زده است! (دست‌هایتان را روی کمربتان بگذارید، شکلک درآورید!) (در حالی که می‌خوانید دست بزنید)

من از آنچه خدا می‌گوید اطاعت می‌کنم، از آنچه خدا می‌گوید اطاعت می‌کنم، از آنچه خدا می‌گوید اطاعت می‌کنم، زیرا او ابتدا مرا دوست داشت.

آیه حفظی

پیدایش ۳:۶- از میوه ی آن گرفت و خورد، و آدم نیز خورد.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «او برداشت» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «از میوه درخت». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).



درس را مرور کنید (۴)

سوال: آیا حوا مجبور بود از میوه درخت وسط باغ بخورد؟ (نه) حوا انتخاب چه کسی را داشت که بخورد؟ (خودش) آدم انتخاب چه کسی را داشت که بخورد؟ (خودش) شیطان آنها را وسوسه کرد که گناه کنند، اما نتوانست آنها را مجبور به انجام این کار کند. هر دوی آنها می‌توانستند اطاعت از خدا را انتخاب کنند، اما انتخاب درستی نکردند.



درس را به کار بگیرید (۵)

کودکان

پیش‌دستانی تخیل بسیار فعالی دارند. نگذارید درگیر این فکر غیرمعمول شوند که یک مار با حوا صحبت می‌کرد. آن را به عنوان واقعیتی ارائه دهید که ممکن است ما آن را درک نکنیم، اما می‌دانیم که این مار قادر به صحبت بود، زیرا کلام خدا به ما می‌گوید. خط داستانی، تأکید اصلی را برای درس ارائه می‌دهد. «آدم و حوا باید انتخاب می‌کردند که آیا از خدا اطاعت کنند یا نه.»

بیا یک بازی کوچک انجام دهیم! اتاق را به دو قسمت تقسیم کنید. در صورت امکان، یک «خط» از نخ، ریسمان یا نوار چسب برای تقسیم دو قسمت قرار دهید. به بچه‌ها بگویید که یک طرف، طرف «انتخاب من» و طرف دیگر طرف «بدون حق انتخاب» است. چند سناریو را که ممکن است فرزندان در زندگی روزمره خود با آن مواجه شوند، در نظر بگیرید، برخی شامل اطاعت برای آنها و برخی دیگر شامل مواردی که هیچ حق انتخابی ندارند. پس از توصیف موقعیت، آنها باید بگویند «انتخاب من» و علامت شست بالا، یا «بدون حق انتخاب» و علامت شست پایین. سپس آنها باید در سمت مناسب اتاق بایستند. اگر فضا اجازه حرکت به اطراف را نمی‌دهد، می‌توانند به سادگی کلمات را بگویند و علامت شست بالا یا شست پایین را نشان دهند.

چند مثال: مامانت بهت می‌گه اسباب‌بازی‌هاتو جمع کن. (انتخاب من)

مامانت بهت می‌گه اسباب‌بازی‌هاتو جمع کن اما تو نمی‌خوای. (انتخاب من) تأکید کن که اینکه می‌خوای کاری که ازت خواسته رو انجام بدی یا نه، مسئله نیست. تو هنوز هم می‌تونی انتخاب کنی که اطاعت کنی، حتی اگه سخت باشه.

پدرتان به شما می‌گوید بعد از بازی کردن با خاک بیرون، دست‌هایتان را بشویید. شما به سمت سینک ظرفشویی می‌روید اما آب کار نمی‌کند. (حق انتخاب ندارید) سوال بعدی: چه کاری از دستتان برمی‌آید؟ (مشکل را به پدرتان بگویید تا او بتواند کمک کند)

با کلاس خود دعا کنید و از خدا بخواهید که به هر یک از ما کمک کند تا وقتی در وسوسه گناه هستیم، انتخاب درست را انجام دهیم. خدا را شکر که او ما را آنقدر دوست دارد که قوانینی برای کمک به حفظ امنیت ما وضع می‌کند. از او سپاسگزاریم که ما را برای همیشه دوست دارد، مهم نیست چه اتفاقی بیفتد!

ماجراجویی شماره ۸

پیدایش ۱:۳-۶

خلاصه داستان: شیطان حوا و آدم را وسوسه کرد. آنها از خدا نافرمانی کردند.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید.

پس از مرور آیه به صورت گروهی، از آنها بپرسید که آیا مایلند آیه را به تنهایی بخوانند. به داوطلبان اجازه دهید تلاش کنند. تلاش‌ها را تحسین کنید، حتی اگر کامل نباشند. داستان را تعریف کنید و به بچه‌ها اجازه دهید در نقاط مختلف به شما کمک کنند. پس از مرور داستان، آن را با هم اجرا کنید. معلم باید نقش شیطان را بازی کند. همه پسرها می‌توانند آدم باشند و همه دخترها می‌توانند حوا باشند. با آدم و حوا شروع کنید که در باغ قدم می‌زنند و از زیبایی و نعمت‌های آن لذت می‌برند. سپس شیطان وارد گفتگو می‌شود. بر فریبکاری شیطان تأکید کنید. از کلماتی از کتاب مقدس که شیطان برای وسوسه کردن حوا به خوردن میوه به کار بُرد استفاده کنید. به بچه‌ها بگویید که حوا احتمالاً قبل از تصمیم خود برای خوردن میوه، به سخنان شیطان فکر کرده است. به آنها هم لحظه‌ای فرصت دهید تا در مورد آن فکر کنند. وقتی زمان صحبت آدم یا حوا فرا رسید، باید بچه‌ها را تشویق کنید. به بچه‌ها یادآوری کنید که خدا همچنان آدم و حوا را دوست داشت، حتی با اینکه از آنها که شیطان و دروغ‌هایش را باور کرده بودند بسیار ناراحت بود. این فعالیت را با پوشاندن صورت‌هایتان به پایان برسانید تا گناهی را که آدم و حوا پس از نافرمانی از خدا احساس می‌کردند، نشان دهید. بپرسید: «به نظر شما آدم و حوا پس از گناه چه احساس دیگری می‌توانستند داشته باشند؟ (شرم، ترس) وقتی می‌دانید که کار اشتباهی انجام داده‌اید، چه احساسی در درون خود دارید؟»

قبل از کلاس، کارت‌هایی را آماده کنید که در یک دسته، حقایق مربوط به خدا و در دسته دیگر، حقایق مربوط به شیطان را نوشته باشند. روی هر کارت یکی از ویژگی‌های زیر را بنویسید.

• خدا - کامل، خوب، مهربان، قدرتمند، قابل اعتماد، دوست داشتنی

• شیطان - شرور، دروغگو، بدجنس، قوی اما نه قوی‌ترین، غیر قابل اعتماد

دو کاغذ را که یکی با برچسب «خدا» و دیگری با برچسب «شیطان» مشخص شده است، نمایش دهید.

به بچه‌ها بگویید: «می‌خواهیم ببینیم چقدر درباره خدا و شیطان می‌دانیم.» کارت‌ها را با هم قاطی کنید و یکی یکی آنها را بالا بگیرید و همزمان با بالا نگه داشتن کارت، کلمه روی هر کارت را بخوانید. بپرسید: «آیا این با آنچه درباره خدا می‌دانیم یا درباره شیطان می‌دانیم، مطابقت دارد؟» هر کارت را یا در سمت «خدا» یا در سمت «شیطان» قرار دهید.

• دعا کنید و از خدا بخواهید که به هر یک از آنها کمک کند تا به یاد بیاورند خدا کیست و بتوانند وسوسه‌های شیطان را هنگام مواجهه تشخیص دهند.

• اگر زمان اجازه داد، فعالیت «انتخاب من یا بدون انتخاب» را دوباره با استفاده از مثال‌های مختلف انجام دهید.

ماجرای جوی ۷ و ۸: شیطان حوا و آدم را وسوسه کرد. آنها از خدا نافرمانی کردند.



ماجرایابی شماره ۹

پیدایش ۷:۳-۲۴ و پیدایش ۵:۵

خلاصه داستان: خدا وعده داد که شخصی خاص را بفرستد که شیطان را نابود کند.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- وقتی خدا از مرگ صحبت می‌کند، در واقع از جدایی صحبت می‌کند. سه نوع مرگ در نتیجه گناه اتفاق می‌افتد: مرگ روحانی، مرگ جسمانی و مرگ ابدی.
- آغاز پیدایش ۷:۳ خواننده را وادار می‌کند تا معنای مرگ را بررسی کند. وعده مار مبنی بر باز شدن چشمان به همین شکل به حقیقت پیوست.
- شرمی که آنها تجربه کردند نتیجه مستقیم گناهشان بود.
- آدم و زنش سعی کردند خود را با برگ‌های انجیری که به هم دوخته بودند بپوشانند، اما خدا نقشه‌ای متفاوت و بهتر برای آنها داشت.
- سه مجازات داده شد. مجازات اول برای مار بود. مجازات دوم برای زن بود. مجازات سوم برای آدم بود.
- لعنت بر مار به خاطر وسوسه کردن زن نازل شد.
- مار پاشنه‌ی کسی را که سر او را له می‌کند، زخمی می‌کند. بنابراین به شیطان اجازه داده می‌شود تا انسانیت مسیح را آزار دهد و رنج و آزار را برای قوم او به ارمغان بیاورد. سمّ مار در سر او قرار دارد؛ و ضربه در آن قسمت، کشنده خواهد بود. ضربه مسیح به شیطان نابود کننده خواهد بود.
- عبارت «پاشنه او را خواهی زد» به تلاش‌های مکرر شیطان برای شکست دادن مسیح در طول زندگی‌اش بر روی زمین اشاره دارد. «او سر تو را خواهد زد» شکست شیطان را هنگامی که مسیح از مردگان برخاست، پیش‌بینی می‌کند. ضربه به پاشنه کشنده نیست، اما ضربه به سر کشنده است.



همانطور که بچه‌ها مشغول رنگ‌آمیزی تصویر هستند، با آنها در مورد آنچه رنگ می‌کنند صحبت کنید. از آنها در مورد تصویر سوال بپرسید. این زمان بسیار خوبی برای تقویت آنچه آموزش می‌دهید است، نه فقط یک فعالیت بی‌معنی.

تصویری که با ماجراهای ۹ و ۱۰ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۱۰ پیدا کرد.

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



به یاد داشته باشید که هنگام تدریس یک داستان کتاب مقدس، همیشه کتاب مقدس خود را در معرض دید قرار دهید. به عنوان یک فعالیت سرگرم کننده، مکانی را که داستان کتاب مقدس امروز در آن قرار دارد، نشانه گذاری کنید (برای این درس، پیدایش ۳: ۷-۲۴). آهنگ ضبط شده امروز را پخش کنید و از بچه‌ها بخواهید کتاب مقدس بسته شما را یکی یکی در کلاس بچرخانند. در یک نقطه، موسیقی را متوقف کنید و هر کسی که در آن لحظه کتاب مقدس را در دست دارد، می‌تواند آن را در مکان نشانه گذاری شده باز کند و آن را برای معلم بیاورد.

یادتان هست وقتی خدا برای اولین بار همه چیز را آفرید، باغ چقدر زیبا و بی‌نقص بود. حالا، آدم و حوا می‌دانستند که کار وحشتناکی انجام داده‌اند! آنها احساس بدی در درون خود داشتند زیرا می‌دانستند که از خدا نافرمانی کرده‌اند. آن احساس بد، گناه، یا شرم یا ترس نامیده می‌شود. آنها نمی‌خواستند خدا را ببینند یا خدا آنها را ببیند. آنها سعی کردند خود را با برگ بپوشانند، اما این کار خیلی خوب جواب نداد. خدا از قبل می‌دانست چه اتفاقی افتاده است، زیرا او همه چیز را می‌داند. ما هرگز نمی‌توانیم از خدا پنهان شویم! خدا مار، زن و مرد را به خاطر انتخاب‌های اشتباهی که کرده بودند، مجازات کرد. آنها سعی کردند یکدیگر را سرزنش کنند، اما خدا می‌دانست که هر یک از آنها با انتخاب خود مرتکب اشتباه شده است. مطمئنم که آدم و حوا با تمام وجود آرزو می‌کردند که می‌توانستند به عقب برگردند و انتخاب خود را تغییر دهند، اما این ممکن نیست. اگرچه آنها از خدا نافرمانی کرده بودند، اما او همچنان به آنها اهمیت می‌داد. خدا اینگونه است. او همیشه افرادی را که آفریده دوست خواهد داشت، حتی اگر ما وقتی گناه می‌کنیم او را بسیار ناراحت کنیم. او به آدم و حوا لباس‌هایی از پوست یک حیوان داد تا آنها را ایمن و گرم نگه دارد. اما این واقعیت را که آنها گناه کرده بودند تغییر نداد. خدا آنها را مجبور کرد که باغ زیبا را ترک کنند و حالا آنها باید برای تهیه غذای خود سخت تلاش می‌کردند. خیلی غم‌انگیز به نظر می‌رسد، اینطور نیست؟ اما خدا آنقدر آنها را دوست داشت که از قبل تصمیم گرفته بود راهی برای آنها فراهم کند تا روزی در بهشت برای همیشه با او باشند! او به آنها گفت که روزی شخصی خاص به زمین خواهد آمد و سر شیطان، فریبکار، را خواهد کوبید. شیطان فکر می‌کرد وقتی آدم و حوا را به گناه وسوسه کرد، در نبرد با خدا پیروز شده است، اما خدا هرگز شکست نمی‌خورد. او از هر کس یا هر چیز دیگری در کل جهان قدرتمندتر است!! حالا احساس جدید دیگری برای آدم و حوا وجود داشت: امید! اگرچه آنها از فکر کردن به اینکه چقدر درد و رنج اکنون به زندگیشان اضافه شده بود غمگین بودند، اما

خداوند به آنها وعده‌ای داد که باید به خاطر داشته باشند: شیطان در نهایت پیروز نخواهد شد! خداوند گناه آنها را بخشید.

ستایش و پرستش



«خدا خیلی خوبه»

خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه، اون با من خیلی خوبه.

خدا دعا رو جواب میده. خدا دعا رو جواب میده. خدا دعا رو جواب میده، اون با من خیلی خوبه.

او به من اهمیت میده. اون به من اهمیت میده. اون با من خیلی خوبه.

من خیلی دوستش دارم، من خیلی دوستش دارم. من خیلی دوستش دارم، اون با من خیلی خوبه.

من نام او را ستایش خواهم کرد. من نام او را ستایش خواهم کرد، او با من خیلی خوبه.

خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه، اون با من خیلی خوبه.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/eg3bvbDVUTg>

آیه حفظی



پیدایش ۳:۲۱- خدا برای آدم و همسرش از پوست حیوانات لباس درست کرد.

بعد از اینکه بچه‌ها آیه را یاد گرفتند، با آنها در مورد تفاوت‌های بین پوشش (یا راه حلی برای مشکل بی‌پوششی) که آدم و حوا در نظر داشتند (برگ‌های انجیر) و پوششی که خدا فراهم کرد (پوست حیوانات) صحبت کنید. برخی از ایده‌ها عبارتند از: برگ‌های انجیر خشک می‌شوند و از هم می‌پاشند، اما پوست حیوانات نرم و گرم است. پیدا کردن برگ‌های انجیر آسان و ارزان است، اما یک حیوان باید بمیرد تا بهترین پوشش را برای آنها فراهم کند. به بچه‌ها یادآوری کنید که روزی پسر خود خدا برای پوشاندن گناهان ما خواهد مُرد.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «خدا ساخت» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس «لباس برای آدم». بعد از چند بار تکرار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).



(۴) درس را مرور کنید

در ابتدای کلاس، ما موارد زیادی را که بخشی از زندگی در باغ عدن قبل از گناه بودند، فهرست کردیم. چند مورد از این موارد را می‌توانیم به خاطر بیاوریم؟ (کامل، بدون گناه، بدون غم، رابطه نزدیک با خدا، کار سرگرم‌کننده، آرامش، غذای خوب و فراوان). حال بیایید به مواردی فکر کنیم که در نتیجه گناه بخشی از زندگی آدم و حوا بودند (غم، گناه، ترس، جدایی از خدا، مجازات، کار سخت، ترک باغ عدن، مرگ).

مرور بازی. یک کپی از صفحه رنگ‌آمیزی ماجراجویی شماره ۳، که باغ زیبای قبل از گناه را به تصویر می‌کشد، بیاورید. همچنین از تصویر درس امروز استفاده کنید. دو تصویر را کنار هم روی زمین قرار دهید. از یک کیسه ی کوچک لوبیا یا چیزی مشابه استفاده کنید. از بچه‌ها بخواهید صف بکشند و یکی یکی کیسه لوبیا را روی یک کاغذ یا کاغذ دیگر بیندازند، سپس یک چیز را که در مورد باغ بی‌نقص قبل از گناه یا چیزهایی که نتیجه گناه بودند به یاد می‌آورند، بگویند.

کودکان پیش‌دبستانی ممکن است واکنش‌های خودجوش و شدیدی داشته باشند. بیش از حد واکنش نشان ندهید. صبور باشید و آماده باشید تا آن واکنش‌های شدید را به سمت دیگری هدایت کنید. سایر معلمان یا دستیاران باید هوشیار باشند تا در صورت لزوم کنار کودک بنشینند یا حتی او را به قسمت دیگری از اتاق منتقل کنند.

(۵) درس را به کار بگیرید



هدف از این فعالیت این است که آنها درک کنند که اعمال را می‌توان انتخاب کرد، اما عواقب آن اعمال به ما بستگی ندارد. به کودکان کمک کنید تا در مورد اعمال و عواقبی که با هم همراه هستند فکر کنند. «عواقب» را تعریف کنید - چیزی که در نتیجه یک عمل اتفاق می‌افتد. بگویید: «من یک داستان برای شما تعریف می‌کنم (عمل)، و شما به من بگویید چه اتفاقی می‌افتد (عواقب)»

۱. اگر بیرون زیر باران بازی کنم (عمل). خیس می‌شوم (عواقب).

۲. شما مدت زیادی بعد از اینکه قرار است در رختخواب باشید، بیدار می‌مانید و در اتاقتان بازی می‌کنید. خیلی دیر می‌خوابید! (عمل). روز بعد خسته خواهید بود و به سختی از خواب بیدار می‌شوید (عواقب).

۳. یواشکی به آشپزخانه می‌روید و یک کیسه کامل پر از آب‌نبات می‌خورید (عمل). دلتان درد می‌گیرد (عواقب).

۴. به مادرتان کمک می‌کنید تا تمام اسباب‌بازی‌ها و چیزهای دیگری را که باید سر جایشان گذاشته شوند، بدون اینکه حتی از شما بخواهد، تمیز کند (عمل). او از کمک شما خوشحال است، از انجام همه کارها به تنهایی خیلی خسته نیست، شما در درون احساس شادی می‌کنید (عواقب).

۵. می‌توانید مثال‌های دیگری را که برای دانش‌آموزانتان مناسب است، اضافه کنید.

ماجراجویی شماره ۱۰

پیدایش ۷:۳-۲۴ و پیدایش ۵:۵

خلاصه داستان: خدا وعده داد که شخصی خاص را بفرستد که شیطان را نابود کند.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. برای مرور آیه حفظی، هر بار که آیه را می‌گویید، از صداهاى مختلف استفاده کنید. به بچه‌ها بگویید که با دقت به نحوه‌ی بیان شما گوش دهند، سپس سعی کنند خودشان آن را با شما هماهنگ کنند. ابتدا آن را به آرامی زمزمه کنید، سپس از صدای معمولی و بعد از صدای قوی (از فریاد زدن خودداری کنید). سعی کنید از صدای آواز خواندن استفاده کنید یا هر کلمه را به سبکی کوتاه و جدا از هم بیان کنید. از خلاقیت خود برای ارائه ایده‌های بیشتر استفاده کنید!

به بچه‌ها بگویید: «امروز داستانی را که هفته‌ی پیش یاد گرفتیم، به صورت نمایشی اجرا خواهیم کرد.» بگذارید پسرها همه آدم باشند و دخترها همه حوا. یک بزرگسال دیگر هم نقش شیطان را بازی کند. داستان را دوباره تعریف کنید، این بار به بچه‌ها کمک کنید تا نقش آدم و حوا را همزمان با شما بازی کنند. سعی کنید به آنها کمک کنید تا فریبکاری شیطان و ترس و گناهی را که آدم و حوا احساس می‌کردند، حس کنند.

این را بگویید: «می‌دانید، پسران و دختران، ما می‌توانیم از این داستان چیز بسیار مهمی در مورد خدا یاد بگیریم. اگرچه او از اینکه آدم و حوا از او نافرمانی کرده بودند بسیار ناراحت بود، اما همچنان آنها را دوست داشت! بله، شیطان آن روز راه شیطانی خود را در باغ به کار گرفته بود، اما خدا از قبل نقشه‌ای شگفت‌انگیز در ذهن داشت. او روزی کسی را می‌فرستاد تا شیطان را برای همیشه شکست دهد. بعداً در مورد آن خواهیم آموخت، اما فعلاً فقط به یاد داشته باشید که عشق خدا کامل است، درست همانطور که خدا کامل است. او هرگز از دوست داشتن شما دست بر نخواهد داشت، مهم نیست چه اتفاقی بیفتد!»

اگر وقت دارید، فعالیت هفتگی مرور ماجراجویی شماره ۴ که در زیر نشان داده شده است را انجام دهید.

قبل از کلاس، کارتهایی را آماده کنید که در یک دسته، چیزهایی که در مورد خدا صادق هستند و در دسته دیگر، چیزهایی که در مورد شیطان صادق هستند را نشان می‌دهند. روی هر کارت یکی از ویژگی‌های زیر را بنویسید.

• خدا - کامل، خوب، مهربان، قدرتمند، قابل اعتماد، دوست داشتنی

• شیطان - بدجنس، دروغگو، بدجنس، قوی اما نه قوی‌ترین، غیر قابل اعتماد

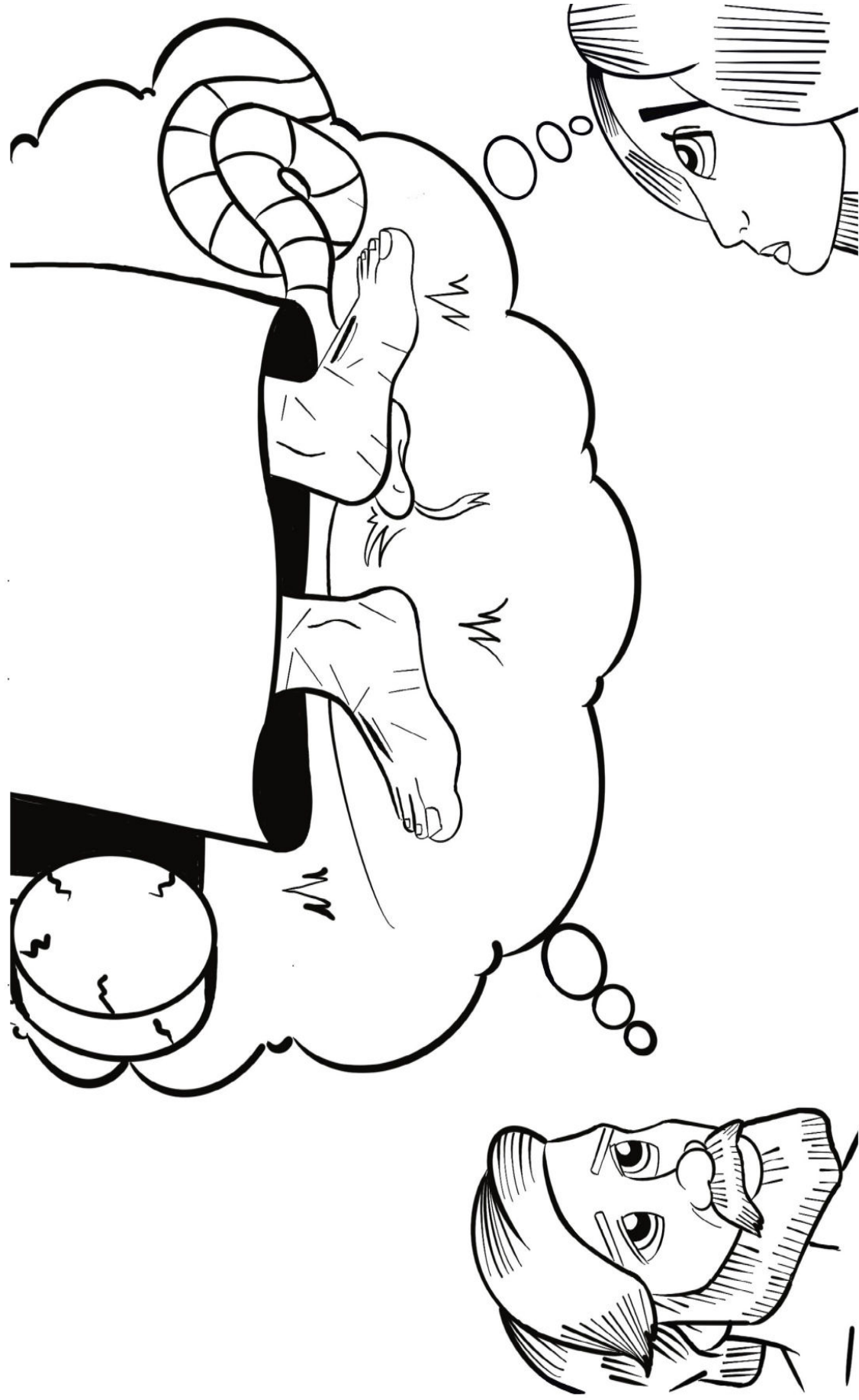
دو کاغذ را نمایش دهید، یکی با برچسب «خدا» و دیگری با برچسب «شیطان».

به بچه‌ها بگویید: «می‌خواهیم ببینیم چقدر درباره خدا و شیطان می‌دانیم.» کارتها را قاطی کنید و یکی یکی آنها را بالا بگیرید و همزمان با بالا نگه داشتن کارت، کلمه روی هر کارت را بخوانید. پرسید: «آیا این با آنچه درباره خدا می‌دانیم یا با آنچه درباره شیطان می‌دانیم، مطابقت دارد؟» هر کارت را یا در سمت «خدا» یا در سمت «شیطان» قرار دهید.

تأکید کنید که خداوند همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند، چه در مورد اطاعت از خدا و چه در مورد انجام کارهای اشتباه.

با بچه‌ها دعا کنید و از خدا به خاطر عشق بی‌پایان، تغییرناپذیر و بی‌نقصش سپاسگزاری کنید.

ماجرای جوی ۹ و ۱۰: خدا وعده داد که شخص خاصی را بفرستد که شیطان را نابود کند.



ماجراجویی شماره ۱۱

پیدایش ۲۲:۸-۵:۶

خلاصه داستان: خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- «برخی تصور می‌کردند که «پسران خدا» فرشتگان رانده شده بودند. اما «پسران خدا» احتمالاً فرشته نبودند، زیرا فرشتگان ازدواج نمی‌کنند و تولید مثل نمی‌کنند (متی ۲۲:۳۰؛ مرقس ۱۲:۲۵). برخی از محققان معتقدند که این عبارت به فرزندان شیث اشاره دارد که با فرزندان شرور قائن ازدواج کردند. این امر می‌توانست تأثیر خوب ایمانداران را تضعیف کرده و فساد اخلاقی را در جهان افزایش دهد و منجر به گسترش شرارت شود.»
- کتاب مقدس می‌گوید که نوح «صالح» و «بی‌عیب» بود، اما این بدان معنا نیست که نوح هرگز گناه نکرد. در واقع، یکی از گناهان او در پیدایش ۲۰:۹ ثبت شده است. نوح مردی بود که خدا را دوست داشت و از او اطاعت می‌کرد.
- نوح کشتی بزرگی ساخت که طول آن شش برابر عرضش بود، دقیقاً همان کاری که کشتی‌سازان امروزی انجام می‌دهند. این قایق بزرگ به اندازه یک ساختمان چهار طبقه ارتفاع داشت.
- از هر حیوانی یک جفت به نوح در قایق پیوستند؛ هفت جفت از حیواناتی که برای قربانی استفاده می‌شدند، گرفته شدند. برخی تخمین زده‌اند که بیش از ۱۲۵۰۰۰ حیوان می‌توانستند در کشتی جا شوند.
- باران از آسمان به مدت ۴۰ روز بر زمین بارید و چشمه‌های آب از زیر زمین بالا آمدند و سیل عظیم جهانی ایجاد کردند که به مدت پنج ماه تمام زمین را فرا گرفت.
- حدود پنج ماه بعد، آب روی زمین فروکش کرد.

(۲) درس را شروع کنید



از تصویر رنگ آمیزی به عنوان یک ابزار آموزشی استفاده کنید. هنگام رنگ آمیزی با کودکان در مورد تصویر صحبت کنید. این کار چیزی بیش از یک پر کردن وقت است. به کودکان خردسال کمک می کند تا کار هنری خود را به داستان ربط دهند.

تصویری که با ماجراهای ۱۱ و ۱۲ هماهنگ است را می توانید بعد از ماجراجویی ۱۲ پیدا کنید.

آیا می دانید وعده یا قول چیست؟ (اجازه پاسخ دهید) قول زمانی است که به کسی می گوید کاری را انجام خواهید داد و سپس آن را انجام می دهید! مثل این است: من به شما قول می دهم که اگر شنونده خوبی باشید، در پایان کلاس امروز به شما یک خوراکی می دهم! آیا فکر می کنید به قولم عمل می کنم؟ آیا به من اعتماد دارید که حقیقت را به شما بگویم؟ ما امروز قرار است چیز بسیار مهمی در مورد خدا یاد بگیریم: خدا همیشه به وعده هایش عمل می کند. این را با من بگویید. (چندین بار تکرار کنید)

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



این درس برای رشد معنوی فرزندان شما بسیار حیاتی است. این درس بر یک ویژگی اساسی خداوند تأکید دارد: او به وعده هایش وفادار است! در جهانی که چیزهای زیادی قطعی نیستند، همه ما به چیزهایی نیاز داریم که ما را به آنها متصل کند، چیزهایی که از آنها مطمئن هستیم.

سال های بسیار زیادی از زمانی که آدم و حوا در باغی که خدا برایشان ساخته بود، گذشته بود. آنها صاحب فرزند شدند، سپس نوه هایی داشتند، سپس آن بچه ها بزرگ شدند و خانواده تشکیل دادند. پس از مدت ها، مردم از فکر کردن به خدای بزرگ و قدرتمندی که جهان را آفریده بود، دست کشیدند. سرانجام، تقریباً هیچ کس وجود نداشت که خدا را دوست داشته باشد و از او اطاعت کند. به جز یک نفر. نام او نوح بود. اگرچه هیچ کس دیگری در کل زمین خدا را دوست نداشت، نوح هنوز هم او را دوست داشت. وقتی مردم از خدای واحد حقیقی بی خبر باشند، بیشتر و بیشتر گناه می کنند. مردم زمان نوح آنقدر شرور بودند که همیشه به یکدیگر آسیب می زدند. این موضوع خدا را غمگین و همچنین عصبانی می کرد. او این دنیای زیبا را خلق کرده بود، اما همه مردم در سراسر جهان بسیار خودخواه و بدجنس بودند. آنها حتی از کاری که انجام می دادند پشیمان هم نبودند. خدا تصمیم گرفت همه مردم روی زمین را نابود کند، همه به جز نوح و خانواده اش. او می خواست همه گناهان و غم ها را بشوید. او قصد داشت طوفان بزرگی بفرستد تا همه افرادی که از او اطاعت نمی کردند، بمیرند. او به نوح گفت که چه اتفاقی قرار است بیفتد، و به نوح قول داد که از سیل نجات خواهند یافت. خدا دقیقاً به نوح گفت که چگونه یک کشتی بزرگ بسازد، آنقدر بزرگ که بتواند هزاران حیوان، خانواده نوح و هر آنچه را که برای امنیت نیاز داشتند، در خود جای دهد. و درست مثل همیشه، نوح دقیقاً همان کاری را که خدا به او گفته بود انجام داد! او قایق بزرگی به نام کشتی ساخت، سپس جانداران زیادی را، از هر نوع حیوان و پرنده، به داخل کشتی آورد. سرانجام، نوح و خانواده اش نیز سوار کشتی شدند و خدا در را بست. سپس درست همانطور که خدا وعده داده بود،

همانطور که درس را شروع می‌کنید، حتماً کتاب مقدس خود را در جایی قرار دهید که بچه‌ها بتوانند آن را ببینند. به بچه‌ها یادآوری کنید که این یک داستان واقعی است که واقعاً اتفاق افتاده است. این یک داستان ساختگی نیست که کسی ساخته باشد. هر آنچه کتاب مقدس به ما می‌گوید، مطمئناً درست است!

از بچه‌ها بپرسید که از درس امروز چه چیزهایی در مورد خدا یاد گرفته‌اند که به آنها اطمینان دارند، صرف نظر از هر چیز دیگری. (خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند.)

ستایش و پرستش

از آنجایی که ریتم آهنگ و کلمات در اصل به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند، اگر به زبان دیگری تدریس می‌کنید، به احتمال زیاد باید کلمات را تغییر دهید تا با ریتم آهنگ مطابقت داشته باشند. ایده دیگر این است که یک آهنگ کاملاً متفاوت انتخاب کنید و آهنگ‌های خودتان را بسازید!

باران بارید. به مدت ۴۰ روز آنقدر شدید باران بارید که تمام زمین از آب پوشیده شد و درست همانطور که خدا وعده داده بود، هر انسان و حیوانی که در کشتی نبود، از بین رفت. آب بالاتر و بالاتر آمد تا اینکه بلندترین کوه‌های زمین را پوشاند. درست همانطور که خدا وعده داده بود، باران درست در زمان مناسب متوقف شد و زمین شروع به خشک شدن کرد. درست همانطور که خدا وعده داده بود، نوح و همه کسانی که با او در کشتی بودند، از سیل در امان بودند. وقتی خدا به نوح گفت که وقت ترک کشتی است، وعده دیگری داد. او قول داد که دیگر هرگز تمام زمین را غرق در سیل نخواهد کرد. برای یادآوری وعده خود به همه، او یک رنگین کمان آفرید. گاهی اوقات پس از باران، می‌توانید رنگین کمان را در آسمان ببینید. وقتی آن را مشاهده کردید، به یاد داشته باشید که خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند!! (این عبارت را چندین بار با بچه‌ها تکرار کنید) همچنین به یاد داشته باشید که همانطور که خدا نوح و خانواده‌اش را از سیل نجات داد، او همیشه نقشه‌ای برای نجات مردمی که او را دوست دارند، دارد، البته اگر به خدا اعتماد کنند.

ستایش و پرستش



«خدای من خیلی بزرگ است» اگر این آهنگ را نمی‌دانید، می‌توانید آهنگ خودتان را بسازید.

۱. خدای من خیلی بزرگ است، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

خدای من خیلی بزرگ است، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

او درختان را آفرید. او دریاها را آفرید. او فیل‌ها را هم آفرید.

خدای من خیلی بزرگ است، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

۲. خدای من خیلی بزرگ است، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

کوه‌ها مال اوست، رودخانه‌ها مال اوست، ستارگان هم کار دست او هستند.

خدای من خیلی بزرگ است، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد. هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد... برای تو! اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/Aq1ZIC4lsEw>



پیدایش ۸:۶- نوح خدا را خشنود ساخت.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

نوبت من از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «نوح خدا را خشنود کرد» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید)

۴ درس را مرور کنید



مهمترین چیزی که از داستان نوح و طوفان آموختیم چیست؟ (خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند) بعداً در همان داستان کتاب مقدس، خدا به نوح در مورد راه دیگری که می‌توانیم ببینیم او همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند، گفت. او گفت که همیشه بهار، تابستان، پاییز و زمستان وجود خواهد داشت. همیشه روز و شب وجود خواهد داشت. به این فکر کنید: آیا همیشه شب تاریک می‌شود؟ شب؟ (بله، البته!) آیا همیشه صبح و روز روشن می‌شود؟ (بله، البته!) چگونه این اتفاق می‌افتد؟ آیا این یک ترفند جادویی است؟ نه! این همان خدایی است که خورشید، زمین و من و شما را آفریده است. او با ایمان روز را می‌آورد تا ما بتوانیم کار کنیم و یاد بگیریم و بازی کنیم، و شب را تا بتوانیم استراحت کنیم. هر روز. به روز.

۵ درس را به کار بگیرید



کودکان پیش‌دبستانی توانایی به خاطر سپردن کلمات و رویدادهایی را دارند که با لمس کردن، بوییدن، شنیدن و احساسات (چه خوشایند و چه ترسناک) مرتبط هستند. بنابراین، هر زمانی که برای داستان مناسب است، اشیایی را که می‌توانند لمس کنند و نگه دارند، بیاورید.

چند یادگاری از فصل‌های محل زندگی‌تان بیاورید. بعضی جاها تغییرات فصلی شدیدتری نسبت به جاهای دیگر دارند، اما هر جایی تغییر فصل منظمی دارد، حتی اگر فصل بارانی و فصل خشک باشد. برای مثال، جایی که من زندگی می‌کنم، یک برگ پاییزی، یا یک گل برای تابستان، یا یک جوانه تازه از درخت برای بهار می‌آورم. اگر وسیله‌ی واقعی ندارید، یک عکس برای نشان دادن فصل‌های مختلف بیاورید. به بچه‌ها یادآوری کنید که وقتی این تغییرات را می‌بینند، باید به یاد بیاورید که خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند!! حتماً به وعده‌ی خود عمل کنید و به آنها خوراکی‌ای که در ابتدای کلاس قول داده‌اید را بدهید! کلاس خود را با دعا به پایان برسانید. برای بچه‌ها توضیح دهید که دعا راه صحبت ما با خداست. خدا می‌خواهد دوست ما باشد، هرچند که او بسیار قدرتمند است، و ما نیستیم! امروز در مورد چیزهایی که از کلام خدا به آنها آموخته‌اید دعا کنید. از او به خاطر اینکه همیشه به وعده‌هایش وفادار بوده، صرف نظر از هر اتفاقی، تشکر کنید.

خلاصه داستان: خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. این بار، هنگام مرور آیه، هر بار نحوه ایستادن خود را تغییر دهید. هنگام خواندن آیه، دستان خود را بالا ببرید یا به سمت زمین خم شوید. دست خود را بالای سر خود قرار دهید یا یک انگشت خود را روی بینی خود قرار دهید. یا می‌توانید یک پا بایستید. بپرسید: "چه کسی می‌تواند آنچه را که هفته گذشته در مورد خدا آموختیم به خاطر بیاورد؟" در صورت نیاز راهنمایی کنید. (خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند). چرا مردم گاهی اوقات به وعده‌های خود عمل نمی‌کنند؟ شاید دوست شما قول داده باشد که می‌خواهد یک اسباب‌بازی واقعاً خاص را با شما به اشتراک بگذارد. آنها قول داده‌اند که پس از نوبت خود، آن را به نوبت به شما می‌دهند. اما وقتی نوبت شما رسید، اجازه ندادند آن را داشته باشید. این خوب نبود، نه؟ آنها به قول خود عمل نکردند شاید خودخواه بودند. شاید مادر یا پدر شما به شما قول داده باشند که در یک روز خاص که هر دو در خانه هستند و شما در مدرسه نیستید، همگی با هم بیرون بازی خواهید کرد. آنها واقعاً می‌خواستند به قول خود عمل کنند، اما آن روز طوفان بزرگی رخ داد و شما نمی‌توانستید بیرون بروید. آنها به قول خود عمل نکردند زیرا نتوانستند آب و هوا را کنترل کنند.

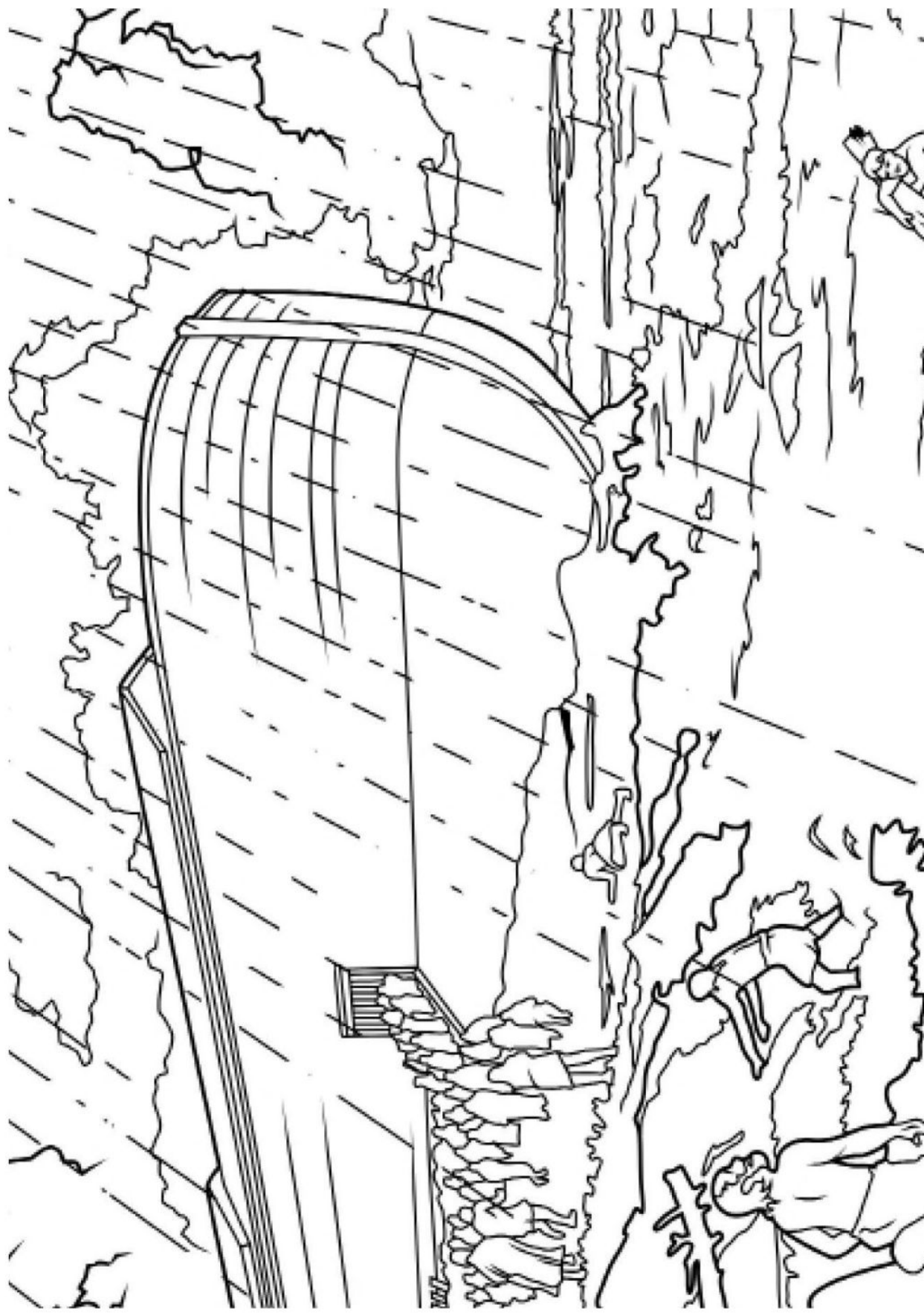
حالا به وعده‌ای که خدا می‌دهد فکر کنید. آیا خدا تا به حال خودخواه یا بدجنس بوده است؟ نه، البته که نه! آیا چیزی قوی‌تر از خدا وجود دارد؟ نه، حتی آب و هوا هم نیست، زیرا تمام جهان توسط او آفریده شده است. در تمام جهان هیچ چیزی وجود ندارد که بتواند خدا را از انجام وعده‌هایش باز دارد.

این یک درس عالی دیگر برای اجازه دادن به بچه‌ها برای بازی در یک نمایش است. یک کودک را به عنوان نوح، همسر نوح، سه پسرش و همسرانشان انتخاب کنید. بقیه می‌توانند حیوانات باشند. اگر کلاس بزرگی دارید، «گروه پرندگان»، «گروه خرس‌ها»، «گروه شیرها» و هر حیوان دیگری را که انتخاب می‌کنید، تعیین کنید. همانطور که داستان را تعریف می‌کنید، بگذارید بچه‌ها بازیگر باشند و از اجرای داستان نوح لذت ببرند! در مورد اینکه نوح چگونه مجبور بود چوب را از کند صحبت کنید (آنها واغود می‌کنند که از می‌کنند و صدای بریدن تکه‌های چوب را درمی‌آورند). خانواده‌اش نیز می‌توانند کمک کنند! همه حیوانات را به داخل کشتی جمع کنید و هر کدام صداهای حیوانی خود را در بیاورند. در مورد اینکه هنگام شروع باران چه احساسی داشتند و اینکه چگونه افرادی که از خدا متنفر بودند، خارج از امنیت کشتی بودند، صحبت کنید. با تأکید دوباره بر اینکه چگونه خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند، صحبت را تمام کنید! به آنها یادآوری کنید که وقتی رنگین‌کمان را در آسمان می‌بینند، باید به این فکر کنند که خدا به وعده‌های خود عمل می‌کند. ممکن است در یک مکان سیل‌های کوچکی رخ دهد، اما دیگر هرگز تمام زمین مانند زمان نوح دچار سیل نخواهد شد. به آنها یادآوری کنید که وقتی تغییرات فصل‌ها را می‌بینند، باید به وعده‌های خدا فکر کنند. در ذهن آنها آگاهی از حضور خدا را در چیزهای عادی، اما بسیار مهم زندگی بکارید.

اگر وقت اجازه داد، از بچه‌ها بخواهید از چیزهایی که وعده‌های خدا را به یادشان می‌آورد، نقاشی بکشند. (رنگین کمان، چیزهایی که نمایانگر فصل‌های محل زندگی شما هستند)

کلاس را با دعا به پایان برسانید. خدا را شکر کنید که آنقدر مهربان و دوست‌داشتنی است که هرگز از عمل به وعده‌هایش کوتاهی نمی‌کند. از او به خاطر قدرت عظیمش بر تمام آفرینش تشکر کنید. خدا را شکر کنید که همیشه به وعده‌هایش، صرف نظر از هر اتفاقی، وفادار است.

ماجرای جوی ۱۱ و ۱۲: خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند.



ماجراجویی شماره ۱۳

پیدایش ۱۱:۳۱-۱۲:۷، ۱۵:۱-۱۶:۷، ۲۲:۱۶-۱۸

خلاصه داستان: خداوند ابراهیم را فراخواند تا ملتی بزرگ تشکیل دهد و برای همه مردم برکت باشد.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- بیش از ۳۰۰ سال از طوفان جهانی در زمان نوح گذشته بود. این آخرین نمونه ثبت شده از صحبت خدا با بشر بود.
- تارح، پدر ابراهیم، اور را به قصد کنعان ترک کرد اما در حرّان ساکن شد. تارح یک ماهپرست بود که در سرزمینی زندگی می کرد که بسیاری از مردم ماه را به عنوان خدا می پرستیدند. خدا به ابراهیم وعده برکت داد، اما این وعده یک شرط داشت، ابراهیم باید از خدا اطاعت می کرد.
- ابراهیم، با ایمان، اطاعت کرد و همه چیز را رها کرد تا از نقشه خدا پیروی کند.
- سه وعده بر اساس دعوت خدا از ابراهیم برای ترک سرزمینش بود. اولین وعده به ابراهیم، زمین بود. وعده دوم به ابراهیم، فرزند بود و وعده سوم به ابراهیم این بود که او مایه برکت خواهد بود.
- وعده های خدا این بود که کسانی را که ابراهیم را برکت دادند، برکت دهد، کسانی را که با ابراهیم با بی احترامی یا تحقیر رفتار کردند، نفرین کند و همه خانواده های زمین را از طریق ابراهیم برکت دهد.
- به ابراهیم گفته شد که چندین چیز را ترک کند: کشورش، قومش و خانواده پدرش، اما هیچ چیز در مورد سرزمینی که به آنجا می رفت به او گفته نشد. ترک کردن و اطاعت از خدا بدون دانستن اینکه به کجا می رود دشوار خواهد بود.
- ما شواهدی از اطاعت ابراهیم را به دو روش مختلف می بینیم. اول، او آنجا را ترک کرد. دوم، او یک برکت بود.
- فرزندان ابراهیم در نهایت مالک سرزمین کنعان شدند، اما ابراهیم هنگام مرگ تنها صاحب یک غار بود (پیدایش ۲۳: ۱۷-۲۰).



تصویری که با ماجراجویی
۱۳ و ۱۴ هماهنگ است را
می‌توانید بعد از ماجراجویی ۱۴
پیدا کنید.

همانطور که بچه‌ها در حال
رنگ‌آمیزی تصویر هستند، با
آنها در مورد آنچه رنگ می‌کنند
صحبت کنید. از آنها در مورد
تصویر سوال بپرسید. این زمان
بسیار خوبی برای تقویت آنچه
آموزش می‌دهید است، نه فقط
یک فعالیت بی‌معنی.

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



از داستان نوح چه آموختیم؟ (خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند). امروز درباره شخص دیگری در کتاب مقدس خواهیم آموخت که خدا به او وعده‌های بسیار ویژه‌ای داده است. آیا فکر می‌کنید خدا به این وعده‌ها نیز عمل خواهد کرد؟ بیایید بررسی کنیم!

سال‌ها پس از طوفان نوح، وقتی افراد زیادی در خانواده‌های جدید متولد شده بودند، خانواده‌ی خاصی وجود داشت که خدا تصمیم گرفت با آنها صحبت کند. آن خانواده، خانواده‌ی ابراهیم بود. وقتی ابراهیم پسر کوچکی بود، والدینش از خدای واحد حقیقی چیزی نمی‌دانستند. آنها ماه را می‌پرستیدند! شاید این حرف احمقانه به نظر برسد، اما شاید آنها هرگز در مورد خدای واحد حقیقی چیزی نشنیده بودند. وقتی ابراهیم بزرگ شد، خدا با او صحبت کرد. او به ابراهیم گفت که سرزمینی را که همیشه در آن زندگی می‌کرده ترک کند و به جای دیگری برود و در آنجا ساکن شود. خدا از ابراهیم می‌خواست که به او اعتماد کند، هرچند ابراهیم نمی‌دانست در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. ابراهیم در قلب خود می‌دانست که این خدای واقعی است و او کسی است که باید پرستش شود، نه ماه یا ستارگان! بنابراین وقتی ابراهیم به خدا ایمان آورد، از او اطاعت کرد! خدا به ابراهیم گفت که او رهبر یک خانواده واقعاً بزرگ از مردم خواهد بود. او همچنین به ابراهیم قول داد که زمین کافی برای خانواده بزرگش به او خواهد داد تا به یک ملت جدید تبدیل شود! نه تنها این، بلکه خدا قول داد که همه مردم زمین از طریق خانواده ابراهیم برکت خواهند یافت. وای! اما صبر کنید. مشکلی وجود داشت. ابراهیم و همسرش، سارا، مانند مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها، بسیار پیر بودند. آیا مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها بچه نوزاد دارند؟ نه! پس ابراهیم چطور می‌توانست خانواده‌ی بزرگی داشته باشد اگر حتی یک فرزند هم نداشت؟ ابراهیم نگران این موضوع نبود، زیرا او چیز واقعاً مهمی می‌دانست: همان چیزی که هفته‌ی پیش در مورد خدا یاد گرفتیم! آیا کسی یادش هست که چیست؟ (خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند!) ابراهیم و سارا نمی‌دانستند که این اتفاق چگونه خواهد افتاد، اما به خدا اعتماد داشتند، زیرا به وعده‌های او ایمان داشتند. درست در زمان مناسب، سارا بچه‌ای از رحم پیرش به دنیا آورد! درست همانطور که خدا وعده داده بود!!

به یاد داشته باشید که
هنگام تدریس یک داستان کتاب
مقدس، همیشه کتاب مقدس خود
را در معرض دید قرار دهید. به
عنوان یک فعالیت سرگرم کننده،
مکانی را که داستان کتاب مقدس
امروز در آن قرار دارد، نشانه
گذاری کنید (برای این درس،
پیدایش ۱۲). آهنگ ضبط شده
امروز را پخش کنید و از بچه‌ها
بخواهید کتاب مقدس بسته شما
را یکی یکی در کلاس بچرخانند.
در یک نقطه، موسیقی را متوقف
کنید و هر کسی که در آن لحظه
کتاب مقدس را در دست دارد،
می‌تواند آن را در مکان نشانه
گذاری شده باز کند و آن را برای
معلّم بیاورد.

وقتی این پسر خاص به دنیا آمد، نامش را اسحاق گذاشتند. ابراهیم به خدا اعتماد کرد که از اسحاق نیز مراقبت کند، هرچند مواقعی بود که این کار بسیار سخت بود. خدا به ابراهیم قول داده بود که او پدر یک ملت بزرگ خواهد بود و همیشه از او مراقبت خواهد کرد. خدا همچنین به ابراهیم گفت که خانواده‌اش برای تمام جهان برکت خواهند بود!

آیه حفظی



پیدایش ۳:۱۲ - «من تو را برکت خواهم داد و تو برکت خواهی بود.»

ستایش و پرستش



«اگر خوشبخت هستی و می‌دانی» (اقتباس از «اگر خوشحال هستی و می‌دانی»)

اگر خوشبخت هستی و می‌دانی، دست بزن. (کف زدن)

اگر خوشبخت هستی و می‌دانی، دست بزن. (کف زدن)

اگر خوشبخت هستی و می‌دانی، زندگیت مطمئناً آن را نشان خواهد داد.

اگر خوشبخت هستی و می‌دانی، دست بزن. (کف زدن)

بیت دوم: اگر خوشبخت هستی و می‌دانی، پاهایت را به زمین بکوب...

بیت سوم: اگر خوشبخت هستی و می‌دانی، بالا بپر...

اگر مایل به شنیدن نمایشی از این آهنگ هستید، لینک زیر را کپی کرده و در مرورگر خود قرار

<https://www.youtube.com/watch?v=jzea8D7-EvU>

دهید:

همانطور که برای درس هفته آینده (ماجراجویی شماره ۱۴) آماده می‌شوید، باید تصمیم بگیرید که آیا می‌خواهید «پیاده‌روی اعتماد» را با ۲ بزرگسال اجرا کنید یا از بچه‌ها بخواهید در این پیاده‌روی اعتماد شرکت کنند.

کودکان پیش‌دبستانی گاهی از تاریکی می‌ترسند. هنگام انجام بازی «پیاده‌روی اعتماد» در هفته آینده، به این موضوع حساس باشید. هرگز کودک را مجبور به انجام کاری نکنید که واقعاً او را بترساند. در صورت نیاز، آنها می‌توانند کنار معلم بنشینند و دیگران را تماشا کنند. از قبل آماده شوید. اگر قصد دارید بچه‌ها را در «پیاده‌روی اعتماد» هفته آینده شرکت دهید، به اندازه نصف تعداد بچه‌های کلاستان به چشم‌بند نیاز خواهید داشت. اگر فقط قصد دارید این کار را با بزرگسالان نشان دهید، به ۱ چشم‌بند نیاز خواهید داشت.

(۴) درس را مرور کنید



وعده‌هایی که خدا به ابراهیم داد چه بود؟ (یک خانواده بزرگ، که با یک پسر به نام اسحاق شروع می‌شد، زمین کافی برای تمام خانواده‌اش، که او همه را روی زمین برکت دهد)

آیا خدا به وعده‌هایش عمل کرد؟ (بله!!)

(۵) درس را به کار بگیرید



چطور می‌توانید مثل ابراهیم باشید؟ خدا می‌خواهد همه ما برکت برای دیگران باشیم، درست مثل ابراهیم! وقتی هدیه خوبی از خدا دارید، او می‌خواهد آن را با دیگران به اشتراک بگذارد. به هر کودک در کلاس یک فنجان کوچک بدهید. به آنها بگویید که قرار است خوراکی پخش کنید، اما آنها نمی‌توانند تا زمانی که معلّم اجازه نداده به خوراکی‌هایشان دست بزنند. ۵-۶ خوراکی کوچک (کراکر، تکه‌های کوچک میوه یا هر چیزی که خودتان انتخاب می‌کنید) را فقط در فنجان‌های حدود یک چهارم بچه‌ها قرار دهید. طوری برنامه‌ریزی کنید که دیگر خوراکی برای اشتراک‌گذاری نداشته باشید. مکث کنید تا متوجه شوند که بسیاری از بچه‌ها چیزی در فنجان‌هایشان ندارند. بپرسید: «به نظر شما آنهایی که خوراکی‌های زیادی دارند حالا باید چه کار کنند؟» به اشتراک بگذارید!! «بله، شما از خوراکی‌های اضافی بهره‌مند شده‌اید، بنابراین باید با کسانی که خوراکی ندارند به اشتراک بگذارید.» بگذارید آنها شادی مشارکت را تجربه کنند.

وقت کلاس خود را با دعا به پایان برسانید. برای بچه‌ها توضیح دهید که دعا راه صحبت ما با خداست. خدا می‌خواهد دوست ما باشد، هرچند که او بسیار قدرتمند است، و ما نیستیم! در مورد چیزهایی که امروز از کلام خدا به آنها آموخته‌اید دعا کنید. خدا را شکر برای فردی مثل ابراهیم که به خدا اعتماد کرد، حتی با اینکه نمی‌دانست در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. از خدا بخواهید که به هر فرد آنجا کمک کند تا به همین شکل به خدا اعتماد کند. دعا کنید که بچه‌ها این هفته فرصتی داشته باشند تا برای کسی برکت باشند. دعا کنید که شما هم این هفته برای کسی برکت باشید. بچه‌ها باید بدانند که آنچه به آنها می‌آموزید، در زندگی خودتان واقعی است، نه فقط چیزی که به آنها می‌گویید انجام دهند.

قبل از دعا کردن، از فرزندانان بخواهید سه کار انجام دهند:

- سرتان را خم کنید. اینگونه به خدا احترام می‌گذاریم.
- دست‌هایتان را به هم بچسبانید. به این ترتیب «این دست» (دست راستان را بالا ببرید) «این دست» (دست چپتان را بالا ببرید) شما را از دردسر دور نگه می‌دارد، و «این دست» (دست چپتان را بالا ببرید) «این دست» (دست راستان را بالا ببرید) شما را از دردسر دور نگه می‌دارد.
- چشمانتان را ببندید. این به ما کمک می‌کند تا به جای چیزهای دیگر اطرافمان، به صحبت کردن با خدا فکر کنیم.

ماجرایوی شماره ۱۴

پیدایش ۱۱:۳۱-۱۲:۷، ۱۵:۱-۱۶:۷، ۲۲:۱۶-۱۸

خلاصه داستان: خداوند ابراهیم را فراخواند تا ملتی بزرگ تشکیل دهد و برای همه مردم برکت باشد.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. بعد از مرور آهنگ، کلمات را کمی تغییر دهید. بخوانید «اگر تو را برکت داده‌ام که یک نعمت باشی، دست بزن.» این کار را با هر یک از حرکات انجام دهید. برای مرور آیه حفظی، کلاس را به دو قسمت تقسیم کنید. از گروه اول بخواهید عبارت اول آیه را بگویند: «من تو را برکت خواهم داد.» از گروه دیگر بخواهید عبارت دوم را بگویند: «و تو یک برکت خواهی بود.» بعد از اینکه چند بار آن را به این شکل گفتید، قسمت‌ها را عوض کنید و چندین بار دیگر آن را تکرار کنید.

برای انجام این فعالیت به کمک یک بزرگسال یا نوجوان دیگر نیاز خواهید داشت. با پرسیدن از بچه‌ها در مورد چیزهایی که ابراهیم باید به خدا اعتماد می‌کرد، این فعالیت را تنظیم کنید. (دانستن اینکه قرار بود به کجا برود، پسر موعود، سرزمینی برای خانواده‌اش، و اینکه چگونه می‌تواند تمام دنیا را متبرک کند). شما یک «راه رفتن با اعتماد» را برای بچه‌ها نمایش خواهید داد. یکی از بزرگسالان چشم‌بند می‌زند در حالی که دیگری او را در اتاق هدایت می‌کند. در حین انجام این کار، با بچه‌ها در مورد اینکه قدم زدن در اتاق وقتی نمی‌توانید آنچه را که پیش روی شماست ببینید چه احساسی دارد، صحبت کنید. توضیح دهید که گاهی اوقات زندگی ما نیز می‌تواند اینگونه باشد. گاهی اوقات ممکن است بترسیم زیرا نمی‌فهمیم چه اتفاقی می‌افتد. باید به خودمان یادآوری کنیم که همیشه می‌توان به خدا اعتماد کرد چون او به وعده‌هایش عمل می‌کند.

برای کلاس‌های کودکان ۵ ساله: اگر زمان و مکان اجازه می‌دهد، بگذارید بچه‌ها با هم یک پیاده‌روی اعتمادآمیز انجام دهند. به فردی که چشم‌بند ندارد یادآوری کنید که باید قول دهد که یک رهبر قابل اعتماد باشد! اگر کسی سعی نکند دوستش را از برخورد با چیزی بازدارد، اجازه بازی نخواهد داشت. وقتی کارتان تمام شد در مورد آن صحبت کنید. پرسید: «آیا اعتماد به فردی که وقتی چشم‌بند داشتید شما را هدایت می‌کرد، آسان بود یا سخت؟ آیا به او اعتماد داشتید؟» به بچه‌ها یادآوری کنید که حتی اگر مردم گاهی اوقات ما را ناامید کنند، خدا هرگز از عشق و مراقبت از ما دست بر نمی‌دارد. به آنها کمک کنید به یاد داشته باشند که خدا همیشه به وعده‌های خود عمل خواهد کرد!!

این پایان داستان نیست. خدا به ابراهیم قول داد که آنقدر در خانواده‌اش عضو خواهد داشت که از ستارگان آسمان بیشتر خواهند بود! آیا تا به حال سعی کرده‌اید ستاره‌های آسمان را بشمارید؟ نه تنها این، بلکه از طریق خانواده ابراهیم بود که روزی خدا نجات‌دهنده‌ای را می‌فرستاد که همه چیز را دوباره درست می‌کرد، درست مانند آنچه در باغ عدن بود.

ماجرایوی ۱۳ و ۱۴: خداوند ابراهیم را فراخواند تا ملتی بزرگ را بنا نهد و برای همه مردم برکت باشد.



ماجراجویی شماره ۱۵

پیدایش ۴:۳۷-۲۳:۳۷، ۲۸-۱:۳۹، ۴:۴۵-۱۳، ۴۷:۵-۶

خلاصه داستان: خدا همیشه با یوسف بود.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- یک چهارم کتاب پیدایش به زندگی یوسف اختصاص داده شده است. خداوند خلقت جهان را در پنج کلمه بیان می‌کند: «او ستارگان را نیز آفرید.» خداوند فصل به فصل به داستان مردی اختصاص می‌دهد که حتی در نسل مسیح نبود.
- یعقوب دوازده پسر از چهار همسر مختلف داشت. وعده خدا به ابراهیم و فرزندان این بود که آنها برای همه ملت‌ها برکت خواهند بود. با این حال، پسران یعقوب آنطور که باید به نظر نمی‌رسیدند که بخشی از آن باشند.
- یعقوب پسر مورد علاقه‌ای از بین دوازده پسر داشت، یازدهمین پسر او، یوسف، اولین فرزند همسر مورد علاقه‌اش، راحیل بود. یعقوب از بسیاری جهات علاقه خود را به یوسف نشان داد. از همه مهمتر، یعقوب به یوسف یک لباس مخصوص داد که باید برای پسر اول می‌بود.
- ده برادر بزرگتر به یوسف حسادت کردند. آنها به رهبری یهودا تصمیم گرفتند او را بفروشند. برادران دیگر در واقع می‌خواستند یوسف را بکشند. اما خدا از یهودا برای نجات جان یوسف استفاده کرد. یوسف توسط تاجران برده خریداری شد که او را به مصر بردند.
- در مصر، یوسف رهبر شد، اما همسر فوتیفار به یوسف پیشنهاد رابطه جنسی داد. او حتی یوسف را به تجاوز متهم کرد. فوتیفار یوسف را به خاطر این اتهام به زندان انداخت. یوسف در زندان نیز رهبر و تعبیرکننده خواب شد. او سرپرست سایر زندانیان شد. سرانجام یوسف محترم‌ترین و قدرتمندترین مرد در تمام مصر شد. او پس از خود فرعون، دومین فرد مهم مصر بود.
- قحطی شد و خانواده یعقوب شنیدند که در مصر غذا وجود دارد. پسران یعقوب برای تهیه غذا به مصر رفته که در نهایت از خود یوسف آذوقه دریافت کردند. یوسف کینه به دل نگرفت، بلکه برادرانش را بخشید.
- خانواده یعقوب پس از این ماجرا حدود ۴۰۰ سال در مصر ماندند.



تصویری که با ماجراجویی
۱۵ و ۱۶ هماهنگ است را
می‌توانید بعد از ماجراجویی ۱۶
پیدا کنید.

آیا کسی اینجا تا به حال به کشور دیگری سفر کرده است؟ چه چیزهایی در کشور دیگری که از محل زندگی شما دور است متفاوت خواهد بود؟ (زبان، غذا، لباس) در صورت امکان، یک صدای ضبط شده کوتاه از کسی که به زبانی صحبت می‌کند که هیچ یک از فرزندان آن را تشخیص نمی‌دهد، پخش کنید. آیا فکر می‌کنید نقل مکان به کشور دیگری جالب باشد؟ شاید، اما یادگیری همه چیزهای جدید کمی ترسناک و دشوار خواهد بود.

درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



در صورت امکان، از یک
عروسک برای تعریف این داستان
استفاده کنید. می‌توانید از یک
جوراب عروسک درست کنید.
یک جوراب را تا انتها روی دست/
بازوی خود بکشید، به طوری که
قسمت پاشنه جوراب روی مچ
دستتان باشد. برای درست کردن
دهان، چهار انگشت خود را در
قسمت پنجه پا به هم بچسبانید
و انگشت شست خود را زیر آن
قرار دهید تا بالا و پایین دهان
تشکیل شود. روی عروسک یک
صورت بکشید و در صورت تمایل،
مقداری موی نخ به بالای آن
اضافه کنید. از عروسک بخواهید
داستان را تعریف کند. به بچه‌ها
بگویید: «عروسک من امروز
داستان کتاب مقدس ما را برای
شما تعریف خواهد کرد. او یک
شخص خیالی است، اما یوسف در
کتاب مقدس یک شخص واقعی
بود و داستانی که امروز خواهید
شنید واقعاً اتفاق افتاده است.»

سلام پسرها و دخترها، اسم من یوسف است. من مدت‌ها پیش در سرزمینی که خدا به پدر بزرگم، ابراهیم، داده بود، زندگی می‌کردم. آیا تا به حال داستان او را شنیده‌اید؟ (بله!) خب، من یک خانواده بزرگ داشتم. در خانواده ما ۱۲ پسر بودند! من تقریباً کوچکترین فرزند بودم و برادران بزرگترم اصلاً از من خوششان نمی‌آمد. واقعاً برایم مهم نبود، چون می‌دانستم خدا با من است و فکر می‌کردم که خدا کار واقعاً ویژه‌ای برای من دارد. خب، یک روز وقتی حدود ۱۷ سال داشتم، برادرانم مرا برای زندگی به کشور دیگری به نام مصر فرستادند، آن هم به تنهایی. آنها خیلی بدجنس بودند! وقتی به آنجا رسیدم، کسی را نمی‌شناختم و به عنوان خدمتکار برای یک مرد بسیار مهم در ارتش مصر شروع به کار کردم. نام او فوتیفار بود. میشه اسم اون رو بگید؟ اون واقعاً من رو دوست داشت، چون خدا همیشه کمکم می‌کرد که کارم رو خوب انجام بدم. اما همسرش خیلی خوب نبود و به فوتیفار گفت که سعی کردم بهش آسیب بزنم. من هیچ کار اشتباهی نکردم، اون داشت در مورد من دروغ می‌گفت. اما البته فوتیفار حرف همسرش رو باور کرد و من رو به زندان انداخت. من می‌تونستم خیلی عصبانی بشم، اما در عوض تصمیم گرفتم حتی تو زندان هم بهترین کار رو بکنم. و می‌دونید چیه؟ خدا تو زندان هم با من بود! اون باعث شد مسئول زندان ببینه که چقدر دارم تلاش می‌کنم و از من خواست که کمک حالش باشم. وای! خیلی خوشحالم که خدا همیشه با من بود و به من کمک می‌کرد تا کار درست رو انجام بدم. اون حتی به من کمک کرد تا بفهمم خواب‌های مردم چه معنی‌ای داره. یه روز پادشاه مصر یه خواب خیلی بد دید. هیچ کدوم از مشاورانش نمی‌دونستن معنیش چیه. یکی از مردانی که با من در زندان بود، به یاد آورد که من می‌تونم همه خواب‌ها را

بفهمم، بنابراین این را به پادشاه گفتم. و اصلاً باورتان می‌شود؟ پادشاه مصر از کسی خواست که مرا از زندان به قصر بیاورد!! می‌دانستم که خدا می‌تواند حتی با این کار سخت به من کمک کند، زیرا او قبلاً همیشه در دوران سخت و ترسناک با من بوده است. مطمئناً، خدا به من کمک کرد تا تعبیر خواب پادشاه را برایش تعریف کنم. ۷ سال از مزارع غذای زیادی به دست خواهد آمد و سپس ۷ سال دوم خواهد بود که هیچ چیز به درستی رشد نمی‌کند و غذایی وجود نخواهد داشت. به او گفتم که باید یک مرد واقعاً باهوش پیدا کند تا در سال‌های خوب، محصولات غذایی را ذخیره کند تا بعداً که به آن نیاز داشتند، به اندازه کافی داشته باشند. او از من خواست که این کار را انجام دهم!! بنابراین دوباره، تمام تلاشم را کردم، چون می‌دانستم خدا مثل همیشه آنجا خواهد بود تا به من کمک کند. یادت هست برادران بدجنس را که سال‌ها پیش مرا به مصر فرستادند؟ آنها مانند کسانی بودند که وقتی غذایشان تمام شد، پیش من آمدند و از من غذا خواستند. می‌توانستم با آنها بدرفتاری کنم، اما نمی‌خواستم این کار را بکنم. می‌خواستم خدا را راضی کنم و آنها را ببخشم. تمام خانواده من به مصر نقل مکان کردند تا بتوانند در مواقع نیاز غذا تهیه کنند. درست همانطور که خدا به پدر بزرگم ابراهیم قول داده بود، خدا ما را به ملتی عظیم و پر از جمعیت تبدیل کرد. او همیشه با ما بود!

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «خداوند» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس بگویید «با یوسف بود». بعد از چند بار تکرار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

آیه حفظی



پیدایش ۲:۳۹- خداوند با یوسف بود.

ستایش و پرستش



«خدا خیلی خوبه»

خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه، اون با من خیلی خوبه.

او راهی باز کرد. او راهی باز کرد. او گناه من را می‌بخشد.

من او را خیلی دوست دارم. من او را خیلی دوست دارم. من او را خیلی دوست دارم، او با من خیلی خوب است.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/eg3bvbDVUTg>

ما قبلاً این آهنگ را یاد گرفته‌ایم و این هفته یک خط دیگر به آن اضافه می‌کنیم. از بچه‌ها بپرسید: «یادتان هست چند هفته پیش این آهنگ را خواندیم؟» از یک یا چند کودک بخواهید که در خواندن آهنگ به شما کمک کنند.

(۴) درس را مرور کنید



یک تصویر پیدا کنید یا یک تصویر ساده بکشید که هر یک از این چیزهایی را که برای یوسف سخت، آسیب‌زننده یا ناامیدکننده بود، نشان دهد: برادرانش، نقشه یک کشور دیگر، یک زندان، همسر فوتیفار. هر تصویر را به بچه‌ها نشان دهید و بگذارید حدس بزنند که چه چیزی را نشان می‌دهد. سپس همه تصاویر را تا کنید و آنها را در یک سبد قرار دهید. روی یک کاغذ دیگر کلمه «خدا» را با حروف بزرگ بنویسید. یکی از بچه‌ها را انتخاب کنید تا کاغذ «خدا» را نگه دارد. از کلاس پرسید: چه کسی می‌خواهد بالا بیاید و یک کاغذ از سبد بردارد؟ وقتی کاغذ تا شده را باز کردند، سوالی پرسید که با تصویر مطابقت داشته باشد. به عنوان مثال، وقتی کسی تصویر برادران را برمی‌دارد، بگوید: «چه کسی یوسف را آزار داد؟» همه کلاس با هم پاسخ می‌دهند: «برادرانش!» سپس پرسید: «چه کسی همیشه با یوسف بود؟» کودکی که کاغذ «خدا» را دارد، آن را بالا می‌گیرد و همه پاسخ می‌دهند: «خدا!»

این کار را با هر یک از کاغذهای تا شده انجام دهید.



(۵) درس را به کار بگیرید

به بچه‌ها بگویید: «اگر کسی تا به حال با شما بدرفتاری کرده، دستتان را بالا ببرید.» تأیید کنید که وقتی مردم با ما خوب نیستند، ناراحت می‌شویم. پرسید: «آیا تا به حال احساس کرده‌اید که می‌خواهید با آنها بدرفتاری کنید؟ آیا خدا می‌خواهد ما هم بدرفتاری کنیم؟ چه چیزی می‌تواند به ما کمک کند که مانند یوسف باشیم و به جای بدرفتاری، ببخشیم؟» (بدانید که خدا با ماست و به ما کمک خواهد کرد.)

وقت کلاس خود را با دعا به پایان برسانید. برای بچه‌ها توضیح دهید که دعا راه صحبت با خداست. خدا می‌خواهد دوست ما باشد، هرچند که او بسیار قدرتمند است، و ما نیستیم! در مورد چیزهایی که امروز از کلام خدا به آنها آموخته‌اید دعا کنید. از خدا بخواهید که به همه کمک کند تا حتی در سختی‌ها مانند یوسف به او اعتماد کنند. دعا کنید که دیگران را وقتی با ما خوب نیستند، مانند رفتار یوسف با برادرانش، ببخشیم.

کودکان پیش‌دستانی

می‌خواهند همه چیز منصفانه باشد. داستان زندگی یوسف می‌تواند ابزاری آموزشی باشد تا به آنها کمک کند تا درک کنند که حتی وقتی چیزی «منصفانه» نیست، باز هم می‌توانند مهربان باشند. گاهی اوقات کودک حتی اگر احساس کند کسی با او بدرفتاری کرده یا منصف نبوده است، بسیار ناراحت می‌شود. به آنها یادآوری کنید که آنها مسئول اعمال دیگران نیستند، بلکه مسئول اعمال خودشان هستند.

ماجراجویی شماره ۱۶

پیدایش ۴:۳۷-۲۳:۳۷، ۲۸-۱:۳۹، ۴:۴۵-۱۳، ۶:۴۷-۶

خلاصه داستان: خدا همیشه با یوسف بود.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. هنگام مرور آیه، این روش را امتحان کنید: روی زمین خم شوید و آیه را خیلی آرام بخوانید. کم کم، بلند شوید و هر بار که کمی بالا می‌آیید، صدایان کمی بلندتر شود. تا زمانی که کاملاً بایستید، باید از بلندترین «صدای درونی» خود استفاده کنید. همین کار را برعکس انجام دهید و با پایین آمدن، آرام‌تر شوید تا اینکه در آخرین تکرار زمزمه کنید.

بررسی نمایشی زندگی یوسف

هنگامی که این داستان را به صورت نمایشی اجرا می‌کنید، گزینه‌های زیادی برای بازیگران وجود دارد. برخی از مواردی که می‌توانید انتخاب کنید عبارتند از: یوسف، ۱۱ برادر، یعقوب، فوتیفار، فرعون، زندانبان. مطمئن شوید که آیات ذکر شده در ابتدای این درس را می‌خوانید تا درک کاملی از جزئیات داستان داشته باشید. کتاب مقدس خود را در دست داشته باشید و بخش‌های کوچکی از متن را بخوانید و در مورد هر صحنه به کودکان دستورالعمل دهید. می‌توانید جزئیات بیشتری در مورد هر بخش از زندگی یوسف ارائه دهید.

صحنه‌ها به شرح زیر است:

۱. یوسف خواب می‌بیند. (برادرانش حسادت می‌کنند و او را به برده‌فروشان می‌فروشند).
۲. یوسف در خانه فوتیفار
۳. یوسف در زندان
۴. یوسف در کنار فرعون
۵. یوسف و برادرانش

برای پایان هر صحنه، یک داوطلب را برای تکرار خط داستان انتخاب کنید. بعد از اینکه یکی از بچه‌ها آن را گفت، کل کلاس خط داستان را تکرار می‌کنند.

این یک داستان واقعاً سرگرم‌کننده برای اجرا است، اما مطمئن شوید که همیشه به خط داستان برمی‌گردید. (در بالای هر صفحه، درست زیر ارجاعات کتاب مقدس یافت می‌شود) این حقیقت اصلی است که می‌خواهید کلاس به خاطر داشته باشد. «خدا همیشه با یوسف بود.»

وقت کلاس خود را با دعا به پایان برسانید. برای بچه‌ها توضیح دهید که دعا راه صحبت ما با خداست. خدا می‌خواهد دوست ما باشد، هرچند که او بسیار قدرتمند است، و ما نیستیم! در مورد چیزهایی که امروز از کلام خدا به آنها آموخته‌اید دعا کنید. از خدا بخواهید که به همه کمک کند تا حتی در سختی‌ها مانند یوسف به او اعتماد کنند. دعا کنید که دیگران را وقتی با ما خوب نیستند، مانند رفتار یوسف با برادرانش، ببخشیم.

ماجرای جوی ۱۵ و ۱۶: خدا همیشه با یوسف بود.



ماجراجویی شماره ۱۷

خروج ۱:۱-۱۴، ۱:۳-۱۷، ۷:۲۰-۳۱:۱۴

خلاصه داستان: خداوند از موسی برای نجات قوم خود استفاده کرد.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- خدا اولین بار در کوه سینا با موسی سخن گفت، زمانی که از میان بوته‌ای سوزان با او سخن گفت. همین کوه همان جایی است که خدا ده فرمان را به موسی داد (خروج ۱۹:۱-۲۰:۲۱).
- خدا می‌خواست قوم خود را از بردگی آزاد کند، بنابراین ۱۰ بلا فرستاد تا نشان دهد که او کیست و چگونه است. هیچ یک از خدایان مصر نتوانستند در برابر خدای کتاب مقدس بایستند.
- آخرین بلا بر مصر، مرگ نخست‌زاده در هر خانه بود. از آنجایی که فرعون الهی تصور می‌شد، پسرش «پسر یک خدا» بود.
- جماعت ایمانداران باید در غروب، بره ای را ذبح می‌کردند و خون حیوان ذبح شده را بر کناره‌ها و بالای چارچوب در خانه می‌پاشیدند.
- خدا می‌خواست نخست‌زاده به او تقدیم شود، زیرا در آن روزها، نخست‌زاده برای هر خانواده‌ای ارزشمندترین و عزیزترین بود. وقتی آنها نخست‌زاده خود را به او تقدیم می‌کردند، بهترین هدیه خود را به او می‌دادند.
- بره یک قربانی بود. خون بی‌گناه آن ریخته می‌شد.
- قوم خدا می‌دانستند که اگر قرار است از مرگ نجات یابند، باید یک حیات بدون گناه به جای او قربانی شود.
- بنی‌اسرائیل با کشتن بره، خون موجودی بی‌گناه را ریختند. بره یک قربانی بود، جایگزینی برای کسی که در بلا می‌مُرد. از این نقطه به بعد، قوم عبرانی به وضوح درک می‌کردند که برای نجات از مرگ، باید یک زندگی بی‌گناه به جای آنها قربانی شود.

(۲) درس را شروع کنید



آیا از هفته گذشته به یاد دارید، نام کسی که قوم خدا را به مصر آورد چه بود؟ (یوسف) چرا خانواده یوسف به مصر آمدند؟ (برای تهیه غذا) چه کسی قبل از آن، پدر بزرگ یوسف بود؟ (ابراهیم) وعده‌هایی که خدا به ابراهیم داد چه بود؟ (یک خانواده بزرگ، که با یک پسر، اسحاق، شروع می‌شد، زمین کافی برای تمام خانواده‌اش، که او همه را روی زمین از طریق خانواده ابراهیم برکت دهد) آیا خدا به وعده‌های خود عمل کرد؟ (بله!!) خدا واقعاً گروه عظیمی از مردم را آفریده بود که همه با ابراهیم شروع شدند. سال‌های زیادی گذشت و خانواده‌های بیشتری صاحب فرزند شدند، تا اینکه سرانجام بیش از یک میلیون نفر شدند! این تعداد برای پر کردن یک شهر بسیار بزرگ کافی است!

تصویری که با ماجراهای ۱۷ و ۱۸ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۱۸ پیدا کرد.

تصاویر ماجراجویی ۱۳ و ۱۵ را همراه داشته باشید تا هنگام پرسیدن سوالات مرور «شروع درس» نشان دهید. این به بچه‌ها کمک می‌کند داستان‌های قبلی را به خاطر بسپارند. ممکن است لازم باشد چند نکته برای کمک به آنها در پاسخ دادن ارائه دهید.

همانطور که بچه‌ها تصویر را رنگ می‌کنند، به آنها یادآوری کنید که نبرد واقعاً بین موسی و فرعون نبود، اگرچه ممکن است اینطور به نظر برسد. هر یک از بلاها برای نشان دادن این بود که خدا از خدایان مصری قدرتمندتر است. خدای مگس‌ها، ملخ‌ها، قورباغه‌ها و غیره وجود داشت. هر ده بلا با یکی از خدایان دروغین مطابقت داشت. هر بار که خدا بلا بعدی را نازل می‌کرد، همه می‌توانستند ببینند که خدای اسرائیل قوی‌تر است.

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگوئید



یادتان هست پادشاه مصر چقدر یوسف را دوست داشت؟ او یوسف را مسئول کل کشور کرده بود! اما آن پادشاه مدت‌ها پیش مرده بود و پادشاه جدید از یوسف خبر نداشت. او نگران بود که قوم خدا قدرت را به دست بگیرند، زیرا تعدادشان زیاد بود. او تصمیم گرفت آنها را خیلی سخت به کار گیرد تا خسته و ضعیف شوند، نه قوی. او با آنها خیلی بدرفتاری کرد. قوم خدا بسیار غمگین بودند و از خدا کمک خواستند. درست مثل همیشه، خدا نقشه‌ای داشت! مردی به نام موسی وجود داشت که خدا او را به عنوان رهبر قوم خود انتخاب کرده بود. حالا ممکن است فکر کنید که موسی مردی بزرگ، قوی و شجاع بود، اما اینطور نبود. او در ابتدا به خدا گفت که نمی‌تواند این کار را انجام دهد؛ او خیلی می‌ترسید. اما چیزی که موسی باید یاد می‌گرفت این بود که هرگز در این کار بزرگ تنها نخواهد بود. خدا با او خواهد بود و به او کمک خواهد کرد. نام پادشاه جدید فرعون بود. وقتی زمان مناسب فرا رسید، موسی به دیدن فرعون رفت. او گفت: «قوم مرا رها کن!» خب، فرعون نمی‌خواست آن همه کارگر از انجام کارشان دست بکشند، بنابراین گفت: «امکان ندارد!» این یک اشتباه بزرگ بود! او مانند قوم خدا به خدای یگانه حقیقی ایمان نداشت و نمی‌دانست خدا چقدر قدرتمند است! او به خدایان جعلی مصری، مانند خدای مگس‌ها، خدای گاوها و خدای خورشید، اعتقاد داشت. همه این چیزها چیزهایی هستند که خدای حقیقی واحد خلق کرده است و ما هرگز نباید چیزهای خلق شده

را «خدا» بنامیم. وقتی فرعون فکر کرد که «خدای مگس» می‌تواند کمک کند، خدا ابر عظیمی از مگس‌ها را به مصر فرستاد. آنها به سختی می‌توانستند ببینند زیرا مگس‌های زیادی در هوا بودند. (واحد کنید که دسته بزرگی از مگس‌ها را در حال وزوز می‌بینید.) وقتی فرعون فکر کرد که «خدای گاو» می‌تواند کمک کند، خدا بیماری‌ای بر همه گاوهای مصر فرستاد تا آنها بمیرند. وقتی فرعون فکر کرد که خدای خورشید می‌تواند کمک کند، خدا در وسط روز تاریکی را بر مصر فرستاد. (واحد کنید که سعی می‌کنید در تاریکی راه بروید.) هر بار که خدا داوری می‌کرد، فرعون می‌گفت که قوم خدا می‌توانند بروند، اما سپس نظرش را عوض می‌کرد و می‌گفت: «نه! شما باید بمانید و برده ما باشید.» قرار بود یک داوری نهایی اتفاق بیفتد. خدا می‌خواست قوم خود را از داوری وحشتناک در امان نگه دارد، بنابراین به آنها گفت که یک برّه قربانی کنند. آن برّه به جای یک انسان می‌مرد. به قوم خدا گفته شد که آن شب یک وعده غذایی ویژه از برّه و نان درست کنند. آنها باید مقداری از خون برّه را می‌گرفتند و آن را بر روی چهارچوب درب خانه‌هایشان می‌مالیدند. هر کسی که اطاعت نمی‌کرد، اتفاق وحشتناکی برایش می‌افتاد. در خانه‌ای که خون بر چهارچوب درب آن نبود، کسی می‌مُرد. آن شب، بزرگترین پسر در هر خانه مصری مُرد. حتی بزرگترین پسر فرعون هم مُرد. فرعون به موسی گفت که قوم خدا را بردارد و برود! بالاخره آنها آزاد شدند!! آنها آن شب با چنان عجله‌ای مصر را ترک کردند که خمیر نان‌شان هنوز آماده پخت نشده بود. آنها به هر حال نان را پختند و خدا به آنها گفت که سالی یک بار نان را به همین روش درست کنند تا همیشه به یاد داشته باشند که چگونه او آنها را از فرعون شریر در آن روز نجات داده است. آنها در راه سرزمینی بودند که خدا سال‌ها قبل به ابراهیم وعده داده بود!

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «من هستم» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس بگویید «خداوند». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

آیه حفظی

خروج ۱۲:۱۲ - «من خداوند هستم.»

ستایش و پرستش

«خدا به من کمک می‌کند شجاع باشم»

خدا به من کمک می‌کند شجاع باشم!
(اشاره به بالا) (عضلات را منقبض کنید)

خدا به من کمک می‌کند شجاع باشم!
(اشاره به بالا) (عضلات را منقبض کنید)

او دستم را می‌گیرد و کمک می‌کند بایستم
(دست‌ها را کنار هم نگه دارید) (دو انگشت را روی کف دست باز خود به حالت «ایستاده» قرار دهید)

خدا به من کمک می‌کند شجاع باشم!
(اشاره به بالا) (عضلات را منقبض کنید)

این آهنگ را می‌توان با
آهنگ «Hickory Dickory
Dock» خواند.

اگر مایل به شنیدن نسخه نمایشی
این آهنگ هستید، می‌توانید آن را
اینجا پیدا کنید: <https://youtu.be/ygcN65SILFg>.

(۴) درس را مرور کنید



از بچه‌ها بپرسید: «چه کسی می‌تواند یک نکته از داستان امروز را به خاطر بیاورد؟» اجازه دهید داوطلبان پاسخ دهند. در صورت امکان، از هر دانش‌آموز بخواهید چیزی را به اشتراک بگذارد. مهم است که از دانش‌آموزان خود بازخورد بگیرید تا مطمئن شوید که داستان‌های کتاب مقدس را به درستی درک می‌کنند.

به یاد داشته باشید که کودکان پیش‌دبستانی نسبت به تجربیات یا داستان‌های ترسناک حساسیت دارند، اما در داستان‌هایی که عشق و امید را ارائه می‌دهند، پرورش می‌یابند. مراقب باشید که چگونه وقایع ترسناک کتاب مقدس را توصیف می‌کنید. رُک و صادق باشید، اما نه بیش از حد دراماتیک. اغلب به آنها یادآوری کنید که خدا ما را آنقدر دوست دارد که اجازه نمی‌دهد به گناه ادامه دهیم. او گاهی اوقات افراد شرور را بسیار شدید قضاوت می‌کند، مانند این داستان. آنها می‌توانستند راه‌های شیطانی و پرستش خدایان جعلی خود را تغییر دهند، اما تصمیم گرفتند این کار را نکنند.

(۵) درس را به کار بگیرید



آیا موسی رهبری فوق‌العاده قوی و با اعتماد به نفس بود؟ نه! او از گفتن بله به خدا می‌ترسید، در حالی که می‌دانست خدا می‌خواهد او قومش را از مصر بیرون بیاورد. بیایید در مورد این فکر کنیم: چه چیزهایی بین شما و موسی متفاوت است؟ (موسی مدت‌ها پیش زندگی می‌کرد، او در چادرهایی در بیابان زندگی می‌کرد، او در کشوری متفاوت از من زندگی می‌کرد) آیا چیزهایی وجود دارد که بین شما و موسی مشترک باشد؟ گاهی اوقات من هم از پیروی از خدا مانند موسی می‌ترسم. همیشه باید به یاد داشته باشم که ما هر دو به یک خدا ایمان و اعتماد داریم!

با فرزندان‌تان دعا کنید. از خدا به خاطر قدرت عظیمش برای نجات قومش از مصر تشکر کنید. از خدا بخواهید که به بچه‌ها کمک کند تا به خاطر عظمت خدا، نه عظمت خودشان، شجاع و قوی باشند. از بچه‌ها بپرسید که آیا کسی از آنها هم مایل به دعا کردن است یا خیر. اگر نمی‌توانند اما مایل هستند، به آنها کمک کنید تا با یک دعای کوتاه به سبک «بعد از من تکرار کنید» شروع کنند.

به درس هفته آینده نگاهی بیندازید و تصاویر شرح داده شده در صفحه ۶۰ را ایجاد کنید.

ماجراجویی شماره ۱۸

خروج ۱:۱-۱۴، ۱:۳-۱۷، ۷:۲۰-۳۱:۱۴

خلاصه داستان: خداوند از موسی برای نجات قوم خود استفاده کرد.

زمان کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. برای مرور آیه حفظی، کلاس را به گروه‌های پسران و دختران تقسیم کنید. یک تیم را برای شروع انتخاب کنید. بگذارید آنها آیه را با هم بخوانند، سپس نوبت را به تیم دیگر بدهید. ببینید چه کسی می‌تواند این کار را بهتر، سریع‌تر، کندتر و بلندتر انجام دهد. در این قسمت مرور درس، بر بلا تأکید کنید.

برای این فعالیت به ۱۰ کارت یا کاغذ خالی نیاز دارید. روی هر کارت یک تصویر بکشید تا یکی از بلاها را نشان دهد. تصاویر ساده و رنگارنگ برای کودکان جذاب هستند. برای کشیدن افراد، آدمک‌های چسبی به خوبی کار می‌کنند. همانطور که در مورد هر بلا صحبت می‌کنید، تصویری را که با آن مطابقت دارد، بالا نگه دارید. کمی جزئیات بیشتر در مورد اینکه هر بلا چگونه بوده است، ارائه دهید.

این‌ها ده بلا هستند:

- | | |
|--------------------|---------------------|
| ۱. تبدیل آب به خون | ۶. دُمَل |
| ۲. قورباغه و وزغ | ۷. تگرگ |
| ۳. پشه | ۸. ملخ |
| ۴. مگس | ۹. تاریکی |
| ۵. مرگ دام | ۱۰. مرگ نخست‌زادگان |

در مورد داستان مرگ نخست‌زادگان کمی فکر کنید. برای مثال، بگویید: «اگر مصری‌ها غذا می‌خوردند و در سویشان مگس پیدا می‌کردند، چه می‌شد اگر همه چیز مثل شب، تمام روز تاریک می‌بود؟» «بیایید چشمانمان را ببندیم و به این فکر کنیم که چطور می‌توانیم تمام روز را بدون نور خورشید بگذرانیم. یادتان باشد، آن موقع برق نبود. شاید شمع داشتند، اما تمام روز خیلی تاریک می‌شد.» همانطور که داستان را تعریف می‌کنید، از کودکی که به شما توجه می‌کند، بخواهید که هر از گاهی به شما کمک کند. حتماً اعلام کنید که آنها را انتخاب می‌کنید چون خیلی خوب نشسته و به معلم گوش می‌دهند. (از اینکه این چقدر برای بقیه کلاس انگیزه‌بخش است، تعجب خواهید کرد!) به بچه‌ها یادآوری کنید که خدای حقیقی کتاب مقدس از هر کس یا هر چیز دیگری در کل جهان قوی‌تر است. در پایان درس، به بچه‌ها بگویید که تصویری را در دست خواهید گرفت و خواهید گفت: «این خدای قورباغه است.» کلاس باید با شور و شوق پاسخ دهد: «فقط یک خدای حقیقی وجود دارد!»

دعا کنید، و از خداوند به خاطر اینکه او قوی‌ترین کسی است که همیشه ما را هدایت می‌کند، سپاسگزاری کنید.

ماجرای جوی ۱۷ و ۱۸: خدا از موسی برای نجات قوم خود استفاده کرد.



ماجراجویی شماره ۱۹

خروج ۱:۲۰-۱۷

خلاصه داستان: خدا مقدّس است. او به ما قوانینی داده است که باید از آنها اطاعت کنیم.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- ده فرمان توسط خدا بر روی دو لوح سنگی در کوه سینا به موسی داده شد. این لوح در شبه جزیره سینا، در آن سوی خلیج سوئز و در مقابل بخش بزرگتر مصر قرار دارد.
- بنی اسرائیل تازه از مصر آمده بودند، جایی که ۴۳۰ سال در آن زندگی کرده بودند. مصریان خدایان زیادی داشتند.
- خدا شایسته احترام فراوان است و هر چیز دیگری ممنوع بود. صرف نظر از اینکه چقدر خلاق بودند، هر تصویری شایسته پرستش یهوه نبود. بنی اسرائیل در میان مردمی زندگی می کردند که بت های زیادی داشتند. اکنون، آنها نباید بتی داشته باشند. این کار توسط خدا ممنوع شده بود.
- خدا به بنی اسرائیل گفت که نباید از نام خدا به شیوه ای بی احتیاط استفاده کنند. او مقدّس است و نام او مقدّس است.
- خدا از بنی اسرائیل انتظار داشت که در یک روز خاص عبادت و استراحت کنند. آن روز سَبْت نامیده می شد.
- از فرزندان بنی اسرائیل انتظار می رفت که به والدین خود احترام بگذارند. این اولین فرمانی است که به آنها داده شده است.
- از بنی اسرائیل انتظار می رفت که جان انسان بی گناه دیگری را نگیرند؛ از آنها انتظار می رفت که مرتکب قتل نشوند.
- از بنی اسرائیل انتظار می رفت که زنا نکنند. یعنی یک مرد می توانست فقط یک همسر برای زندگی و هم خوابگی داشته باشد.
- آنها نباید چیزی را که متعلق به آنها نبود، می دزدیدند یا تصاحب می کردند.
- آنها نباید شهادت دروغ می دادند. یعنی اگر به دادگاه می رفتند و شهادت می دادند، قرار بود تمام حقیقت را بگویند.

۲) درس را شروع کنید



تصویری که با ماجراجویی
۱۹ و ۲۰ هماهنگ است را
می‌توان بعد از ماجراجویی ۲۰
پیدا کرد.

یک تصویر ساده برای
نشان دادن هر یک از این فرامین
بسازید.

در اینجا چند ایده وجود دارد:

۱. این کلمات: یک خدا
۲. یک شکل ساده از یک مجسمه
بکشید
۳. کلمه "خدا" را بنویسید
۴. یک ساختمان ساده (کلیسا) با
یک صلیب در بالای آن بکشید
۵. آدمک‌هایی را برای نشان دادن
پدر، مادر و فرزند بکشید که
همگی لبخند می‌زنند
۶. یک چاقو یا اسلحه ساده
بکشید
۷. یک قلب بکشید
۸. یک X بزرگ بکشید
۹. یک علامت تیک بزرگ بزنید
(حقیقت را بگویید)
۱۰. یک دایره با چشم و لبخند
(چهره خندان) بکشید

از بچه‌ها بپرسید: «شما در خانواده‌تان چه قوانینی دارید؟ ما در کلیسا چه قوانینی داریم؟ ما در کشور خودمان چه قوانینی داریم؟» اجازه دهید در مورد هر کدام پاسخ دهند. «به نظر شما چرا قوانینی وجود دارد که مردم باید از آنها پیروی کنند؟» (تا همه چیز به خوبی پیش برود، برای محافظت از مردم)

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



هفته‌ی پیش درباره موسی آموختیم و اینکه چگونه او رهبر قوم خدا بود، زمانی که آنها مصر را ترک کردند و به سرزمینی که خدا سال‌ها پیش وعده داده بود، رفتند. اما قوم خدا چیزهای زیادی برای یادگیری داشتند! با اینکه خدا همیشه از آنها مراقبت می‌کرد، اما وقتی اوضاع سخت می‌شد، آنها هنوز به او اعتماد نمی‌کردند. به نظر نمی‌رسید که به یاد داشته باشند که خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند. امیدوارم بتوانیم این را به خاطر بسپاریم. روزی خدا به موسی گفت که پیام بسیار مهمی برای قوم خدا دارد. به موسی گفته شد که به کوهی بلند برود و منتظر بماند تا خدا پیام را به او بدهد. همه مردم آماده شدند تا بشنوند که خدا به موسی چه می‌گوید. آنها تمام لباس‌های خود را شستند و بسیار مراقب بودند که هر آنچه را که خدا به آنها گفته بود، انجام دهند. آنها می‌دانستند که خدا مقدس است. آیا تا به حال این کلمه را شنیده‌اید؟ این بدان معناست که خدا کامل است و هیچ گناهی ندارد. خدا هرگز کار اشتباهی انجام نداده و حتی فکر بدی نکرده است. او هرگز نمی‌توانست گناه کند، زیرا او مقدس است. وقتی موسی به بالای کوه رفت، خود خدا از آسمان پایین آمد تا با موسی صحبت کند. این باید یک پیام بسیار مهم باشد!! او به موسی این را گفت: چیزهای زیادی هست که می‌خواهم قوم من انجام دهند، اما ۱۰ چیز وجود دارد که همه، در همه جا و همیشه باید به خاطر داشته باشند. این "۱۰ فرمان" نامیده می‌شود. آیا تا به حال در مورد ۱۰ فرمان شنیده‌اید؟ آنها عبارتند از:

۱. فقط مرا بپرستید، خدای یگانه‌ی حقیقی
۲. چیزی غیر از خدا برای پرستش نسازید
۳. نام خدا را با بی‌احترامی به زبان نیاورید
۴. یک روز خاص برای عبادت و پرستش خدا داشته باشید

همانطور که داستان را تعریف می‌کنید، تصویر مربوطه را که آماده کرده‌اید بالا نگه دارید و توضیح دهید که چگونه آن تصویر، آن فرمان را نشان می‌دهد. پس از توضیح هر تصویر، آن را به یک کودک بدهید، سپس به آنها بگویید که این تنها فرمانی است که باید به خاطر بسپارند. برای کلاسی با بیش از ۱۰ دانش‌آموز، گروه‌هایی را تعیین کنید تا با هر کودک که کاغذ را در دست دارد، همراه شوند.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «نداشته باشید» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «خدایان دیگر». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

۵. پدر و مادران را اطاعت و احترام کنید
۶. قتل نکنید
۷. به شوهر یا همسران وفادار باشید
۸. دزدی نکنید
۹. دروغ نگویید (راست بگویید)
۱۰. به مال و همسر دیگران طمع نداشته باشید

آیه حفظی



خروج ۳:۲۰- خدایان دیگری نداشته باشید.

ستایش و پرستش



«سرود ده فرمان» با آهنگ «فره ژاک» خوانده شده است.

خدا مقدس است، خدا مقدس است. بله او هست! بله او هست! همه ما باید از او اطاعت کنیم. همه ما باید از او اطاعت کنیم. این خوب است، این خوب است.

فقط یک خدا، فقط یک خدا. هیچ کس دیگری، هیچ کس دیگری! هیچ بتی نسازید، هیچ بتی نسازید. به خدا احترام بگذارید، به خدا احترام بگذارید.

به کلیسا بروید، به کلیسا بروید. خدا را پرستید، خدا را پرستید. از پدر و مادران اطاعت کنید، از پدر و مادران اطاعت کنید. این خوب است، این خوب است.

قتل نکنید، دزدی نکنید، هرگز دروغ نگویید، هرگز دروغ نگویید! شوهران همسران را دوست داشته باشید، زنان شوهران را دوست داشته باشند. راضی باشید، راضی باشید.

خدا مقدس است، خدا مقدس است. بله او هست! بله او هست! همه ما باید از او اطاعت کنیم. همه ما باید از او اطاعت کنیم. این خوب است، این خوب است.

اگر مایلید نمایشی از این آهنگ را بشنوید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/QI0abuwq31g>

۴) درس را مرور کنید



بیایید هر ۱۰ فرمان یا قانون خدا را که همه مردم باید از آنها اطاعت کنند، مرور کنیم. از هر کودک، یکی، بخواهید تصویر خود را بالا بگیرد و قانونی را که آن تصویر نشان می‌دهد، بگوید. احتمالاً باید آنها را تشویق کنید. سپس آنها می‌توانند آنچه را که شما می‌گویید تکرار کنند. اگر برای هر فرمان یک گروه وجود دارد، از کل گروه بخواهید که آن را با هم بگویند. بهتر است هر بار از کلمات یکسانی استفاده کنید تا بچه‌ها بتوانند راحت‌تر آن را به خاطر بسپارند.

کودکان پیش‌دستانی به

معنای واقعی کلمه فکر می‌کنند. هنگام تدریس درس‌هایی مانند این درس در مورد اطاعت، بسیار مراقب باشید. مطمئن شوید که آنها می‌دانند که قوانین، لطف خدا را «می‌خرند». این ایمان قلبی به خداست که رستگاری را به ارمغان می‌آورد. خدا می‌داند که ما نمی‌توانیم شریعت را کاملاً رعایت کنیم. شریعت داده شده است تا به ما نشان دهد که چقدر گناهکار هستیم و به یک ناجی نیاز داریم. (به رومیان ۲۰:۳ مراجعه کنید)

۵) درس را به کار بگیرید



بپرسید: «به نظر شما کدام یک از این ۱۰ قانون گاهی اوقات برای شما سخت است که از آنها پیروی کنید؟» (به مادر و پدرتان احترام بگذارید.) «چه چیزهایی هست که گاهی اوقات پدر و مادرتان از شما می‌خواهند که انجام دهید و اطاعت از آنها سخت است؟» اجازه پاسخ دادن بدهید. «آیا می‌خواهید خدا را راضی کنید؟ اگر می‌خواهید، پس باید همیشه سعی کنید از مادر و پدرتان اطاعت کنید و به آنها احترام بگذارید. بیایید این را «سوار شدن بر اتوبوس اطاعت» بنامیم! چه کسی می‌خواهد این هفته سوار اتوبوس اطاعت شود؟ هفته آینده در مورد اینکه چگونه در اتوبوس اطاعت باقی ماندیم صحبت خواهیم کرد! بیایید از خدا بخواهیم که این هفته به ما کمک کند.»

دعا کنید و از خدا به خاطر فرامین محبت‌آمیزش که به ما کمک می‌کنند تا از او محافظت کنیم و به او احترام بگذاریم، تشکر کنید. از خدا بخواهید که به ما کمک کند تا در همه حال مطیع باشیم. از او به خاطر بخشش ما هنگام گناه و دوست داشتن همیشگی ما در هر شرایطی، سپاسگزاری کنید.

ماجرایابی شماره ۲۰

خروج ۱:۲۰-۱۷

خلاصه داستان: خدا مقدس است. او به ما قوانینی داده است که باید از آنها اطاعت کنیم.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید.

برای مرور آیه حفظی، کلاس را به دو گروه تقسیم کنید. از یک گروه بخواهید آیه را بخواند، سپس از گروه دیگر. از آنها بخواهید آیه را ایستاده و سپس نشسته بخوانند. ببینید کدام روش را بهتر می‌گویند.

پرسید: «آیا هیچ یک از قوانین ویژه‌ای که هفته گذشته یاد گرفتیم و خدا به موسی و همه قوم خدا داد را به خاطر دارید؟» اگر کودکی توانست یکی از فرمان‌ها را به شما بگوید، بگذارید آن کاغذ را برای زمان داستان نگه دارد. هر ۱۰ فرمان را مرور کنید و به بچه‌ها یادآوری کنید که خدا مقدس است. پرسید: «آیا خدا می‌تواند گناه کند؟ نه!» «چرا که نه؟ چون او مقدس است.» این اوست که هست. آیا ما مقدس هستیم؟ نه، اما خدا می‌خواهد که ما تا حد امکان پاک باشیم، این او را خشنود می‌کند. حالا، بیایید ببینیم که همه ما چقدر خوب معنی تصاویر را به خاطر می‌آوریم. تصاویر باقی مانده را بین بچه‌ها پخش کنید و به آنها یادآوری کنید که هر کدام به چه معنی هستند. اگر فضا اجازه می‌دهد، گروه‌ها را به ترتیب مرتب کنید و ببینید که چقدر می‌توانند بدون کمک شما بگویند. پس از مرور هر ۱۰ فرمان، گروه‌ها را با هم مخلوط کنید و دوباره این کار را انجام دهید.

یادت هست هفته‌ی پیش آخر کلاس در مورد چی صحبت کردیم؟ یه سرنخی بهت میدم... یه ربطی به یه اتوبوس داره. اتوبوس اطاعت! آیا تو اتوبوس اطاعت موندی؟ بعضی وقتها از اتوبوس اطاعت پیاده میشیم، چون راه خودمون رو میریم. حتی بزرگترها هم بعضی وقتا راه خودشون رو می‌خواهند بروند چون همه‌ی ما گناهکاریم. بعد خودمون رو تو یه اتوبوس دیگه میبینیم، اتوبوس مجادله. بودن تو اتوبوس مجادله اصلاً جالب نیست، اما این خبر خوبیه: خدا همیشه ورود دوباره ما رو به اتوبوس اطاعتش خوشامد میگه!

بیایید یک بازی کوچک انجام دهیم تا اطاعت خود را تمرین کنیم. من به شما می‌گویم چه کاری انجام دهید، و سپس شما آن را انجام دهید. دستورالعمل‌های ساده‌ای مانند ایستادن، چرخیدن، ۳ بار دست زدن، دراز کردن دست به سمت آسمان، قرار دادن انگشت روی بینی، نوازش شکم، ۲ بار پریدن، لمس زمین را بدهید. عالی بود! اطاعت کردن وقتی که چنین بازی‌ای انجام می‌دهید سرگرم‌کننده است، اما وقتی مادر یا پدرتان به شما می‌گویند که در حالی که با کسی صحبت می‌کنند ساکت بنشینید، یا وقتی می‌گویند وقت آن است که بازی مورد علاقه‌تان را کنار بگذارید تا در کاری کمک کنید، سخت‌تر می‌شود. اما فقط به این دلیل که سخت است، یا نمی‌خواهید این کار را انجام دهید، به این معنی نیست که نمی‌توانید انتخاب درستی انجام دهید.

قوم خدا قول دادند که از قوانین خدا اطاعت کنند، اما هرگز نمی‌توانند کامل باشند. خدا می‌داند که آنها نمی‌توانند کامل باشند، اما او از قبل نقشه‌ای داشت که روزی پسرش را بفرستد تا آنها را نزد خود بازگرداند.

قبل از دعا، از بچه‌ها پرسید که آیا یکی از آنها مایل به دعا است. اگر چند نفر پاسخ دادند، تا حد امکان به تعداد بیشتری اجازه دعا بدهید. اگر کسی داوطلب نشد، دعا کنید و از خدا بخواهید که به همه ما کمک کند تا با اطاعت از احکامی که به ما داده است، او را گرمی بداریم.

ماجراجویی ۱۹ و ۲۰: خدا مقدّس است. او به ما قوانینی داده است که باید از آنها اطاعت کنیم.



خلاصه داستان: خدا نافرمانی را مجازات می‌کند اما بخشش را پیشنهاد می‌دهد.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- از مزمور ۷۸ می‌آموزیم که بنی‌اسرائیل به دلیل وفادار نبودن، به خدا شکایت می‌کردند. آنها از خدا اطاعت نکردند و معجزات بزرگی را که خدا برایشان انجام داده بود فراموش کردند.
- در اعداد ۲۱، فصل جدیدی در تاریخ نجات آغاز می‌شود.
- آنها نان کافی برای خوردن داشتند، اما از نداشتن نان شکایت داشتند. آنها از نانی که خدا به آنها داده بود، بیزار بودند.
- آن بخش از بیابان که بنی‌اسرائیل اکنون در آن بودند، نزدیک خلیج عقبه، مملو از خزندگان سمی، به ویژه مارمولک‌ها بود. این مارمولک‌ها به هوا می‌پروند و از شاخه‌ها آویزان می‌شوند. همچنین عقرب‌هایی وجود دارند که عادت دارند در علف‌های بلند استراحت کنند و به ویژه برای مردم پابرنه و صندل‌پوش شرق خطرناک هستند.
- به موسی گفته شد که یک مار برنزی را بر تیرکی قرار دهد. وقتی بنی‌اسرائیل فقط به مار برنزی نگاه می‌کردند، شفا می‌یافتند.
- این مار برنزی نبود که آنها را شفا می‌داد. در عوض، ایمان آنها به خدا بود که با نگاه کردن به مار برنزی همانطور که او دستور داده بود، باعث شفا می‌شد. اگر از نگاه کردن به مار امتناع می‌کردند، از نیش مار سمی می‌مردند.
- بنی‌اسرائیل به گناه خود پی بردند و گناه خود را به خدا اعتراف کردند.
- کسانی که با خدا مجادله کرده بودند، او را به عنوان بهترین دوست خود نمی‌خواستند.
- خدا برای مردم تدبیری اندیشید تا از داوری او رهایی یابند.

(۲) درس را شروع کنید



تصویری که با ماجراجویی
۲۱ و ۲۲ هماهنگ است را
می‌توان بعد از ماجراجویی ۲۲
پیدا کرد.

آیا تا به حال با کسی که همیشه شکایت می‌کند، برخورد کرده‌اید؟ وقتی از چیزی ناامید می‌شویم، شکایت کردن آسان است، اما خدا شکایت کردن را دوست ندارد. مخصوصاً زمانی که برای قوم خود روزی فراهم کرده است و آنها به جای شکرگزاری برای نعمت‌های او، شکایت می‌کنند.

معلم باید لحن

شکایت‌آمیز را به بچه‌ها نشان
دهد. از بچه‌ها بخواهید که با
شما شکایت کردن را تمرین کنند.
مثلاً بگویند: «موسی، ما این غذا
را دوست نداریم. ما از بیابان و
پیاده‌روی زیاد خسته شده‌ایم.»

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویند



همانطور که قوم خدا در راه رسیدن به سرزمین وعده داده شده توسط خدا، در بیابان حرکت میکردند، نیازهای زیادی داشتند. یک بار آب آنها تمام شد. هوا گرم بود و آنها تشنه بودند. موسی به خدا دعا کرد و خدا به موسی گفت که به سنگی ضربه بزند. وقتی موسی این کار را کرد، آب از زیر سنگ جاری شد! وای! هیچ کس قبلاً چنین چیزی ندیده بود! بار دیگر، آنها گرسنه بودند و خدا هر روز نان شیرین و خوشمزه از آسمان نازل می‌کرد! خدا همچنین آنها را از مصر، جایی که سال‌ها برده بودند، بیرون آورده بود. بله، آنها چیزهای زیادی برای شکرگزاری داشتند، اما هنوز هم، راه رفتن هر روزه در بیابان بسیار سخت بود. هوا گرم بود، آنها خسته می‌شدند و واقعاً خانه‌ای نداشتند. آنها در چادر زندگی می‌کردند. آنها مدتی در یک مکان می‌ماندند، سپس همه چیز را جمع می‌کردند و هر زمان که موسی می‌گفت زمان حرکت آنها از جانب خدا فرا رسیده است، حرکت می‌کردند.

آنها مجبور بودند انتخاب کنند که از نعمت‌هایشان سپاسگزار باشند، حتی با وجود اینکه سختی‌هایی در زندگی‌شان وجود داشت. روزی، برخی از مردم شروع به شکایت کردند. آنها از خوردن یک چیز ثابت در هر روز خسته شده بودند. آنها از گوش دادن به موسی که به آنها می‌گفت چه کار کنند خسته شده بودند. همانطور که تعدادی شروع به شکایت می‌کردند، بقیه هم آنها را می‌شنیدند و آنها نیز عصبانی می‌شدند. یک نفر شکایت‌آمیز درست مانند یک بیماری در اردوگاه گسترش یافت. آنها از یکدیگر شکایت می‌کردند و می‌گفتند: «چرا ما باید اینجا در بیابان باشیم؟» آنها به موسی شکایت می‌کردند و می‌گفتند: «ما در مصر با خوردن غذا در آنجا خوشحال‌تر بودیم!» آنها حتی به خدا شکایت می‌کردند و می‌گفتند: «آیا ما را به اینجا در بیابان آوردی تا ما را بکشی؟ ما از خوردن نان منّا خسته و بیمار شده‌ایم!» خداوند شکایت آنها را شنید و از گناه ناشکری آنها بسیار ناامید شد. بنابراین با فرستادن

در صورت امکان، یک

میله بیاورید. یک دسته جارو
هم خوب است. یک مار فرضی
درست کنید و آن را روی میله
قرار دهید. این کار می‌تواند به
سادگی یک تکه پارچه پیچ خورده
باشد. در زمان مناسب آن را بلند
کنید. به یاد داشته باشید که هر
بار که تدریس می‌کنید، کتاب
مقدس خود را در کلاس داشته
باشید. به بچه‌ها یادآوری کنید
که داستانی که برایشان تعریف
می‌کنید واقعاً سال‌ها پیش اتفاق
افتاده است. این یک داستان
ساختگی یا جعلی نیست. ما
می‌دانیم که این داستان حقیقت
دارد زیرا در کلام خداست و خدا
هرگز دروغ نمی‌گوید.

مارهای سمی به اردوگاه، گناه آنها را مجازات کرد. وقتی مارها مردم را نیش می‌زدند، آنها به زودی می‌مردند. مردم متوجه شدند که نگرش گناه‌آلودشان اشتباه بوده است و به موسی فریاد زدند: «لطفاً برای ما دعا کن! ما گناه کرده‌ایم و اکنون همه ما خواهیم مرد!»

آیا فکر می‌کنید موسی می‌خواست خدا آنها را ببخشد؟ به هر حال، آنها تازه به او گفته بودند که او رهبر بدی است و دیگر او را دوست ندارند. موسی از دیدن اینکه آنها توسط مارها آسیب دیده‌اند ناراحت بود، بنابراین به خدا دعا کرد که آنها را شفا دهد. و خدا به دعای موسی گوش داد. او به موسی این را گفت: «ماری از فلز برنز بساز و آن را بر روی یک تیر بلند برافراز تا هر کسی که می‌خواهد آن را ببیند، بتواند ببیند. پس از آن، به مردم بگو، اگر چشمان خود را بلند کنید و به این مار نگاه کنید، شفا خواهید یافت.» آنها باید چشمان خود را از خود برمی‌داشتند و حاضر بودند به بالا نگاه کنند تا ببینند خدا چه چیزی را فراهم کرده است. اگر اطاعت می‌کردند و ایمان می‌آوردند که خدا آنها را شفا می‌دهد، بخشیده می‌شدند. آنها شفا می‌یافتند. آنها نجات می‌یافتند. آنها نمی‌توانستند خودشان را شفا دهند. هیچ کس نمی‌توانست به آنها کمک کند. روزی خدا کسی را می‌فرستاد که تمام غم‌ها را شفا دهد و تمام گناهانی را که جهان تا به حال شناخته است ببخشد.

آیه حفظی



لوقا ۴:۱۱- گناهان ما را ببخش.

ستایش و پرستش



«خدا خیلی خوبه»

خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه، اون با من خیلی خوبه.

خدا دعا رو جواب میده. خدا دعا رو جواب میده. خدا دعا رو جواب میده، اون با من خیلی خوبه.

اون به من اهمیت میده. اون به من اهمیت میده. اون به من خیلی اهمیت میده.

من خیلی دوستش دارم، من خیلی دوستش دارم. من خیلی دوستش دارم، اون با من خیلی خوبه.

من نام او را ستایش خواهم کرد. من نام او را ستایش خواهم کرد، او با من خیلی خوبه.

خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه، اون با من خیلی خوبه.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/eg3bvbDVUTg>.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «ما را ببخش» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «گناهان ما». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

ستایش و پرستش

از آنجایی که ریتم آهنگ و کلمات در اصل به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند، اگر به زبان دیگری تدریس می‌کنید، به احتمال زیاد باید کلمات را تغییر دهید تا با ریتم آهنگ مطابقت داشته باشند. ایده دیگر این است که یک آهنگ کاملاً متفاوت انتخاب کنید و آهنگ‌های خودتان را بسازید!



(۴) درس را مرور کنید

ممکن است کودکان پیش‌دبستانی هنوز تمام نمادهای این داستان را درک نکنند، اما اشکالی ندارد. آنها مطمئناً می‌توانند تفاوت بین شکایت کردن و سپاسگزار بودن را درک کنند. با بزرگ شدن و یادگیری آنها، این داستان برایشان معنای بیشتری پیدا خواهد کرد. مطمئن شوید که هر بار که با هم هستید، الگوی یک قلب سپاسگزار برای آنها هستید.

قوم خدا برای چه چیزی باید شکرگزار باشند؟ بیایید ببینیم چند چیز را می‌توانیم به خاطر بیاوریم. (خدا آنها را از بردگی در مصر بیرون آورده بود، از صخره به آنها آب داده بود، وقتی گرسنه بودند از آسمان نان فراهم کرده بود) کدام یک از این چیزها را بیشتر دوست دارید؟ (هر کدام را تکرار کنید و از آنها بخواهید که دست خود را برای چیزی که انتخاب می‌کنند بالا ببرند.) چه چیزهایی هنوز برای آنها سخت بود؟ (آنها در چادر زندگی می‌کردند، گرمشان بود، خسته بودند و مجبور بودند همیشه یک نوع غذا بخورند.) به نظر شما کدام یک از این چیزها سخت‌ترین بود؟ (هر کدام را تکرار کنید و از آنها بخواهید که برای چیزی که انتخاب می‌کنند بایستند.) آیا قوم خدا شکرگزاری را انتخاب کردند؟



(۵) درس را به کار بگیرید

حالا بیایید در مورد زندگی خودمان فکر کنیم. کلام خدا به ما داده شده است تا بتوانیم از آن درس بگیریم. خداوند از چه راه‌هایی شما را برکت داده است؟ چه چیزهایی در خانواده شما سخت است؟ (بچه‌ها را در پاسخ‌های مناسب راهنمایی کنید.) همانطور که چند هفته پیش در مورد حضور در اتوبوس اطاعت صحبت کردیم، امروز باید به حضور در اتوبوس شکرگزاری فکر کنیم. در اتوبوس شکایت نباشید!

با فرزندان دعا کنید و از خدا بخواهید که به ما کمک کند تا وقتی وسوسه می‌شویم که شکایت کنیم، نعمتهایش را به یاد بیاوریم. وقتی گناه می‌کنیم، از او به خاطر بخششش تشکر کنیم.

خلاصه داستان: خدا نافرمانی را مجازات می‌کند اما بخشش را پیشنهاد می‌دهد.

با مرور آیه حفظی و سرود شروع کنید. پس از مرور کل آیه، از کسی بپرسید که آیا مایل است آیه را به تنهایی بخواند. به داوطلبان اجازه دهید تلاش کنند. از تلاش‌ها، حتی اگر ناقص باشند، قدردانی کنید. اگر یک دستیار بزرگسال دارید، از آنها بخواهید نقش موسی را بازی کنند.

این یک درس عالی برای نمایش با کودکان است. بگذارید همه آنها نقش بنی اسرائیل را بازی کنند. با هم تمام کارهایی را که خدا برای تأمین و محافظت از قوم خود انجام داده بود، به یاد بیاورید. او آنها را از بردگی در مصر نجات داده بود، از صخره آب فراهم کرده بود، از آسمان برایشان نان فرستاده بود، آنها را در سفرشان ایمن نگه داشته بود. سپس چیزهایی که برای کودکان هر روزه سخت است را به آنها یادآوری کنید.

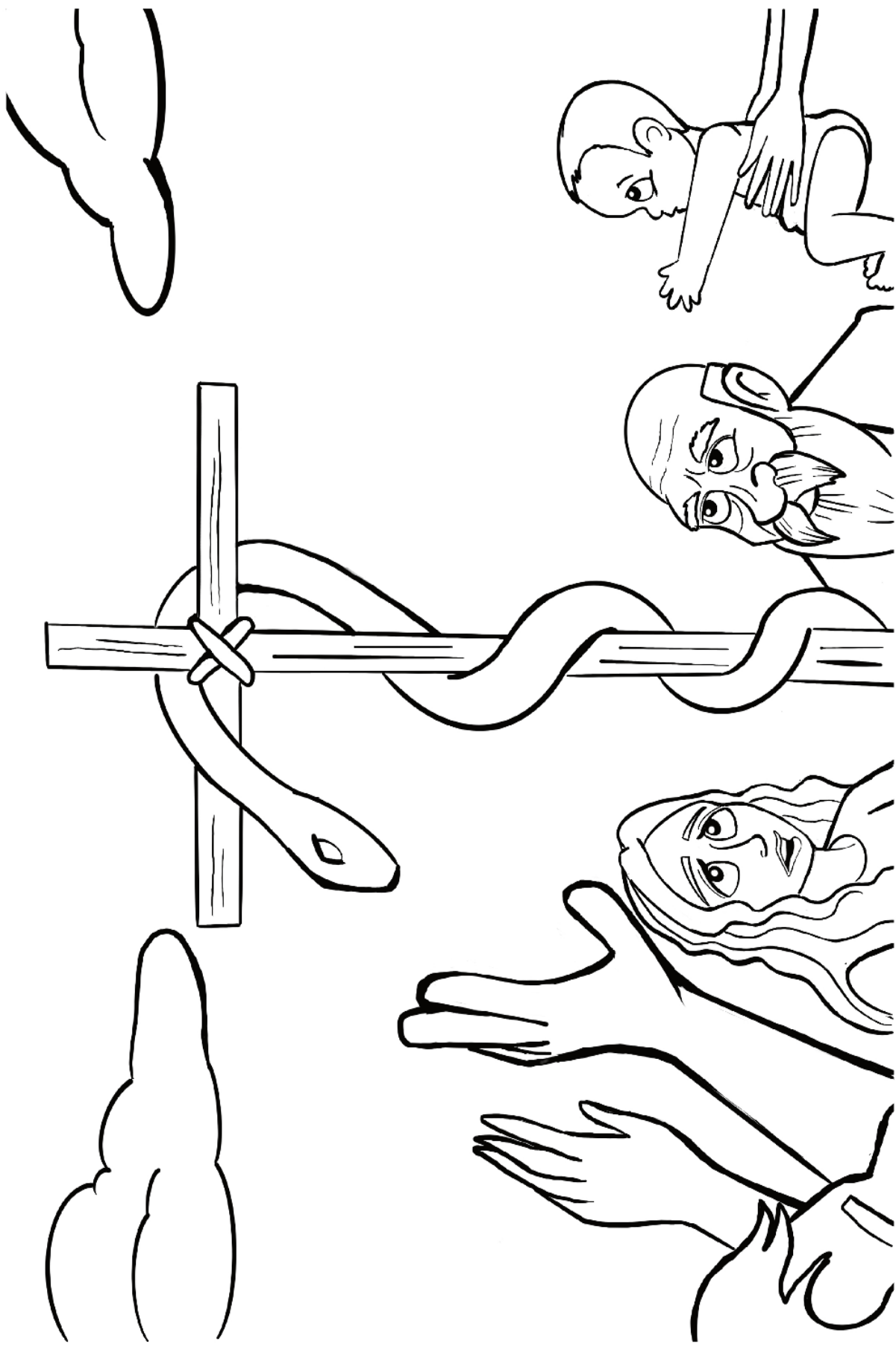
در مورد اینکه چگونه وقتی یک یا دو نفر نگرش منفی پیدا می‌کنند، این نگرش به دیگران نیز سرایت می‌کند، صحبت کنید. مواردی را که ممکن است از آنها شکایت کنند، پیشنهاد دهید، سپس به آنها بگویید: «همه ما قرار است شکایت کردن را تمرین کنیم.» شکایت کردن را به کسی نشان دهید. آنها را تشویق کنید که از یکدیگر شکایت کنند. طولی نمی‌کشد که آنها متوجه می‌شوند و با شما همراه می‌شوند. سپس از آنها بخواهید که به موسی شکایت کنند. پس از مدتی شکایت کردن، آنها را متوقف کنید و در مورد اینکه چگونه خدا همیشه گناه را مجازات می‌کند، صحبت کنید. واغود کنید که مارهایی را می‌بینید که به داخل گروه می‌خزند. ترس را احساس کنید! ناله کردن مردم به موسی را به تصویر بکشید. وقتی مردم نزد موسی می‌آیند، او باید به خدا دعا کند و از او کمک و بخشش بخواهد. سپس موسی «مار» را می‌سازد و آن را به تیرک وصل می‌کند. مردم به مار نگاه می‌کنند و متوجه می‌شوند که شفا یافته‌اند! شما باید این را برای کودکان الگوسازی کنید، اما آنها از بازی کردن با دیدن آنچه باید انجام دهند، لذت خواهند برد. تأکید کنید که آنها باید مایل باشند که در اطاعت از دستورالعمل‌های خدا به بالا نگاه کنند. حالا بیایید به این فکر کنیم که چگونه قوم خدا می‌توانستند به جای شکایت از سختی‌ها، شکرگزار نعمت‌هایشان باشند.

آنها می‌توانستند بگویند: «خدایا شکر که ما را از مصر نجات دادی.» آنها می‌توانستند بگویند: «خدایا شکر برای _____.» (از بچه‌ها بخواهید جمله را تمام کنند) ببینید چند چیز می‌تواند به ذهنشان برسد که قوم خدا باید بابت آنها شکرگزار می‌بودند. حالا بیایید در مورد خودمان فکر کنیم. شما بابت چه چیزهایی شکرگزار هستید؟ همانطور که بچه‌ها به این سوال پاسخ می‌دهند، آنها را به دعا کردن هدایت کنید: «خدایا شکر برای _____.»

بگویید: «خدا خیلی به ما لطف داشته است.» دوباره به بچه‌ها یادآوری کنید که شکرگزاری یا شکایت کردن همیشه یک انتخاب است. بیایید همگی در اتوبوس شکرگزاری بمانیم!

دعا کنید و از خدا برای بسیاری از چیزهایی که بچه‌ها ذکر کردند تشکر کنید. از خدا بخواهید که به همه ما کمک کند تا شکرگزار نعمت‌هایمان باشیم. از خدا بخواهید که به ما کمک کند تا شکایت نکنیم. وقتی گناه می‌کنیم، از او به خاطر بخشش تشکر کنید.

ماجرای جوی ۲۱ و ۲۲: خداوند نافرمانی را مجازات می‌کند اما بخشش را پیشنهاد می‌دهد.



ماجراجویی شماره ۲۳

دوم سموئیل ۱:۷-۱۶

خلاصه داستان: داوود خدا را با تمام وجودش دوست داشت.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- داوود به اورشلیم بازگشت و از دوران صلح لذت برد. او جنگ‌های زیادی را پشت سر گذاشته بود. در آن دوران صلح، او فکر می‌کرد که ایده خوبی است که خداوند مکانی دائمی‌تر برای پرستش داشته باشد. چادر قابل حمل دیگر مناسب نبود.
- این اولین باری است که ناتان نبی در صحنه ظاهر می‌شود. داوود از ناتان آموخت که نبیّت او برای ساختن مکانی برای پرستش خدا، عجولانه است.
- از زمانی که بنی‌اسرائیل مصر را ترک کردند، خداوند اقامتگاه خود را در یک چادر قابل حمل قرار داده بود و نیازی به تغییر آن نبود.
- با این حال، داوود آموخت که او خانه‌ای برای خدا نخواهد ساخت، بلکه خدا برای او «خانه‌ای» خواهد ساخت. این خانه با داوود آغاز می‌شود و هرگز پایان نخواهد یافت.
- پادشاهی و تخت آن مکانی خواهد بود که پسر داوود برای همیشه بر آن حکومت خواهد کرد.
- داوود آگاه بود که پس از او مسیح خواهد آمد که روزی پادشاه ابدی خواهد بود.
- در مورد معبد پرستش، به داوود اجازه داده نشد آن را بسازد. با این حال، پسرش، سلیمان، آن را خواهد ساخت.
- پاسخ داوود به خدا ستایش است زیرا او عظمت بی‌همتای خدا را توصیف می‌کند.
- او همچنین خود را به عنوان بنده یا خدمتگزار توصیف می‌کند، اصطلاحی که ده بار در آیات ۱۹-۲۹ از آن استفاده می‌کند.

۲) درس را شروع کنید



تصویری که با ماجراجویی ۲۳ و ۲۴ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۲۴ پیدا کرد.

همانطور که بچه‌ها مشغول رنگ‌آمیزی تصویر هستند، با آنها در مورد آنچه رنگ می‌کنند صحبت کنید. از آنها در مورد تصویر سوال بپرسید. این زمان بسیار خوبی برای تقویت آنچه آموزش می‌دهید است، نه فقط یک فعالیت بی‌معنی.

چه کسی می‌داند هفته‌ی پیش در مورد چه چیزی صحبت کردیم؟ درست است، اطاعت و شکرگزاری برای نعمت‌های فراوان که داریم. آیا موسی انتخاب خوبی کرد؟ (بله، موسی «مرد مورد نظر خدا» بود.) آیا مردم هم همینطور؟ مردم گاهی اوقات اطاعت می‌کردند، اما بسیاری از اوقات خیلی در «اتوبوس اطاعت» نمی‌ماندند. با این حال، خدا همیشه وقتی پشیمان بودند و از او طلب بخشش می‌کردند، آنها را می‌بخشید. اگرچه آنها بخشیده شده بودند، گناهانشان همیشه نتایج بدی داشت، نتایجی که باعث دردشان می‌شد.

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگوید



به بچه‌ها یاد بدهید که به این کلمات گوش دهند: **داوود خدا را با تمام قلبش دوست داشت!** هر وقت این کلمات را می‌شنوند، باید بایستند و دست بزنند. چرا؟ چون این چیز بزرگی است! به همین دلیل داوود «مردی موافق قلب خدا» نامیده شد. اگرچه داوود، مانند همه انسان‌ها، گناهان زیادی مرتکب شد، اما سریع توبه کرد و بخش عمده‌ای از زندگی‌اش را صرف عشق ورزیدن و خدمت صادقانه به خدای محبوبش کرد.

خدا قول داده بود که با آنها باشد، درست است؟ و ما در مورد وعده‌های خدا چه می‌دانیم؟ خدا همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند!! مطمئناً، درست در زمان مناسب، قوش به سرزمینی که خدا سال‌ها قبل به ابراهیم وعده داده بود، رفتند. روزهای سخت و روزهای خوب زیادی هم داشت، اما این داستان دیگری است برای زمان دیگری... مدت‌ها پس از مرگ موسی و رفتن او به بهشت برای بودن با خدا، و فرزندان و نوه‌هایش، و چند نسل دیگه از او که زندگی کرده و مُردند، خدا مرد جدیدی را به عنوان پادشاه قوم خود برگزید. نام این مرد داوود بود. او تنها دومین پادشاه بر اسرائیل (قوم خدا) بود، اما او بهترین پادشاهی بود که اسرائیل تا به حال داشته است. چرا او چنین پادشاه بزرگی بود؟ زیرا داوود خدا را با تمام وجودش دوست داشت! او همیشه مایل بود به حرف خدا گوش دهد و با اینکه اشتباهات وحشتناکی در زندگی‌اش مرتکب شد، همیشه برمی‌گشت و از خدا طلب بخشش می‌کرد. آیا تا به حال فکر کرده‌اید که پادشاه بودن چگونه می‌تواند باشد؟ خب، داوود در کاخ بزرگ نشد. او در یک خانواده معمولی، درست مثل خانواده شما یا من، به دنیا آمد. خانواده او گوسفند پرورش می‌دادند، بنابراین داوود و همه برادرانش چوپان بودند. در آن روزها، همیشه در جایی در نزدیکی آنها جنگ در جریان بود. وقتی داوود نوجوان بود و کارش مراقبت از گوسفندان بود، برخی از مردم یک کشور نزدیک سعی داشتند زمینی را که خدا به قوش داده بود، تصاحب کنند. بنابراین برادران بزرگتر داوود برای کمک به محافظت از زمینی که در آن زندگی می‌کردند، به ارتش پیوستند. داوود به اندازه کافی بزرگ نبود که سرباز شود، بنابراین مراقبت از گوسفندان به او واگذار شد. یک بار شیری آمد و خواست یکی از گوسفندان را بخورد. داوود از خدا کمک خواست و خدا کمکش کرد. خدا آنقدر قدرت

اضافی به داوود داد که توانست شیر را بکشد! بار دیگر، خرسی به گوسفند حمله کرد و خدا به داوود کمک کرد تا خرس را نیز بکشد. بعداً، داوود حتی یک غول بزرگ از لشکر فلسطینیان را نیز کشت!! داوود چگونه می‌توانست در این کارهای سخت به خدا اعتماد کند؟ زیرا داوود خدا را با تمام وجودش دوست داشت. یکی از کارهایی که داوود بارها انجام داد این بود که برای خدا سرودهایی در مورد بزرگی خدا و عشق داوود به خدا می‌خواند. او چنگ می‌نواخت که مانند گیتار است. او سرودهای زیادی برای خدا نوشت و قوم خدا وقتی برای پرستش او می‌رفتند، سرودهای او را می‌خواندند. سرودهای داوود «مزامیر» نامیده می‌شوند و بسیاری از آنها در کتاب مقدس نوشته شده‌اند. خدا داوود را به عنوان پادشاه اسرائیل (قوم خدا) برگزید زیرا می‌توانست ببیند که داوود عشق عمیقی به خدا دارد. وقتی دیگران به داوود نگاه می‌کردند، «برادر کوچکی را می‌دیدند که فقط به اندازه کافی بزرگ بود که از گوسفندان مراقبت کند». وقتی خدا به داوود نگاه کرد، مرد جوانی را دید که قلبی پر از عشق به خدا داشت. او می‌دانست که داوود بهترین پادشاهی خواهد بود که قومش تا به حال خواهند داشت. و روزی، شخصی از خانواده داوود نجات‌دهنده همه کسانی خواهد بود که ایمان خواهند آورد.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «دوستت دارم» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس «خداوندا، قوت من». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

آیه حفظی



مزمور ۱۸:۱- ای خداوند، ای قوت من، تو را دوست دارم.

ستایش و پرستش



با آهنگ «مک‌دونالد پیر»

من خدا را با تمام وجودم دوست دارم! و او نیز مرا دوست دارد.

من خدا را با تمام وجودم دوست دارم! و او نیز مرا دوست دارد.

او به من کمک می‌کند تا کارهایی را که باید انجام دهم، انجام دهم. اطاعت کنم، مهربان باشم و کمک کنم.

من خدا را با تمام وجودم دوست دارم! و او نیز مرا دوست دارد.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://www.youtube.com/watch?v=Q320dTesx1c>



(۴) درس را مرور کنید

برای مرور، یک بازی «ظاهر شدن» انجام دهید. به بچه‌ها بگویید که قرار است سوالی پرسید و اگر جواب را می‌دانند، باید «ظاهر شوند» (سریع بایستند). اگر چند کودک جواب را می‌دانند، یکی را صدا بزنید، سپس از بقیه بچه‌ها که بلند شده‌اند بخواهید که جواب را با هم تکرار کنند.

نام مردی که خدا برای پادشاهی انتخاب کرد چه بود؟ (داوود)
شغل داوود در دوران کودکی‌اش چه بود؟ (مراقبت از گوسفندان)
خدا در انجام چه کارهای سختی به داوود کمک کرد؟ (کشتن شیر، خرس و سرباز غول‌پیکر)
داوود دوست داشت چه کاری انجام دهد تا به خدا نشان دهد چقدر او را دوست دارد؟ (برای خدا سرود نوشتن و خواندن)
مهم‌ترین چیز در مورد قلب داوود چه بود؟ (داوود خدا را با تمام وجودش دوست داشت) همه دست بزنید!



(۵) درس را به کار بگیرید

کودکان پیش‌دستانی به راحتی می‌توانند با داستان‌های مربوط به داوود ارتباط برقرار کنند. او «برادر کوچک‌تر» بود. بسیاری از آنها خواهر و برادر بزرگتر دارند و می‌دانند چه احساسی دارد که به آنها گفته شود: «تو برای انجام این کار خیلی کوچک هستی.» داوود مجبور بود در خانه بماند و از گوسفندان مراقبت کند، به جای اینکه به نبرد هیجان‌انگیز با برادرانش برود. اما خدا به قلب نگاه می‌کند و آنچه در قلب داوود دید بسیار ارزشمند بود. آنها باید بدانند که برای خدا خاص هستند، اما نه به این دلیل که بزرگترین یا قوی‌ترین هستند.

آیا خدا را با تمام وجود دوست دارید؟ خدا می‌خواهد ما قلبی پر از عشق به دیگران داشته باشیم، اما به خصوص به خدا. او شما را خیلی دوست دارد! او تمام این زمین پر از چیزهای زیبا را خلق کرد تا عشق خود را به شما نشان دهد. بعداً چیزی حتی بزرگتر از آنچه خدا برای نشان دادن عشق خود به همه مردم انجام داده است را خواهیم آموخت. اگر خدا را با تمام وجود دوست دارید، با من این را بگویید: "من خدا را با تمام وجود دوست دارم!"

دعا کنید و از خدا به خاطر هدایای خوبش در خلقت برای نشان دادن عشقش به ما تشکر کنید. خدا را شکر که به اندازه کافی قوی بود تا به داوود کمک کند شیر و خرس و حتی سرباز غول‌پیکر را بکشد. خدا را شکر به خاطر موهبت موسیقی، تا بتوانیم درست مانند داوود برای او آواز بخوانیم.

ماجراجویی شماره ۲۴

دوم سموئیل ۱:۷-۱۶

خلاصه داستان: داوود خدا را با تمام وجودش دوست داشت.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. برای مرور آیه حفظی، هر بار که آیه را می‌گویید از صداها استفاده کنید. به بچه‌ها بگویید که با دقت به نحوه‌ی بیان شما گوش دهند، سپس سعی کنند خودشان آن را تطبیق دهند. ابتدا آن را به آرامی زمزمه کنید، سپس از صدای معمولی صحبت کردن و در آخر از صدای قوی (از فریاد زدن خودداری کنید). سعی کنید از صدای آواز خواندن استفاده کنید یا هر کلمه را به سبکی کوتاه و جدا از هم بیان کنید. از خلاقیت خود برای ارائه ایده‌های بیشتر استفاده کنید. برای آهنگ، سعی کنید خودتان یک بخش دیگر بسازید. آنقدرها هم که فکر می‌کنید سخت نیست! آن را برای کودکان پیش‌دبستانی ساده نگه دارید و مطمئن شوید که چیزی را که در درس آموزش داده‌اید تقویت می‌کند.

درس را با گفتن اینکه یک چوپان برای مراقبت از گوسفندان چه می‌کند، شروع کنید. او باید مراقب محافظت از آنها باشد، مطمئن شود که آنها غذا و آب دریافت می‌کنند و گم نمی‌شوند. داستان را تعریف کنید، سپس بچه‌ها را هدایت کنید تا مواقعی از زندگی داوود را که خدا به او در انجام کارهای سخت کمک می‌کرد، بازی کنند. «تصور کنید که شما داوود هستید و از گوسفندان خود در دامنه تپه مراقبت می‌کنید.» وانمود کنید که خرسی برای حمله به گوسفندان آمده است. داوود از خدا کمک خواست و خرس را کشت. بگذارید همه آنها داوود باشند. همین کار را برای کشتن شیر و برای نبرد با جلیات غول پیکر انجام دهید. در نهایت، مزمور ۲۳ را بخوانید. برای کودکان پیش‌دبستانی، برای درک معنای آن، به کلمات ساده‌تری نیاز است.

متن زیر، برداشتی کوتاه از مزمور ۲۳ است.

خداوند درست مانند چوپانی که از گوسفندانش مراقبت می‌کند، از من مراقبت می‌کند.

او هر آنچه را که نیاز دارم به من می‌دهد: استراحت، غذا، آب و انرژی.

او به من نشان می‌دهد چه چیزی درست است و وقتی می‌ترسم به من کمک می‌کند.

من می‌دانم که برای خدا خاص هستم و او مرا بسیار دوست دارد.

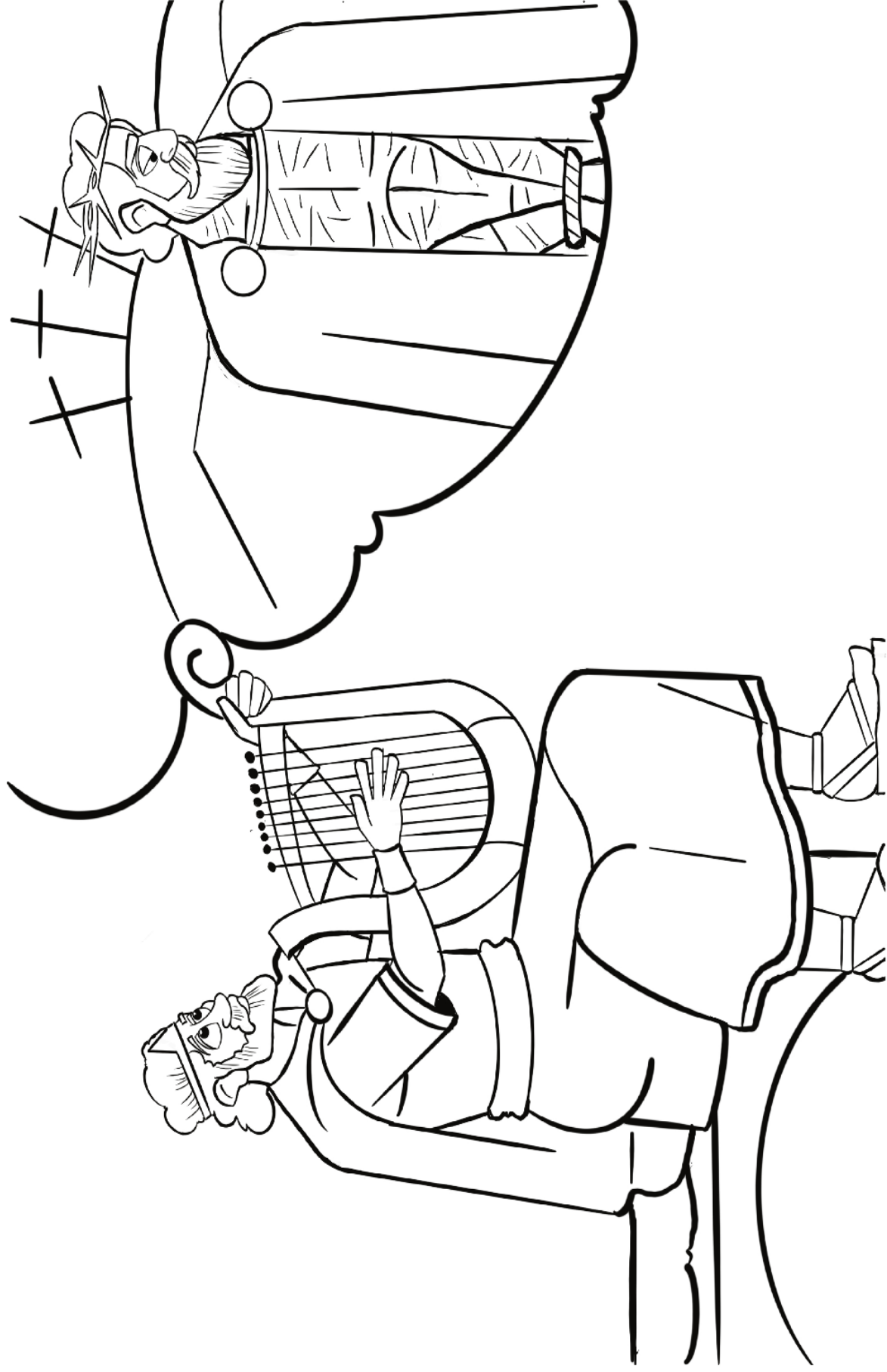
او همیشه و در هر شرایطی مرا دوست خواهد داشت!

شاید در گروهتان بچه‌هایی داشته باشید که دوست دارند با این کلمات آهنگ بسازند. آن‌ها می‌توانند آهنگ‌هایی بسازند تا عشق خود را به خدا، درست مانند داوود، نشان دهند.

به آن‌ها بگویید که خدا برای ما مانند یک چوپان است. به آن‌ها بگویید که داوود آن مزمور را نوشته است. اگر کاغذ و مداد شمعی در دسترس دارید، برای هر کودک طرح یک قلب را روی یک تکه کاغذ بکشید. در پایین کاغذ بنویسید: «من خدا را با تمام قلبم دوست دارم!» یک مداد شمعی به آن‌ها بدهید و از آن‌ها بپرسید: «آیا شما خدا را با تمام قلبتان دوست دارید، مانند داوود؟» اگر دارید، تمام قلب را روی کاغذ رنگ کنید.

دعا کنید و از خدا به خاطر مراقبت عاشقانه‌اش از ما تشکر کنید، درست مانند چوپانی که از گوسفندانش مراقبت می‌کند. از خدا بخواهید که به هر یک از ما کمک کند تا او را دوست داشته باشیم، زیرا او ابتدا ما را دوست داشت.

ماجرای جوی ۲۳ و ۲۴: داود خدا را با تمام قلبش دوست داشت.



ماجرایابی شماره ۲۵

اشعیا ۱۴:۷، ۶:۹، ۱:۵۳-۱۲ و میکاه ۲:۵

خلاصه داستان: خداوند در کتاب مقدس به بسیاری از مردم درباره چیزهایی که بعداً اتفاق می‌افتادند، گفته است.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- اگرچه آهاز نشانه‌ای نمی‌خواست، اما خداوند به هر حال از طریق اشعیا نبی به او نشانه‌ای داد. نشان این بود که پسری از یک باکره متولد خواهد شد (اشعیا ۱۴:۷)، او غذاهای سالم و طبیعی مثل عسل و خامه می‌خورد تا به رشد کافی برسد (آیه ۱۵)، و در حالی که هنوز پسر جوانی بود، اتحاد دو پادشاه شکسته خواهد شد (آیه ۱۶).
- کلمه عبری از یک زن جوان که ازدواج نکرده است صحبت می‌کند. اما یونانی عهد جدید و ترجمه خاخام در LXX از کلمه‌ای استفاده می‌کند که قطعاً به معنای ”باکره“ است.
- مسیح موعود بر قوم خدا حکومت خواهد کرد (”حکومت بر دوش او خواهد بود“).
- مسیح موعود نام‌هایی خواهد داشت که شخصیت یا هویت او را توصیف می‌کنند. نام‌هایی مانند:
 - «شگفت‌انگیز» به این معنی که او متمایز خواهد بود.
 - «مشاور» به این معنی که او توانا خواهد بود.
 - «خدای قادر» به این معنی که او خدایی قدرتمند خواهد بود.
 - «شاهزاده صلح» به این معنی که او صلح را به ارمغان خواهد آورد.
- اشعیا در کتاب خود به ما می‌گوید که مسیح برای گناهان همه مردم رنج خواهد کشید. اشعیا از برّه ای سخن می‌گوید که خود را به عنوان قربانی برای گناهان تقدیم خواهد کرد.
- میکاه نبی در میکاه ۲:۵ به ما می‌گوید که زادگاه مسیح در بیت لَیْمِ اِفْرَاته خواهد بود. این شهر کوچکی بود که فاصله چندانی با اورشلیم نداشت و بعید است که فرد مهمی در آنجا متولد شده باشد. افراته روستایی بود که بیت لحم در آن واقع شده بود.

۲) درس را شروع کنید



باهوش‌ترین فردی که می‌شناسید کیست؟ فکر می‌کنید می‌داند ۵۰ سال بعد چه کسی پادشاه ژاپن خواهد بود؟ آیا می‌داند ۱۰۰ سال بعد چه کسی ملکه انگلستان خواهد بود؟ نه! بعضی‌ها سعی می‌کنند بگویند بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد، اما معمولاً فقط حدس می‌زنند. بیشتر اوقات درست حدس نمی‌زنند. اما صبر کنید! یک نفر هست که همه چیز را می‌داند! او کیست؟ خدا!

تصویری که با ماجراجویی ۲۵ و ۲۶ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۲۶ پیدا کرد.

از تصویر رنگ‌آمیزی به عنوان یک ابزار آموزشی استفاده کنید. هنگام رنگ‌آمیزی با کودکان در مورد تصویر صحبت کنید. این کار چیزی بیش از یک پر کردن وقت است و به کودکان خردسال کمک می‌کند تا کار هنری خود را به داستان ربط دهند.

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



در کتاب مقدس، افرادی که خدا را دوست داشتند، مشاغل مختلفی داشتند. برخی از آنها در معبد، که کلیسای آنها بود، کمک می‌کردند. برخی از آنها رهبر بودند. برخی از آنها خواننده و ترانه‌سرا بودند. و برخی دیگر نبی بودند. آیا تا به حال این کلمه را شنیده‌اید؟ با من بگویید، "پیامبران". پیامبران شغل بسیار مهمی داشتند. آنها باید با دقت به آنچه خدا به آنها می‌گفت گوش می‌دادند و سپس آنچه را که او گفته بود به مردم می‌گفتند. به آنها گفته شده بود که آن را بنویسند تا همه قوم خدا بخوانند. خدا چگونه با انبیاء صحبت می‌کرد؟ ما با اطمینان می‌دانیم که آنها همیشه دقیقاً آنچه را که خدا گفته بود می‌نوشتند. و چیزهایی که خدا به آنها گفته بود که قرار است اتفاق بیفتد، همیشه به حقیقت می‌پیوست! هر بار که خدا از آنها می‌خواست چیزی بنویسند، آنها دقیقاً آنچه را که خدا می‌خواست بنویسند، ثبت می‌کردند. آنها قوم خدا را در مورد چیزهایی که بعداً اتفاق می‌افتاد، هشدار می‌دادند. بسیاری از اوقات برای این بود که به مردم گفته شود که از گناه دست بردارند و از خدا اطاعت کنند، وگرنه به دردسر بزرگی می‌افتند! گاهی اوقات مردم گوش می‌دادند، اما بسیاری از اوقات گوش نمی‌دادند. خدا همیشه به وعده‌های خود مبنی بر برکت اطاعت و مجازات گناه عمل می‌کرد. گاهی اوقات انبیاء از چیزهای واقعاً بزرگی که در راه بود، سخن می‌گفتند. آیا می‌خواهید بدانید برخی از آنها چه بودند؟ بفرمایید! (صدای خود را تا حد زمزمه پایین بیاورید، یا تا حد امکان آرام که بچه‌ها هنوز بتوانند صدای شما را بشنوند). اولین نبی ای که می‌خواهم در موردش برایتان بگویم، اشعیا نام داشت. او به مردم گفت که عیسی به دنیا خواهد آمد. صبر کنید، چرا دارم زمزمه می‌کنم؟؟ این یک راز نبود، او می‌خواست همه بدانند! او گفت: «فرزندی به دنیا خواهد آمد، او خدای شکفت‌انگیز و قدرتمندی

همانطور که درس را شروع می‌کنید، حتماً کتاب مقدس خود را در جایی قرار دهید که بچه‌ها بتوانند آن را ببینند. به بچه‌ها یادآوری کنید که این یک داستان واقعی است که واقعاً اتفاق افتاده است. این یک داستان ساختگی نیست که کسی ساخته باشد. هر آنچه کتاب مقدس به ما می‌گوید، مطمئناً درست است!

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت تو است (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «یک کودک» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «به دنیا آمده است». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

خواهد بود!! خدای ابدی!!» آیا اولین چیزی که در مورد خدا یاد گرفتیم را به خاطر دارید؟ او ابدی است! این همان خدایی بود که جهان را آفرید. او "عیسی مسیح" است. آیا تا به حال نام عیسی را شنیده‌اید؟ او پسر خداست، خدای واحد حقیقی. وقتی او به زمین آمد، در بدن انسان زندگی می‌کرد اما هنوز خدا بود. نبی دیگری که در مورد تولد عیسی نوشت، میکاه نام داشت. شما حتی این را باور نخواهید کرد! او دقیقاً شهری را که عیسی در آن متولد خواهد شد، گفت! نام آن بیت لحم بود و یک روستای بسیار کوچک بود، نه یک شهر بزرگ. شاید تعجب کنید که آیا این برای آنها آسان بود. شاید آنها از شخص دیگری شنیده بودند که عیسی قرار است در بیت لحم متولد شود؟... نه!!! خدا به آنها گفت که این را صدها سال قبل از وقوع بنویسند. چطور ممکن است چنین چیزی باشد؟ زیرا خدا همه چیز را می‌داند و حدود ۷۰۰ سال قبل از وقوع آن به انبیاء گفت که چه چیزی را بنویسند. انبیاء همچنین چیزهای غم‌انگیزی در مورد زندگی عیسی که در راه بود، گفته بودند. او نه تنها در بیت لحم متولد می‌شد، بلکه افراد شرور از او متنفر می‌شدند و او را می‌کشتند. همه این اتفاقات واقعاً رخ داده است و ما در چند هفته آینده درباره عیسی بیشتر خواهیم آموخت.

آیه حفظی



اشعیا ۹:۶- کودکی به دنیا آمد، خدای ابدی.

ستایش و پرستش



«خدای من خیلی بزرگه!»

اگر این آهنگ را بلد نیستید، آهنگ خودتان را بسازید. می‌توانید از یک آهنگ ساده کودکانه مانند «مک‌دونالد پیر» استفاده کنید.

خدای من خیلی بزرگ، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

خدای من خیلی بزرگ، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

کوه‌ها از آن اوست، دره‌ها از آن اوست، ستارگان نیز ساخته دست او هستند.

خدای من خیلی بزرگ، خیلی قوی و خیلی قدرتمند است، هیچ کاری نیست که خدای من نتواند انجام دهد.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://www.youtube.com/watch?v=Q320dTsx1c>

(۴) درس را مرور کنید



بیایید یک بازی کوچک انجام دهیم. من یک پیشگویی برای شما تعریف می‌کنم، و اگر درست بود/هست، همه شما بگویید بله! و یک علامت «انگشت شست بالا» به من بدهید. اگر درست نبود، همه شما بگویید نه! و یک علامت «انگشت شست پایین» به من بدهید.

۱. اشعیا گفت که نوزادی به دنیا خواهد آمد که خدای ابدی است. بله!

۲. میکاه گفت که عیسی در لندن متولد خواهد شد (یا مکانی در نزدیکی خود نام ببرید) نه!

۳. میکاه گفت که عیسی در بیت لحم متولد خواهد شد. بله!

۴. انبیاء این چیزها را چند روز قبل از وقوع نوشتند. نه!

۵. آنها این چیزها را چند هفته قبل از وقوع نوشتند. نه!

۶. انبیاء صدها سال قبل از تولد عیسی نوشتند. بله!

۷. انبیاء گفتند که عیسی کشته خواهد شد. بله!

این فهرستی از ۱۰ فرمان است که باید در مرور درس هفته آینده استفاده کنید.

۱. فقط مرا پرستید، خدای یگانه‌ی حقیقی.
۲. بت نسازید.
۳. نام خدا را با بی‌احترامی بر زبان نیاورید.
۴. یک روز خاص برای عبادت و پرستش خدا داشته باشید.
۵. از پدر و مادران اطاعت کنید.
۶. قتل نکنید.
۷. به شوهر یا همسران وفادار باشید.
۸. دزدی نکنید.
۹. دروغ نگویید.
۱۰. از آنچه خدا به شما داده است، خوشحال باشید.

(۵) درس را به کار بگیرید



می‌توانید به من بگویید چه کسی هفته آینده به خانه شما می‌آید؟ نه. چرا که نه؟ چون ما نمی‌دانیم روز بعد چه اتفاقی خواهد افتاد. پیامبران چطور صدها سال قبل از وقوع این اتفاقات، از آنها خبر داشتند؟ خدا به آنها گفته بود. چطور می‌توانیم بدانیم که در روزها یا سال‌های آینده چه اتفاقی خواهد افتاد؟ ما نمی‌توانیم همه چیز را بدانیم، اما کلام خدا، کتاب مقدس، چیزهای زیادی را به ما می‌گوید که خدا می‌خواهد از آنها اطاعت کنیم. بیایید ببینیم چند تا از آنها را می‌توانیم به خاطر بسپاریم. اجازه دهید بچه‌ها تا حد امکان به خاطر بسپارند. در صورت نیاز، نکات کوچکی به آنها بدهید. با فرزندان‌تان دعا کنید. از خدا به خاطر قدرت عظیمش برای دانستن همه چیز تشکر کنید. از او بخواهید که با یادگیری کارهایش از داستان‌های کتاب مقدس، بیشتر به او اعتماد کنیم.

خلاصه داستان: خداوند در کتاب مقدس به بسیاری از مردم درباره چیزهایی که بعداً اتفاق می‌افتادند، گفته است.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. هنگام مرور آیه، هر بار نحوه ایستادن خود را تغییر دهید. هنگام خواندن آیه، داستان خود را بالا ببرید. هنگام خواندن آیه، به سمت زمین خم شوید. دست خود را بالای سر خود قرار دهید. یک انگشت خود را روی بینی خود قرار دهید. روی یک پا بایستید. به چند حرکت دیگر فکر کنید. این هفته برای مرور، ۱۲ درس اول را مرور خواهیم کرد و مروری بر داستان‌های عهد عتیق که تاکنون مطالعه کرده‌ایم، خواهیم داشت. در صورت امکان، یک نسخه از هر تصویر رنگ‌آمیزی داشته باشید تا دانش‌آموزان هر داستان را به خاطر بیاورند. اگر ۱۰ تصویر را برای نشان دادن ۱۰ فرمان درست کرده‌اید، آنها را نیز برای استفاده در این مرور درس بیاورید.

به بچه‌ها بگویید، قرار است به ابتدای کتاب مقدس برگردیم. اولین چیزی که در مورد خدا یاد گرفتیم چه بود؟ او قدرتمند و قوی است. به من نشان دهید که چقدر قوی هستید. و او ابدی و جاودانه است! داستان‌تان را به دو طرف باز کنید. خیلی خوب، کلاس. خدا هنگام آفرینش جهان چه چیزی خلق کرد؟ به آنها کمک کنید تا روزهای آفرینش را نام ببرند. چند چیز در مورد باغ زیبایی که خدا برای دوستانش ساخت تا از آن لذت ببرند، به من بگویید. اما بعد اتفاق خیلی بدی افتاد! آیا یادتان هست چه بود؟ شیطان زن و مرد را وسوسه کرد تا از خدا نافرمانی کنند. آیا آنها انتخاب درستی کردند؟ (نه) وقتی گناه کردند چه اتفاقی افتاد؟ (آنها در درون احساس بدی داشتند. خدا از آنها ناامید شد. آنها مجبور شدند باغ را ترک کنند. آنها شروع به مُردن کردند.) سال‌ها بعد، به مردی گفته شد که یک قایق بزرگ به نام کشتی بسازد. آیا نام او را به خاطر دارید؟ (نوح) چه کسی از سیل در امان بود؟ (فقط آن افراد و حیواناتی که در کشتی بودند.) بعداً، خدا به مردی به نام ابراهیم وعده‌های ویژه‌ای داد. آیا هیچ یک از آن وعده‌ها را به خاطر دارید؟ (یک پسر، اسحاق. یک خانواده بزرگ. زمینی برای زندگی آنها.) آیا خدا به وعده‌هایش عمل می‌کند؟ (بله، همیشه!) ما درباره یوسف هم چیزهایی یاد گرفتیم.

او تصمیم گرفت برادرانش را ببخشد، هرچند که آنها با او بسیار بدرفتاری کرده بودند. او می‌دانست که خدا همیشه به او کمک می‌کند تا کار درست را انجام دهد. سپس رهبر بزرگی از قوم خدا بود که آنها را از مصر به سرزمین موعود هدایت کرد. نام او چه بود؟ (موسی) خدا چند قانون ویژه به موسی برای مردم داد؟ ۱۰. خیلی خوب! ۱۰ کاغذی را که برای نشان دادن ۱۰ فرمان درست کرده‌اید، پخش کنید. از هر کودک، یکی یکی، بخواهید تصویر خود را بالا بگیرد و قانونی را که نشان می‌دهد، نام ببرد. احتمالاً باید آنها را تشویق کنید، سپس آنها می‌توانند آنچه را که شما می‌گویید تکرار کنند. اگر برای هر فرمان یک گروه وجود دارد، از کل گروه بخواهید که آن را با هم بگویند. بهتر است هر بار از کلمات یکسانی استفاده کنید تا بچه‌ها راحت‌تر به خاطر بیاورند. وقتی مردم شکایت کردند، خدا چگونه آنها را مجازات کرد؟ (مارها) چگونه آنها را نجات داد؟ (مار برنزی که برای دیدنش باید به بالا نگاه می‌کردند.) وای! شما خیلی خوب به یاد می‌آورید! مورد آخر - نام پادشاهی که خدا را با تمام قلبش دوست داشت چه بود؟ (داوود) خدا داستان فوق‌العاده‌ای به ما داده، اما هنوز تمام نشده! بی‌صبرانه منتظرم که قسمت بعدی را - هفته‌ی آینده - برایتان تعریف کنم!

اگر وقت اجازه داد، داستانی را برای اجرا با کودکان انتخاب کنید. دعا کنید و از خدا به خاطر قدرت عظیمش در خلقت تشکر کنید. از او به خاطر مراقبت از قومش تشکر کنید. از او به خاطر اینکه همیشه مردم را زمانی که واقعاً از کارهای اشتباهی که انجام داده‌اند پشیمان هستند، می‌بخشد. از خدا بخواهید قلبی به ما بدهد که حتی در شرایط سخت نیز به او اعتماد کند. بیش از همه، از او به خاطر نقشه‌اش برای نجات مردم از گناه و غم با فرستادن پسرش به زمین تشکر کنید.

ماجراجویی ۲۵ و ۲۶: خداوند در کتاب مقدس به بسیاری از مردم درباره چیزهایی که بعداً رخ خواهند داد، گفته است.



ماجراجویی شماره ۲۷

لوقا ۱:۲-۱۴ و متی ۱:۱-۲ و ۱۸-۲۵

خلاصه داستان: پسر خدا به دنیا آمد. نام او عیسی بود.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- لوقا زمان دقیقی تولد عیسی را برای ما شرح می‌دهد. این زمان در زمان سلطنت قیصر آگوستوس بود. امپراتوران روم خدایان پنداشته می‌شدند، بنابراین تضاد زیادی بین قیصر آگوستوس و عیسی که پادشاه شد، وجود دارد.
- عیسی مسیح شخصیت اصلی در روایت متی است و آیه آغازین او را به دو عهد بزرگ در تاریخ یهود مرتبط می‌کند: عهد داوودی (دوم سموئیل ۷) و عهد ابراهیمی (پیدایش ۱۲ و ۱۵).
- یوسف و مریم هر دو از نسل پادشاهی اجداد خود بودند.
- عیسی متولد شد و در آخور یا مکانی که دام‌ها در آن غذا می‌خوردند، قرار داده شد.
- از آنجا که در مهمانسرا جایی برای مریم و یوسف وجود نداشت، عیسی به احتمال زیاد در مکانی که حیوانات زندگی می‌کنند، متولد شد.
- ظهور فرشته، چوپانان را وحشت‌زده کرد. فرشته با پیامی بسیار آرامش‌بخش پاسخ داد و به آنها گفت که نترسند. این مژده شادی بزرگی بود، مسیح خداوند تازه متولد شده بود.
- شرح جزئیات شجره‌نامه عیسی مسیح یکی از جالب‌ترین راه‌هایی بود که متی می‌توانست کتابی را برای مخاطبان یهودی آغاز کند. از آنجا که تبار خانوادگی یک شخص، جایگاه او را به عنوان یکی از قوم برگزیده خدا ثابت می‌کرد، متی با نشان دادن اینکه عیسی از نوادگان ابراهیم، پدر همه یهودیان، و از نوادگان مستقیم داوود است، شروع کرد و پیشگویی‌های عهد عتیق در مورد تبار مسیح را محقق ساخت. حقایق این تبار با دقت حفظ شد. این اولین مدرک از شواهد بسیاری است که توسط متی ثبت شده است تا نشان دهد که عیسی مسیح واقعی است.

۲) درس را شروع کنید



تصویری که با ماجراجویی ۲۷ و ۲۸ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۲۸ پیدا کرد.

آیا تا به حال فکر کرده‌اید که قرار است چیزی یک‌طرفه باشد، و وقتی اتفاق افتاد، گفتید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!»؟ این را با من بگویید. «این چیزی نبود که انتظار داشتم!» وقتی با هر دو دست به شما اشاره می‌کنم، نوبت شماست که آن کلمات را بگویید. (چند بار تمرین کنید.) مثلاً، شاید مادران غذایی درست کرده باشد که قبلاً هرگز امتحان نکرده‌اید، و برادران به شما گفته باشد: «واقعاً خوب است؛ عاشقش خواهید شد.» سپس وقتی آن را امتحان کردید، طعم افتضاحی داشت. شما گفتید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!» (با هر دو دست اشاره کنید تا کلاس بگوید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!») یا شاید قرار بود به مکانی دوردست بروید، و همانطور که به آن فکر می‌کردید، تصور می‌کردید که چگونه خواهد بود. سپس وقتی به آنجا رسیدید، گفتید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!» گاهی اوقات غافلگیری چیز ناخوشایندی است، مانند غذا. اما گاهی اوقات، آنچه انتظار داشتید به خوبی آنچه واقعاً اتفاق افتاد، نبود. ممکن است واقعیت خیلی بهتر باشد. بیایید ببینیم در داستان کتاب مقدس امروز چند بار ممکن است کسی گفته باشد: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!»

به یاد داشته باشید که هنگام تدریس یک داستان کتاب مقدس، همیشه کتاب مقدس خود را در معرض دید قرار دهید. به عنوان یک فعالیت سرگرم کننده، مکانی را که داستان کتاب مقدس امروز در آن قرار دارد، نشانه گذاری کنید (برای این درس، لوقا ۲). اگر زنگوله های کوچکی دارید که بچه ها در زمان ستایش و پرستش تکان دهند، یکی را نگه دارید و آن را تکان دهید. اگر از زنگوله استفاده نمی کنید، یک آهنگ کریسمس ضبط شده پخش کنید و از بچه ها بخواهید کتاب مقدس بسته شما را یکی یکی در کلاس بچرخانند. در یک نقطه، موسیقی (یا زنگوله) را متوقف کنید و هر کسی که در آن لحظه کتاب مقدس را در دست دارد، می تواند آن را در مکان نشانه گذاری شده باز کند و آن را برای معلم بیاورد.

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



سال‌های زیادی، حتی از همان ابتدا، خدا وعده داده بود که کسی را برای نجات قومش خواهد فرستاد. مار باغ عدن را به یاد دارید که آدم و حوا را به گناه وسوسه کرد؟ در آن زمان، خدا وعده داده بود که روزی شخصی خواهد آمد که شیطان را نابود خواهد کرد. در سراسر کتاب مقدس، خدا درباره شخص خاصی که روزی خواهد آمد صحبت می‌کند. قوم خدا آن شخص را مسیح می‌نامیدند. آیا می‌توانید این کلمه را با من تکرار کنید؟ به معنی «کسی که نجات می‌دهد» است. می‌بینید، بارها قوم خدا برده دیگران بودند. آنها می‌خواستند در سرزمینی باشند که خدا مدت‌ها پیش به ابراهیم وعده داده بود، آزاد از هر ملت دیگری. آنها فکر می‌کردند که مسیح خیلی زود خواهد آمد، اما سال به سال، مجبور بودند منتظر بمانند. (با هر دو دست اشاره کنید تا کلاس بگوید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!») سرانجام، زمان مناسب برای خدا فرا رسید تا به وعده خود عمل کند. بنابراین، پسر خود خدا به شکلی بسیار خاص متولد شد. شاید فکر کنید که خدا بهترین کاخ دنیا را برای آمدن پسرش به زمین انتخاب می‌کند. اما خدا طویله‌ای را که حیوانات در آن زندگی می‌کنند، به عنوان محل تولد او انتخاب کرد. (با

هر دو دست اشاره کنید تا کلاس بگوید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!» شاید فکر کنید که خدا یک مادر و پدر ثروتمند یا قدرتمند را برای بزرگ کردن پسرش انتخاب می‌کند. در عوض، خدا یک خانم فقیر به نام مریم و شوهرش به نام یوسف را انتخاب کرد که چیزهایی از چوب می‌ساختند. (با هر دو دست اشاره کنید تا کلاس بگوید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!») خدا قبلاً به مریم و یوسف گفته بود که مریم این نوزاد را به روشی بسیار خاص به دنیا خواهد آورد و آنها باید این نوزاد ویژه را عیسی بنامند. پسر خدا به دنیا آمده بود. نام او عیسی بود. مریم و یوسف خدا را بسیار دوست داشتند. آنها کلام خدا را می‌خواندند و می‌دانستند که این افتخار بزرگی است. این زمان بسیار هیجان‌انگیزی بود! فقط در مورد آن فکر کنید: خدا صدها سال وعده داده بود که مسیح روزی خواهد آمد و اکنون آن روز فرا رسیده بود!! فکر می‌کنید چه افرادی اولین کسانی خواهند بود که این خبر خوب را می‌شنوند؟ بگذارید بچه‌ها چند تا حدس بزنند. شاید رئیس جمهور یا پادشاه سرزمین؟ شاید رئیس روستا؟ نه! گروهی از چوپانان در یک مزرعه. (با هر دو دست اشاره کنید تا کلاس بگوید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!») نه تنها این، بلکه خدا گروه بزرگی از فرشتگان را از بهشت فرستاد تا به چوپانان بگویند. (با هر دو دست اشاره کنید تا کلاس بگوید: «این چیزی نبود که انتظار داشتم!») البته، چوپانان از دیدن این فرشتگان که در نیمه شب آواز می‌خواندند، واقعاً ترسیده بودند. اما وقتی فرشتگان به آسمان بازگشتند، چوپانان متوجه شدند که خبر فوق‌العاده‌ای به آنها داده شده است که باید آن را به اشتراک بگذارند. بنابراین، آنها به شهر مجاور رفتند تا به هر کسی که می‌توانستند خبر خوب را بگویند!

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «امروز، یک منجی» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «متولد شده است». بعد از چند بار تکرار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

ستایش و پرستش

در صورت امکان، چند زنگوله کوچک برای بچه‌ها آماده کنید تا هنگام خواندن این سرود، آنها را به صدا درآورند.

آیه حفظی

لوقا ۱۱:۲ - امروز، یک نجات‌دهنده به دنیا آمده است.

ستایش و پرستش

«زنگ‌های کریسمس» - با آهنگ «زنگ‌های جینگل»

زنگ‌های کریسمس، زنگ‌های کریسمس،
تمام روز آنها را به صدا درآورید.

به جهانیان بگویید که عیسی آمد
تا گناهان ما را بردارد!

زنگ‌های کریسمس، زنگ‌های کریسمس،

<https://youtu.be/M9gfqPmdUyA>



(۴) درس را مرور کنید

بیایید برخی از چیزهایی را که در مورد تولد عیسی متفاوت از آنچه انتظار داشتید، به یاد بیاوریم. اگر به چیزی فکر می‌کنید، دست خود را بالا ببرید. از یکی از کودکان بخواهید پاسخی بدهد. سپس بگویید: «اگر شما هم به همان فکر می‌کردید، بلند شوید.» چه کسی می‌تواند چیز دیگری را که متفاوت از آنچه شما در مورد تولد عیسی انتظار دارید، به من بگوید؟ همین الگو را دنبال کنید تا همه مثال‌های داستان گنجانده شود.



(۵) درس را به کار بگیرید

به نظر شما چرا خدا یک مکان بسیار معمولی و افرادی بسیار معمولی را برای استقبال از پسرش در جهان انتخاب کرد؟ خدا خالق تمام جهان است! او می‌توانست هر مکانی را که می‌خواست و هر مردمی را که می‌خواست انتخاب کند. من فکر می‌کنم خدا می‌خواهد همه بدانند که عشق او برای همه مردم است. نه فقط افراد ثروتمند، مشهور یا قدرتمند. همه مردم! افرادی درست مثل شما!

دعا کنید و از خدا به خاطر نقشه فوق‌العاده‌ای که برای فرستادن عیسی به ما داشت، تشکر کنید. از او به خاطر عشق عظیمش به همه مردم تشکر کنید. از او به خاطر عشقش به هر پسر و دختری که در کلاس خود دارید، تشکر کنید.

کودکان پیش‌دستانی معمولاً هر چیزی را که معلمشان می‌گوید، خیلی خوب می‌پذیرند. با این حال، ممکن است یک کودک ۴ یا ۵ ساله در کلاس شما به اندازه کافی بالغ باشد که بتواند سوالات سختی پرسد. به عنوان مثال: «چطور خدا می‌تواند یک نوزاد باشد؟» یا «چطور خدا می‌تواند تنها خدای واقعی باشد اما عیسی هم خداست؟» از گفتن این جمله به آنها نترسید: «چیزهایی وجود دارد که درک آنها برای ما بسیار دشوار است. چیزهایی وجود دارد که حتی بزرگسالان هم نمی‌توانند در مورد خدا درک کنند. اگر خدا به اندازه کافی قوی و خردمند بود که جهان و هر آنچه در آن است را خلق کند، مطمئناً در این موارد قابل اعتماد است.»

ماجراجویی شماره ۲۸

لوقا ۱:۲-۱۴ و متی ۱:۱-۲ و ۱۸-۲۵

خلاصه داستان: پسر خدا به دنیا آمد. نام او عیسی بود.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. هنگام مرور آیه، این روش را امتحان کنید: روی زمین خم شوید و آیه را خیلی آرام بخوانید. کم کم، بلند شوید و هر بار که کمی بالا می‌آیید، صدایتان کمی بلندتر شود. تا زمانی که کاملاً بایستید، باید از بلندترین «صدای درونی» خود استفاده کنید. همین کار را برعکس انجام دهید، هر چه پایین می‌روید، آرام‌تر شوید تا اینکه در آخرین تکرار زمزمه کنید.

برای مرور داستان این هفته، کمی بیشتر به جزئیات صحنه بیت‌لحم بپردازید. در مورد اینکه چگونه مریم و یوسف مجبور شدند از زادگاه خود برای امضای یک سند مهم (سرشماری) سفر کنند، صحبت کنید. در مورد اینکه چقدر در طول مسیر خسته بوده‌اند، صحبت کنید. سپس وقتی به بیت‌لحم رسیدند، به دنبال جایی برای اقامت گشتند، اما جایی وجود نداشت. آنها چه کار می‌کردند؟ سرانجام، مردی مهربان گفت که می‌توانند در انبار او گرم بمانند. احتمالاً این تنها چیزی بود که او می‌توانست ارائه دهد. در نیمه شب، عیسی به دنیا آمد. این یک رویداد ویژه بود، به طوری که خدا گروهی از فرشتگان را فرستاد تا آن را اعلام کنند! سعی کنید به بچه‌ها کمک کنید تا احساس کنند که چوپانان چقدر شگفت‌زده و ترسیده بودند. خدا به وعده‌ای که در ابتدا به آدم و حوا داده بود، عمل کرد، زمانی که گفت روزی یک نجات‌دهنده خواهد آمد و شیطان را در هم خواهد شکست. این نوزاد کوچک همان نجات‌دهنده بود. او مانند هر نوزاد دیگری به نظر می‌رسید، اما بسیار متفاوت بود. او خدا بود.

بعد از اینکه این هفته داستان را تعریف کردید، بگذارید آن را اجرا کنند. بسته به تعداد کودکانی که آموزش می‌دهید، می‌توانید چندین کودک را به بخش‌های یکسان اختصاص دهید، یا یک گروه بسیار بزرگ از چوپانان و فرشتگان داشته باشید. باید آنها را در هر بخش «راهنمایی» کنید.

با کودکان در مورد اینکه چگونه اشعیا نبی نام دقیق شهری را که عیسی حدود ۷۰۰ سال بعد در آن متولد خواهد شد، نوشته بود، صحبت کنید. او چگونه می‌توانست این را بداند؟ آسان: خدا به او گفت. به یاد داشته باشید که خدا مسئول کل نقشه بود. این نقشه او بود که اگر مردم به او اعتماد می‌کردند، آنها را از گناه و غمشان نجات دهد.

به آنها یادآوری کنید که تولد عیسی دلیل جشن گرفتن کریسمس برای اولین بار است. مردم چیزهایی مانند بابانوئل و گوزن شمالی را اضافه کرده‌اند، اما دلیل واقعی جشن گرفتن کریسمس این است: «پسر خدا متولد شد. نام او عیسی بود.»

دعا کنید و دوباره از خدا به خاطر نقشه شگفت‌انگیزش برای فرستادن عیسی برای نجات ما از گناهی که در وجود هر یک از ماست، تشکر کنید. از او به خاطر عشق ورزیدن به هر فرد در جهان که عیسی حاضر شد بهشت را ترک کند و به عنوان یک نوزاد کوچک به اینجا بیاید، تشکر کنید.

ماجراجویی ۲۷ و ۲۸: پسر خدا به دنیا آمد. نام او عیسی بود.



ماجراجویی شماره ۲۹

لوقا ۲۲:۲-۵۲

خلاصه داستان: عیسی از بدو تولد بسیار خاص بود.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- خدا به شمعون گفته بود که تسلی اسرائیل را خواهد دید. بنابراین، وقتی عیسی به اندازه کافی بزرگ شد، مریم و یوسف او را به معبد آوردند. وقتی شمعون آنها را دید، عیسی نوزاد را در آغوش گرفت و او را متبرک کرد. شمعون اظهار داشت که اکنون می‌تواند پس از این واقعه در آرامش بمیرد.
- حَنَّا بیوه‌ای مسن و ۸۴ ساله بود. او بیشتر عمر خود را بیوه بوده است. او نبیه نامیده می‌شد که نشان می‌دهد به طور غیرمعمولی به خدا نزدیک است. او مرتباً در معبد می‌ماند، عبادت می‌کرد، روزه می‌گرفت و خدا را ستایش می‌کرد. حَنَّا نیز مانند شمعون می‌دانست که عیسی نجات دهنده اسرائیل است. او مسیح موعود بود.
- از آنجا که حَنَّا و شمعون در فرهنگی زندگی می‌کردند که برای افراد مسن ارزش قائل بود، پیشگویی‌های آنها اهمیت بیشتری داشت.
- «شریعت حکم می‌کرد که برای والدینی که توانایی مالی چنین قربانی‌ای را داشتند، یک گاو نر جوان یا یک بره قربانی شود. اما به فقرا اجازه داده شد که دو پرندۀ جوان بیاورند. یوسف و مریم فقط قربانی فقرا را تقدیم کردند.»
- بعدها، وقتی عیسی ۱۲ ساله بود، مادر و پدرش دوباره به همراه سایر مردم برای عبادت به معبد رفتند. در معبد، عیسی گفتگوی بسیار پیچیده‌ای را با علمای آن زمان در معبد آغاز کرد. وقتی والدینش معبد را ترک کردند، متوجه نشدند که عیسی با کاروان آنها نیست. معمولاً زنان و کودکان در جلوی یک کاروان سفر می‌کردند و مردان در عقب. عیسی می‌توانست در سن ۱۲ سالگی با هر دو گروه سفر کند.

(۲) درس را شروع کنید



تصویری که با ماجراجویی ۲۹ و ۳۰ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۳۰ پیدا کرد.

برای این فعالیت، یک بازی به نام «پاپ کورن» انجام دهید. شما یک سوال می‌پرسید و اگر کودکی جواب را می‌داند، باید از جایش «بلند» شود، درست مثل پاپ کورن! به بچه‌ها آموزش دهید که باید صبر کنند تا شما سوال را تمام کنید و بعد بتوانند بلند شوند. هنگام انجام این بازی، حتماً از تلاش‌های کسانی که پاسخ می‌دهند، حتی اگر نادرست باشد، قدردانی کنید. به جای گفتن «نه، این اشتباه است»، می‌توانید بگویید «این تلاش خوبی است، کسی ایده دیگری دارد؟»

در همان ابتدای کتاب مقدس، ما یاد می‌گیریم که خدا قوی و قدرتمند است. خدا از چه راه‌هایی قدرت عظیم خود را به ما نشان داده است؟ (آفرینش، سیل، نجات قومش از مصر) خدا چه چیزی را به عنوان یادآوری ارائه داد که او همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند؟ (رنگین کمان) موارد دیگری که خدا وعده‌ای داده و آنچه را که گفته بود انجام خواهد داد، انجام داده است، چیست؟ (پسر وعده داده شده ابراهیم و سارا، اسحاق، سرزمین موعود برای قومش، دیگر هرگز زمین را غرق در سیل نخواهد کرد، مجازات گناهان، شفا از مار برنزی، مسیح موعود)

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگوید



من فکر می‌کنم یکی از بهترین وعده‌هایی که خدا داده این بود که روزی مسیح خواهد آمد و شیطان فریبکار را شکست خواهد داد. عیسی، مسیح وعده داده شده بود! از همان لحظه تولدش، او بسیار خاص بود. آیا به یاد دارید که در شب تولد عیسی در مزارع نزدیک بیت لحم چه اتفاقی افتاد؟ (فرشتگان بر چوپانان ظاهر شدند.) کتاب مقدس همچنین به ما می‌گوید که خدا به دو نفر وعده ویژه داده بود. یکی مردی به نام شمعون و دیگری خاخی به نام حنّا بود. آنها خدا را بسیار دوست داشتند و در معبد خدمت می‌کردند. آنجا مکانی بود که مردم برای پرستش خدا می‌آمدند. خدا به هر دوی آنها قول داده بود که قبل از مرگشان می‌توانند مسیح موعود را ببینند. زمانی که عیسی به دنیا آمد، هر دو بسیار پیر بودند. آیا فکر می‌کنید آنها باور داشتند که خدا به وعده خود به آنها عمل خواهد کرد؟ وقتی عیسی ۸ روزه بود، مریم و یوسف او را برای اولین بار به معبد آوردند. زمان آن رسیده بود که قربانی تقدیم کنند، درست همانطور که قوم خدا همیشه در آن روزها انجام می‌دادند. حدس بزنید به کدام معبد رفتند؟ البته، همان معبدی که شمعون و حنّا در آن کار می‌کردند! خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند!! آنها فوراً فهمیدند که عیسی همان مسیح موعود است.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «عیسی بزرگ شد» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «سام و قوی». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

ستایش و پرستش

از آنجایی که ریتم آهنگ و کلمات در ابتدا به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند، اگر به زبان دیگری تدریس می‌کنید، به احتمال زیاد باید کلمات را تغییر دهید تا با ریتم آهنگ مطابقت داشته باشند. ایده دیگر این است که یک آهنگ کاملاً متفاوت انتخاب کنید و آهنگ‌های خودتان را بسازید!

وقتی عیسی بزرگتر شد، حدود ۱۲ سال داشت، خانواده‌اش به همراه بسیاری از افراد دیگر به معبد اورشلیم سفر کردند. آنها برای جشن عید فصح به آنجا می‌رفتند. عمه‌ها، عموها، پسرعموها و دوستان زیادی با هم سفر می‌کردند. چندین روز طول کشید تا آنها از خانه‌شان در ناصره تا اورشلیم پیاده بروند. در راه بازگشت به خانه پس از جشن، مریم و یوسف نتوانستند عیسی را در کنار پسرعموها، عمه‌ها و عموهایش پیدا کنند! او کجا بود؟ آیا گم شده بود؟ آنها همه جا را جستجو می‌کردند، اما هیچ کس نمی‌دانست عیسی را کجا پیدا کند. مریم و یوسف آنقدر نگران بودند که تمام راه را به اورشلیم برگشتند تا ببینند آیا او آنجاست یا نه. حدس بزنید کجا او را پیدا کردند. او هنوز در معبد بود! عیسی پرسید: «مگر نمی‌دانستی که من اینجا، در خانه پدرم خواهم بود؟» او درباره پدرش در آسمان - خدا - صحبت می‌کرد. بله، عیسی یک نوزاد، پسر یا مرد معمولی نبود. او خدا بود!!

آیه حفظی



لوقا ۴:۲ - عیسی سام و قوی بزرگ شد.

ستایش و پرستش



خدا عیسی را فرستاد (با آهنگ «بع بع گوسفند سیاه»)

خدا عیسی، پسر یگانه‌اش را فرستاد
او همانطور که خدا گفته بود، می‌آمد
او از پدر و مادرش اطاعت کرد
قد بلند، قوی و خوب بزرگ شد
خدا عیسی، پسر یگانه‌اش را فرستاد
بله، او همانطور که خدا گفته بود، آمد.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، این لینک را کپی کرده و در مرورگر خود جایگذاری کنید:

<https://youtu.be/RScYH8o29ZM>



(۴) درس را مرور کنید

آن دو نفری را که به آنها وعده داده شده بود که قبل از مرگشان مسیح را خواهند دید، به یاد دارید؟ به نظر شما شمعون وقتی عیسی را دید چه احساسی داشت؟ بچه‌ها، بیایید وانمود کنیم که ما شمعون هستیم. من به شما خواهم گفت چه زمانی عیسی وارد معبد می‌شود و ما او را برای اولین بار می‌بینیم. به من نشان دهید که فکر می‌کنید شمعون ممکن است چه کاری انجام داده باشد. (آماده باشید که هیجان، ستایش خدا و شادی را الگو قرار دهید). حالا، دخترها، بیایید وانمود کنیم که ما حنّا هستیم. من به شما خواهم گفت چه زمانی عیسی وارد معبد می‌شود. به من نشان دهید که فکر می‌کنید حنّا ممکن است چه بگوید یا چه کاری انجام دهد.



(۵) درس را به کار بگیرید

شمعون و حنّا از کجا می‌دانستند که خدا به وعده‌اش به آنها عمل خواهد کرد؟ (کتاب مقدس داستان‌هایی درباره خدا برایشان تعریف کرده بود و آنها دیده بودند که خدا در طول زندگی‌شان به وعده‌های زیادی عمل کرده است) شما از کجا می‌دانید که خدا همیشه به وعده‌هایش عمل خواهد کرد؟ (رنگین کمان در آسمان، یادگیری داستان‌های زیادی از کتاب مقدس که درباره وعده‌هایی که او به آنها عمل کرده است، مشاهده فصول، دیدن طلوع خورشید هر روز)

با کلاس خود دعا کنید و از خدا به خاطر فرستادن عیسی برای نجات ما از شرّ شیطان و گناه تشکر کنید. از خدا به خاطر اینکه همیشه به وعده‌هایش عمل می‌کند، صرف نظر از هر اتفاقی، سپاسگزاریم. بپرسید: «آیا کس دیگری مایل است از خدا به خاطر یکی از وعده‌هایی که قبلاً به آنها عمل کرده است، تشکر کند؟» دعایی شبیه به این پیشنهاد دهید: «خدایا، از تو به خاطر رنگین کمان سپاسگزارم که به ما یادآوری می‌کند که تو دیگر هرگز زمین را غرق در آب نخواهی کرد.» یا برای یک کودک کوچکتر می‌توانید یک دعای بسیار ساده پیشنهاد دهید. «خدایا از تو به خاطر رنگین کمان سپاسگزارم.»

از قبل، تصاویری از چیزهایی که در موردشان تدریس کرده‌اید و به ما وفاداری خدا را یادآوری می‌کنند، آماده کنید. چند ایده: یک رنگین کمان، خورشید در آسمان، چیزی برای نشان دادن فصل‌های محل زندگی شما، یک کشتی بزرگ برای نشان دادن سیل، یک نوزاد (عیسی). تصاویر را رو به پایین در جلوی کلاس قرار دهید. یکی از کودکان را انتخاب کنید تا بیاید و یکی از کاغذها را بردارد. از آنها بخواهید که آن را بالا نگه دارند تا همه بتوانند آن را ببینند. بپرسید: «آیا کسی می‌تواند کمی در مورد اینکه چرا این موضوع ما را به یاد وفاداری خدا می‌اندازد، به من بگوید؟» اجازه دهید یک یا چند کودک بخشی از داستان را تعریف کنند. ممکن است لازم باشد آنها را با چند نکته شروع کنید. اگر کسی به خاطر نیاورد، معلم باید توضیح مختصری از درس‌های گذشته برای یادآوری ارائه دهد.

کودکان پیش‌دبستانی گاهی اوقات در امتحان کردن چیزهای جدید، به خصوص در مقابل یک گروه، مُردّد هستند. دعای دسته‌جمعی راه خوبی برای معرفی ایده دعا کردن با صدای بلند به آنهاست. معلم باید توضیح دهد که او چند کلمه خواهد گفت و هر کسی که بخواهد می‌تواند همان کلمات را به خدا بگوید. هرگز کاری نکنید که کودک برای دعا کردن تحت فشار باشد. ارتباط با خدا همیشه باید از قلبی مشتاق سرچشمه بگیرد.

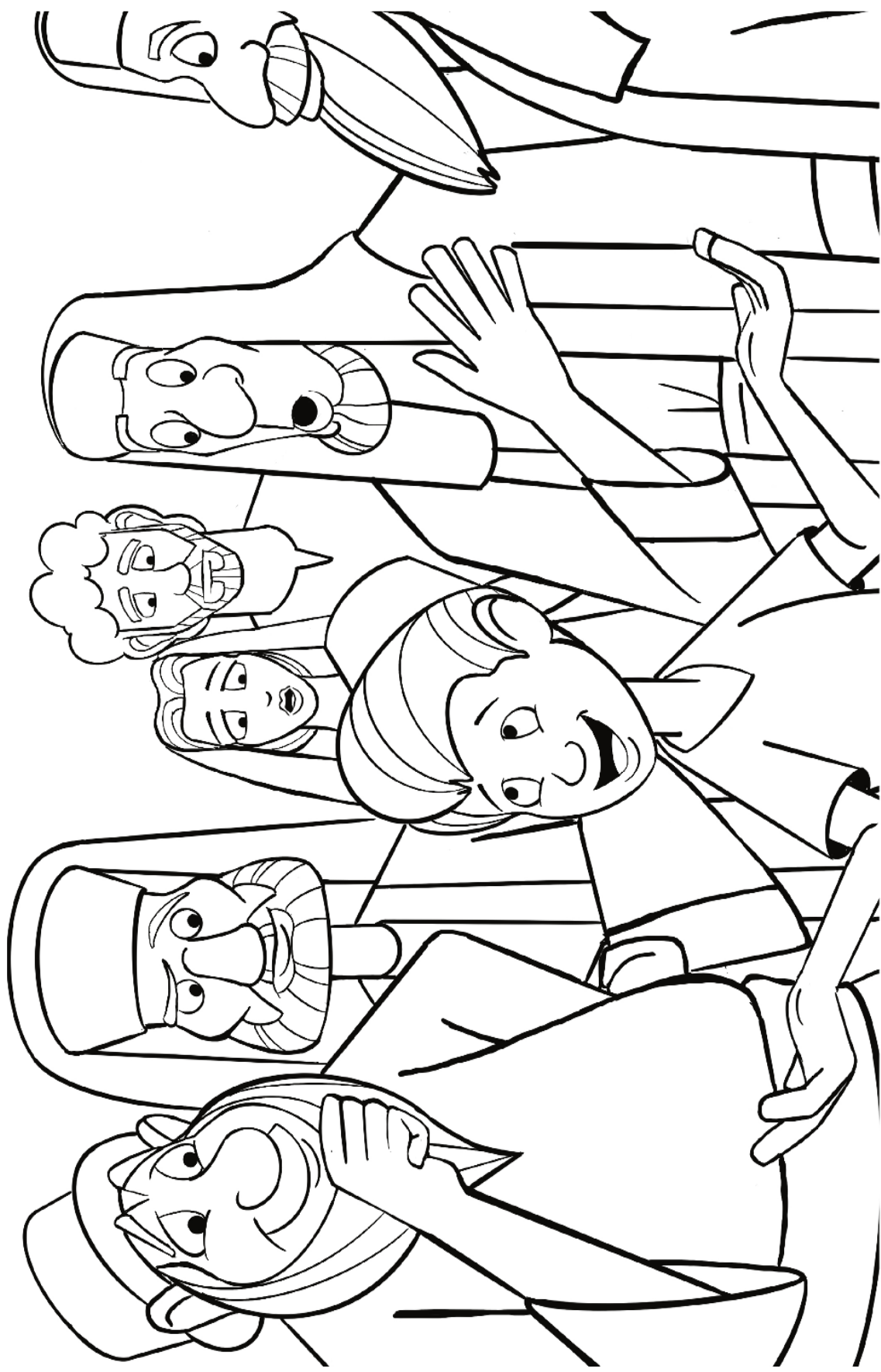
خلاصه داستان: عیسی از بدو تولد بسیار خاص بود.

کلاس خود را با مرور شعر و آهنگ حفظی شروع کنید. برای مرور شعر حفظی، کلاس را به گروه‌های پسر و دختر تقسیم کنید. یک تیم را برای شروع انتخاب کنید. بگذارید آنها با هم شعر را بخوانند، سپس نوبت را به تیم دیگر بدهید. ببینید چه کسی می‌تواند این کار را بهتر، سریع‌تر و بلندتر انجام دهد.

به بچه‌ها یادآوری کنید که عیسی از لحظه تولدش (و در تمام طول زندگی‌اش بر روی زمین) بسیار خاص بود، زیرا او خدا بود. برای زمان داستان، از بچه‌ها بخواهید هر دو صحنه را اجرا کنند. با وعده خدا به شمعون و حنا شروع کنید. من تعجب می‌کنم که خدا چگونه با آنها صحبت کرد. به هر حال، هر دوی آنها با اطمینان می‌دانستند که قبل از مرگشان مسیح را خواهند دید. سال به سال منتظر ماندند. با پیرتر شدنشان، صبور بودن در انتظار خدا برای عمل به وعده‌اش حتماً سخت بوده است. آیا فکر می‌کنید آنها هرگز از خود پرسیده بودند که آیا خدا آنچه را که گفته بود انجام خواهد داد؟ امیدوارم اینطور نباشد، زیرا همه ما یک چیز را با اطمینان می‌دانیم؛ خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند! بگذارید همه پسرها وانمود کنند که شمعون هستند و همه دخترها وانمود کنند که حنا هستند. به آنها کمک کنید تا پس از سال‌ها انتظار، احساس دیدن و در آغوش گرفتن مسیح موعود را در آغوش خود احساس کنند. پس از آن داستان، کتاب مقدس چیز دیگری در مورد سال‌های بزرگ شدن عیسی، تا ۱۲ سالگی او، به ما نمی‌گوید. اگر در آخرین داستان همراه ما بودید، آیا به یاد دارید که مریم، یوسف، عیسی و خانواده و دوستانشان کجا می‌رفتند؟ (به اورشلیم برای جشن گرفتن عید فصح) در راه بازگشت به خانه چه اتفاقی افتاد؟ وانمود کنید که با هم به یک پیاده‌روی طولانی می‌روید. (در جای خود راه بروید.) از معبد دیدن کنید، سپس بگویید: «وقت آن است که همه به خانه برویم!» سفر بازگشت به ناصره را آغاز کنید. وانمود کنید که برای شب اول توقف کرده‌اید، دوباره راه بروید. برای شب دوم توقف کنید، دوباره راه بروید. در روز سوم، سعی کنید عیسی را پیدا کنید. اوه نه! او کجا می‌تواند باشد؟! تصمیم بگیرید که به اورشلیم برگردید. اعمال راه رفتن و خوابیدن را برای یک سفر سه روزه تکرار کنید. سرانجام، به اورشلیم می‌رسید و وارد معبد می‌شوید. در آنجا عیسی را پیدا می‌کنید. او می‌پرسد: «مگر نمی‌دانستید که من در خانه پدرم خواهم بود؟» بله، عیسی شخص بسیار خاصی بود. چرا؟ او خدا بود!!

دعا کنید و از خدا به خاطر داستان‌های شگفت‌انگیزی که در کلامش نوشته شده و به ما می‌آموزد که او چگونه است، تشکر کنید. از او به خاطر عشق عظیمش به همه مردم تشکر کنید. بچه‌ها را نیز به دعا کردن تشویق کنید. یک دعای «بعد از من تکرار کنید» انجام دهید. بگویید: «اگر دوست دارید دعا کنید و از خدا به خاطر کلام و وعده‌هایش تشکر کنید، می‌توانید این دعا را همانطور که من دعا می‌کنم تکرار کنید.» به همان روشی که آیات جدید کتاب مقدس (نوبت من - نوبت تو) را یاد می‌گیرند، آنها نیز با عبارات کوتاه دعا کنند و به هر کودکی که مایل است اجازه دهید بعد از گفتن هر عبارت، دعا را تکرار کند. به آنها یادآوری کنید که دعا وسیله‌ی صحبت ما با خداست. این کلمات فانتزی نیستند. شما می‌توانید در هر زمان و هر مکان دعا کنید.

ماجراجویی ۲۹ و ۳۰: عیسی از بدو تولد بسیار خاص بود.



داستان: شیطان عیسی را وسوسه کرد. عیسی گناه نکرد.



۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)

- پس از غسل تعمید عیسی، او توسط روح خدا به بیابان هدایت شد و در آنجا ۴۰ روز روزه گرفت.
- پس از ۴۰ روز روزه گرفتن عیسی، شیطان سه بار او را وسوسه کرد.
- این سه آزمایش نشان داد که عیسی بی گناه بود و نمی توانست گناه کند.
- اولین آزمایش، آیات ۳-۴، آزمایشی از پسر بودن او بود. او گرسنه بود و شیطان سعی کرد او را متقاعد کند که اگر پسر خداست، باید سنگ ها را به نان تبدیل کند. خواست خدا این بود که او در آن زمان گرسنه باشد. عیسی با کلام خدا پاسخ داد و گفت که انسان باید با هر کلام خدا زندگی کند (تثنیه ۸:۳). وقتی عیسی از تثنیه نقل قول کرد، بی خطایی کتاب مقدس را تشخیص می داد.
- در آزمون دوم، آیات ۵-۷، شیطان عیسی را با محبوبیت وسوسه کرد. شیطان به اشتباه به مزمور ۹۱: ۱۱-۱۲ اشاره کرد که در آن آمده است فرشتگان از او محافظت خواهند کرد. با این حال، شیطان عبارت «در تمام راه های تو» را از قلم انداخت. این یک خطای آشکار از سوی شیطان بود و عیسی دوباره با کتاب مقدس به این وسوسه پاسخ داد. عیسی از تثنیه ۱۶:۶ نقل قول کرد و به شیطان گفت که تلاش برای آزمایش خدا درست نیست.
- آزمون سوم، آیات ۸-۱۱، آزمونی از اقتدار عیسی بود. اگر عیسی در برابر شیطان سر تعظیم فرود می آورد، جایگزین بی گناه بر روی صلیب نمی شد. این امر تسلیم در برابر شیطان را نشان می داد. بار دیگر، عیسی با استناد به کتاب مقدس (تثنیه ۶: ۱۳ و ۱۰: ۲۰) پاسخ داد و گفت که تنها خدا باید پرستش و خدمت شود.

(۲) درس را شروع کنید



در صورت امکان، تصویری (از کتاب رنگ آمیزی) از درس‌های ۷، ۱۱ و ۲۱ را بیاورید تا هنگام صحبت در مورد هر داستان در بخش «شروع درس» به کودکان نشان دهید.

تصویری که با ماجراجویی ۳۱ و ۳۲ هماهنگ است را می‌توانید بعد از ماجراجویی ۳۲ پیدا کنید.

آیا کسی به یاد دارد که چه کسی حوا و آدم را در باغ زیبایی که خدا برایشان ساخته بود، وسوسه کرد؟ (شیطان) چگونه آنها را به گناه واداشت؟ (او دروغ گفت، می‌خواست آنها به نیکویی خدا شک کنند) آیا می‌توانید داستان دیگری را که ما آموخته‌ایم به یاد بیاورید که در آن شیطان مردم را به گناه وسوسه می‌کرد؟ (مردم زمان نوح، در بیابان وقتی که شکایت کردند و توسط مارها گزیده شدند) خب، به سختی می‌توانید این را تصور کنید، اما شیطان فکر می‌کرد که حتی می‌تواند عیسی را به گناه وادار کند!

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگوئید



به یاد داشته باشید که هنگام تدریس یک داستان از کتاب مقدس، همیشه کتاب مقدس خود را در معرض دید قرار دهید. به عنوان یک فعالیت سرگرم کننده، مکانی را که داستان امروز کتاب مقدس در آن قرار دارد، نشانه گذاری کنید (برای این درس، متی ۴: ۱-۱۱). موسیقی پخش کنید و از بچه‌ها بخواهید کتاب مقدس بسته شما را یکی یکی در کلاس بچرخانند. در یک نقطه، موسیقی را متوقف کنید و هر کسی که در آن لحظه کتاب مقدس را در دست دارد، می‌تواند آن را در مکان نشانه گذاری شده باز کند و آن را برای معلم بیاورد.

کتاب مقدس چیزی در مورد سال‌های رشد عیسی از زمانی که ۱۲ ساله بود و از معلمان معبد سوال می‌پرسید تا زمانی که به یک مرد بالغ (حدود ۳۰ ساله) تبدیل شد، نمی‌گوید. عیسی توسط مردی به نام یحیی که پیرو خدای واحد حقیقی بود، غسل تعمید داده شد. عیسی این کار را انجام داد تا نشان دهد که او نیز پیرو خدای واحد حقیقی است. در واقع او خدا بود! اما وقتی عیسی غسل تعمید داده شد، اتفاق بسیار خاصی افتاد؛ خود خدا از آسمان سخن گفت! می‌بینید، خدای واحد حقیقی سه راه برای نشان دادن خود به مردم دارد: خدای پدر که در آسمان است، خدای پسر که عیسی است و خدای روح که در قلب هر کسی که به او ایمان دارد، وجود خواهد داشت. حالا، بالاخره، همه می‌دیدند که این واقعاً خدای واحد حقیقی بود. او به عنوان پسر خدا به زمین آمده بود تا به مردم نشان دهد که خدا کیست و درباره او به آنها بیاموزد. پس از غسل تعمید عیسی، او به تنهایی به بیابان رفت. او تمام وقت خود را صرف دعا به خدا کرد، که درست مانند صحبت کردن با خدا درباره هر چیزی است که دوست دارید. او آنقدر مشغول دعا و لذت بردن از دوستی با خدا بود که حتی به مدت ۴۰ روز هیچ غذایی نخورد. وای! این مدت طولانی برای غذا نخوردن است. در پایان آن ۴۰ روز، البته او بسیار گرسنه بود. در آن زمان بود که شیطان فکر کرد: "عیسی حتماً از نخوردن احساس ضعف و بیماری می‌کند. شاید اکنون زمان خوبی برای تلاش برای وادار کردن او به گناه باشد." شیطان می‌دانست که خدا بسیار قوی‌تر از اوست، بنابراین می‌خواست وقتی عیسی از نخوردن ضعیف شده بود، به او برسد. آیا این منصفانه است؟ نه!! اما به یاد داشته باشید، شیطان حيله‌گر و بدجنس است. او به آنچه منصفانه است اهمیتی

می‌دهد. بنابراین شیطان نزد عیسی آمد و گفت: «اگر واقعاً خدا هستی، سنگ‌ها را به نان تبدیل کن. به این ترتیب می‌توانی چیزی برای خوردن داشته باشی.» شیطان سعی داشت عیسی را وادار به اطاعت از خود کند. عیسی گفت: «سخنان خدا از همه مهم‌تر است، نه نان.» شیطان دوباره تلاش کرد. او گفت: «باید با پریدن از ساختمان بلند و دیدن فرشتگانی که تو را نجات می‌دهند، به همه ثابت کنی که خدا هستی.» عیسی می‌دانست که قدرت عظیمش برای خودنمایی به مردم نیست، بنابراین از انجام آنچه شیطان گفته بود، خودداری کرد. شیطان یک ایده دیگر هم داشت. او گفت: «اگر فقط مرا پرستی، تمام پادشاهی‌های جهان را به تو می‌دهم.» چه؟! شیطان را پرستی؟ عیسی گفت: «از اینجا برو، شیطان! کلام خدا می‌گوید که فقط خدا را باید پرستید، نه هیچ چیز یا کس دیگری.» آیا تمام افراد دیگری را که در ابتدای کلاس در موردشان صحبت کردیم، به خاطر دارید؟ (آدم، حوا، دوستان نوح، قوم خدا) همه آنها وقتی شیطان آنها را وسوسه کرد، انتخاب اشتباهی کردند. عیسی انتخاب درستی کرد! او به ما نشان داد که می‌توان به شیطان نه گفت.

آیه حفظی



متی ۴:۴ - عیسی گفت، انسان باید طبق کلام خدا زندگی کند.

ستایش و پرستش



«شیطان یک روباه پیر حيله‌گر است»

شما می‌توانید آهنگ خودتان را با این کلمات بسازید:

شیطان یک روباه پیر حيله‌گر است! (قیافه بدجنسی به خود بگیرید).

دوست دارم او را بگیرم و در جعبه‌ای ببندازم. (با دستانتان شکل یک جعبه را رسم کنید)

در را قفل کنید (این حرکت را انجام دهید) و کلید را دور ببندازید (بیاندازیدش!)

به خاطر تمام آن حيله‌هایی که با من کرده است! (دست‌هایتان را روی کمرتان بگذارید، شکلک

درآورید!) (در حالی که می‌خوانید دست بزنید)

من از آنچه خدا می‌گوید اطاعت می‌کنم، از آنچه خدا می‌گوید اطاعت می‌کنم، از آنچه خدا می‌گوید

اطاعت می‌کنم، زیرا او ابتدا مرا دوست داشت.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «عیسی گفت» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «انسان باید طبق کلام خدا زندگی کند». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).



۴) درس را مرور کنید

کودکان پیش‌دبستانی باید بتوانند هر چند دقیقه یک بار حرکت کنند. به عنوان معلم کودکان خردسال، زمان کلاس خود را طوری برنامه‌ریزی کنید که شامل فعالیت‌های متنوعی باشد. زمان‌های «گوش دادن» را با بخش‌های فعال‌تر جایگزین کنید. هرچه دانش‌آموزان شما کوچک‌تر باشند، دامنه توجه آنها کوتاه‌تر خواهد بود. به طور کلی درست است که یک کودک می‌تواند به ازای هر سال از سن خود، ۱ دقیقه بی‌حرکت بنشیند و به چیزی گوش دهد. اگر کلاسی با کودکان چهار و پنج ساله دارید، می‌توانید انتظار داشته باشید که آنها حدود پنج دقیقه در هر بار گوش دهند. اگر احساس می‌کنید کلاس شما بی‌قرار شده است، آنها را به یک «استراحت کششی» کوتاه هدایت کنید. بگویید: «همه بایستید. حالا دستان خود را تا جایی که می‌توانید بالا ببرید. خم شوید و زمین را لمس کنید. ۲ بار بالا ببرید. برگردید. ۳ بار دست بزنید. بنشینید.» سپس مستقیماً به آنچه تدریس می‌کردید، برگردید.

یک بازی به نام «بلوک‌های ساختمانی» انجام دهید. یک کیسه پر از هر نوع بلوک بیابورید. آنها می‌توانند چوبی، پلاستیکی، مقوایی باشند، یا حتی می‌توانید خودتان آنها را بسازید. به بچه‌ها بگویید که قرار است ببینید برج خود را چقدر بلند می‌سازید. هر بلوک نمایانگر شخصی است که در داستان امروز به آن اشاره شده است. (عیسی، یحیی، شیطان، خدا، آدم، حوا، نوح، دوستان نوح، موسی، قوم خدا) هر بار که کودکی به شخصی فکر می‌کند، بلوک دیگری روی برج قرار دهید. ببینید چقدر می‌تواند بلند باشد. دوباره بازی کنید، این بار نام تمام اتفاقاتی که در داستان افتاده است را بگویید. مطمئن شوید که هر کودک فقط یک بخش کوچک از داستان را تعریف می‌کند. شما می‌خواهید یک برج بلند داشته باشید.



۵) درس را به کار بگیرید

حالا، دیدیم که عیسی با «نه» گفتن به وسوسه‌های شیطان، انتخاب درستی کرد. شیطان از چه راه‌هایی شما را به گناه وسوسه می‌کند؟ شاید لازم باشد با ارائه چند ایده، بچه‌ها را به شروع کار ترغیب کنید. (خودخواه بودن، اطاعت نکردن از مادر یا پدر، دروغ گفتن یا بدجنسی) چند مثال دیگر که کلاس شما ممکن است با آنها مشکل داشته باشد را انتخاب کنید. به بچه‌ها کمک کنید تا ببینند که حق انتخاب دارند که چه کاری انجام دهند. حتی اگر احساس کنند که می‌خواهند کار اشتباهی انجام دهند، می‌توانند درست عمل کنند، درست مانند عیسی.

دعا کنید و از خدا بخواهید که به همه ما کمک کند تا به وسوسه‌های شیطان «نه» بگوییم. از او به خاطر الگوی عیسی در مقاومت در برابر وسوسه‌های گناه تشکر کنید. از او به خاطر عشق و بخششش تشکر کنید.

داستان: شیطان عیسی را وسوسه کرد. عیسی گناه نکرد.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. برای مرور آیه حفظی، کلاس را به دو گروه تقسیم کنید. از یک گروه بخواهید آیه را بخواند، سپس از گروه دیگر. از آنها بخواهید آیه را ایستاده و سپس نشسته بخوانند. ببینید کدام روش را بهتر بیان می‌کنند.

برای مرور درس، اجازه دهید بچه‌ها بگویند که از غسل تعمید عیسی چه چیزی به خاطر دارند. (این اولین باری است که از زمان ۱۲ سالگی او در معبد، درباره عیسی نوشته شده است. او توسط یحیی غسل تعمید داده شد. او خدای پسر بود. در غسل تعمیدش، خدا از آسمان سخن گفت.) یک کاسه یا سبد پر از سنگ به کلاس بیاورید. سنگ‌ها را با پارچه‌ای بپوشانید، گویی سبد نان است. آن را تا بخشی از داستان که در مورد وسوسه صحبت می‌کنید، بپوشانید. پس از غسل تعمید عیسی، او برای دعا (صحبت با خدای پدر) بیرون رفت. آیا کسی به یاد دارد که او در طول ۴۰ روزی که با خدا صحبت می‌کرد، چه کاری انجام نداد؟ (خوردن). سعی کنید به بچه‌ها کمک کنید تا در مورد اینکه بدون غذا ماندن چگونه می‌بود، فکر کنند. بپرسید: «چند نفر از شما امروز چیزی خورده‌اید؟ آیا احتمالاً امشب قبل از خواب چیز دیگری خواهید خورد؟ فکر می‌کنید اگر یک روز کامل چیزی برای خوردن نداشته باشید چه احساسی خواهید داشت؟ روز بعد هم چیزی برای خوردن ندارید؟ و یک روز دیگر؟ اگر این کار را به مدت ۴۰ روز انجام دهید چه؟ بعد، اگر کسی یک سبد پر از نان تازه و خانگی برای شما بیاورد چه؟» سبدی را که آورده‌اید، هنوز با پارچه پوشانده شده است، نشان دهید. برای نان خوشمزه‌ای که ممکن است در سبد پیدا کنید، پیش‌بینی کنید! با یک نمایش دراماتیک، پارچه را کنار بزنید تا نشان دهید... سنگ! اوه نه! شما خیلی گرسنه هستید و فکر می‌کردید نان خواهید داشت، اما صبر کنید! چه می‌شد اگر می‌توانستید سنگ‌ها را به طرز جادویی به نان تبدیل کنید؟ وقتی شیطان عیسی را وسوسه کرد، اینگونه بود. اگرچه عیسی بسیار گرسنه بود، می‌دانست که چیزهایی مهم‌تر از نان وجود دارد - سخنان خدا. شیطان خیلی تلاش کرد تا عیسی را به گناه بکشانند، اما عیسی خداست، بنابراین هرگز آنچه شیطان می‌گفت را انجام نمی‌داد. حالا بیایید در مورد وسوسه‌های خودمان صحبت کنیم. شاید قبلاً به این فکر نکرده باشید، اما وقتی به انجام کاری اشتباه فکر می‌کنید، این شیطان است که شما را وسوسه می‌کند. اگر از او بخواهید، خدا به شما کمک می‌کند تا به وسوسه‌های شیطان «نه» بگویید. تا جایی که زمان اجازه می‌دهد، از بچه‌ها بخواهید موقعیت‌هایی را بازی کنند که ممکن است برای آنها وسوسه باشد. مثال‌ها: به اشتراک گذاشتن اسباب‌بازی‌ها یا وسوسه شدن برای امتناع خودخواهانه از به اشتراک گذاشتن، اطاعت از والدین یا وسوسه شدن برای انجام کاری که آنها می‌خواهند به جای اطاعت، راضی بودن به آنچه دارند یا برداشتن چیزی که متعلق به آنها نیست. در صورت تمایل می‌توانید موقعیت‌هایی را که برای دانش‌آموزانتان قابل اجرا است، اضافه کنید.

دعا کنید و از خدا به خاطر کمکش به ما در وسوسه گناه تشکر کنید. از خدا بخواهید که به ما کمک کند تا حتی در مواقع سخت، انتخاب درست را انجام دهیم. از او به خاطر عشق و بخششش تشکر کنید.

ماجراجویی ۳۱ و ۳۲: شیطان عیسی را وسوسه کرد. عیسی گناه نکرد.



ماجرای شماره ۳۳

متی ۲۲:۱۴-۲۷ و مرقس ۴:۳۵-۴۱

داستان: عیسی قدرت خود را هنگامی نشان داد که طوفانی را آرام کرد.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- دریای جلیل در واقع دریاچه‌ای است که حدوداً ۲۰۰ متر پایین‌تر از سطح دریا قرار دارد. این دریاچه توسط تپه‌ها و کوه‌ها احاطه شده است. این موقعیت اغلب باعث رعد و برق‌های شدید می‌شود.
- «آن سوی دریاچه» حدود شش مایل یا حدود ۹.۶۶ کیلومتر فاصله داشت. عمق آب حدود ۱۵۰-۲۰۰ فوت (۴۶-۶۱ متر) است.
- شاگردان عیسی ماهیگیران باتجربه‌ای بودند، اما وقتی این طوفان به پا شد، وحشت کردند.
- مرقس مجموعه‌ای از تمثیل‌ها و سپس مجموعه‌ای از کارهای عیسی را ثبت می‌کند. کارهای عیسی سخنان عیسی را تأیید می‌کرد. به جز چهار مورد استثنا، تمام معجزات عیسی قبل از مرقس ۸:۲۷ ثبت شده‌اند. این بخش از انجیل مرقس، قدرت عیسی بر طبیعت (۴:۳۵-۴۱)، تسخیر دیو (۵:۱-۲۰)، بیماری‌های جسمی ناعلاج (۵:۲۵-۳۴) و مرگ (۵:۲۱-۳۴) را نشان می‌دهد.
- پس از یک روز پرمشغله تعلیم، عیسی در عقب قایق خوابیده بود. دوازده حواری با او در قایق بودند. قایق‌های دیگر به آنها پیوستند.
- شاگردان او را «استاد» می‌نامیدند، اما تعالیم او را نپذیرفتند. شاگردان نمی‌فهمیدند که عیسی بر باد و امواج قدرت دارد. عیسی آنها را به خاطر «ترس بزدلانه‌شان» سرزنش کرد.
- پاسخ آنها به «این کیست؟» نشان داد که آنها هنوز نمی‌دانستند عیسی کیست. عیسی پاسخ داد: «آیا هنوز ایمان ندارید؟» این نشان می‌داد که او می‌دانست آنها هنوز قدرت و اقتدار او را درک نمی‌کنند.

۲) درس را شروع کنید



تصویری که با ماجراجویی
۳۳ و ۳۴ هماهنگ است را
می‌توان بعد از ماجراجویی ۳۴
پیدا کرد.

بیا بید به تمام دفعاتی که داستانی در مورد قدرت عظیم خدا شنیده‌ایم فکر کنیم. اگر فضا اجازه می‌دهد، از بچه‌ها بخواهید که دایره‌وار بنشینند. یک توپ کوچک که به اندازه کافی نرم باشد تا بتوان آن را فشار داد، بیاورید. به بچه‌ها بگویید که گاهی اوقات مردم توپی مانند این را فشار می‌دهند تا دستشان قوی‌تر شود. خدا هرگز نیازی به قوی‌تر شدن ندارد، زیرا او از قبل تمام قدرت جهان را دارد! کتاب مقدس می‌گوید که او اقیانوس‌ها را در دست خود نگه داشته است و حتی وزن زمین را می‌داند. اگر داستانی را که در مورد قدرت خدا می‌گوید به خاطر دارید، می‌توانید آن را تعریف کنید و نوبت شماست که این توپ را فشار دهید. توپ را به هر کودکی که درسی را به خاطر می‌آورد، بدهید و بگذارید آن را فشار دهد. تصاویر رنگ‌آمیزی از ماجراهای شماره ۱، ۲، ۶، ۹، ۱۱، ۱۳ را بیاورید تا به بچه‌ها نشان دهید که آیا در به خاطر سپردن برخی از داستان‌ها به کمی کمک نیاز دارند یا خیر.

اگر داستان خوبی در

مورد ترسیدن ندارید، می‌توانید داستان من را تعریف کنید!
اولین خاطره من مربوط به دو سالگی‌ام است. مجبور شدم چشمم را جراحی کنم. خاطره من مربوط به ترک بیمارستان است. البته هر دو چشمم باندپیچی شده بود و وقتی پدرم مرا از بیمارستان بیرون می‌برد، می‌توانستم صدای ماشین‌هایی را که در خیابان شلوغ رد می‌شدند بشنوم. لحظه‌ای از ترس و احساس خطر ماشین‌های در حال عبور را به یاد دارم. به همان سرعتی که آن ترس را احساس کردم، به یاد آوردم که پدرم مرا در آغوش گرفته است و فهمیدم که در امان هستم. دوست دارم این داستان را به اشتراک بگذارم زیرا به خوبی نشان می‌دهد که چگونه به یاد آوردن اینکه عیسی ما را نزدیک به قلب خود نگه می‌دارد، ترس را از بین می‌برد.

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



یکی از مواقعی را که واقعاً ترسیده بودید، برای کلاس شرح دهید. بگذارید کلاس مواقعی را که آنها نیز ترسیده بودند، به اشتراک بگذارد. به کلاس بگویید که این درس به ترس می‌پردازد. اما مهمتر از آن، به قدرت عیسی می‌پردازد. در این درس، درباره قدرت عیسی بیشتر خواهیم آموخت. عیسی تمام روز به گروه بزرگی از مردم درباره خدا آموزش می‌داد. احتمالاً هوا گرم بود و عیسی از ایستادن در آنجا و تدریس بسیار خسته شده بود. در پایان روز، او به دوستانش، که شاگردان او بودند گفت که سوار قایق شوند و به آن طرف دریاچه بروند. عیسی آنقدر خسته بود که به پشت قایق رفت و دراز کشید تا استراحت کند. خیلی زود خوابش برد. برخی از این مردان ماهیگیر بودند. این کار هر روز آنها قبل از شروع پیروی از عیسی بود.

بنابراین، آنها می‌دانستند که چگونه یک قایق را هدایت کنند، حتی در آب‌های متلاطم، جایی که امواج زیادی وجود دارد. اما در آن شب، طوفان بزرگی در حالی که آنها در وسط دریاچه بودند، رخ داد. امواج آنقدر بلند بودند که آنها می‌ترسیدند قایق غرق شود. آنها می‌ترسیدند که همه آنها در آب بمیرند! آنها به اطراف نگاه کردند تا عیسی را پیدا کنند و دیدند که او در خواب است. آنها او را بیدار کردند و پرسیدند: «عیسی، آیا برایت مهم نیست که همه ما در این طوفان غرق خواهیم شد؟» عیسی برخاست

و با طوفان صحبت کرد. چی؟ چطور کسی می‌تواند با طوفان صحبت کند؟ خب، عیسی آب را آفریده بود، بنابراین حتی آب هم از او اطاعت می‌کند! او گفت: «آرام باشید! ساکت باشید!» و درست همان لحظه، طوفان متوقف شد. سپس عیسی با شاگردان، صحبت کرد. از آنها پرسید: «چرا می‌ترسید؟ آیا باور ندارید که من از شما مراقبت خواهم کرد؟» شاگردانش هنوز در تلاش بودند تا بفهمند، بنابراین به یکدیگر گفتند: «این مرد کیست؟ حتی باد و امواج هم از او اطاعت می‌کنند!»

آیه حفظی



مرقس ۴:۴۰ - «چرا هراسانید؟ آیا به من اعتماد ندارید؟»

ستایش و پرستش



«خدا خیلی خوبه.»

اگر آهنگ این آهنگ را نمی‌دانید، می‌توانید آهنگ خودتان را بسازید یا از آهنگ دیگری که با کلمات آن هماهنگ است استفاده کنید. توجه داشته باشید که دو بیت جدید برای این درس وجود دارد.

خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه. خدا خیلی خوبه، او با من خیلی خوبه.

او به من اهمیت می‌دهد. او به من اهمیت می‌دهد. او به من اهمیت می‌دهد، او با من خیلی خوبه.

او طوفان را آرام می‌کند. او طوفان را آرام می‌کند. او طوفان را آرام می‌کند، او با من خیلی خوبه.

من او را خیلی دوست دارم، من او را خیلی دوست دارم. من او را خیلی دوست دارم، او با من خیلی خوب است.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/eg3bvbDVUTg>.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت تو است (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «چرا می‌ترسی» (هنگام گفتن این جمله به خودت اشاره کن، سپس آنها این جمله را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) سپس، «به من اعتماد نداری؟» بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید. (نوبت من، نوبت تو)

(۴) درس را مرور کنید



یک «مرور بلوک‌های ساختمانی» انجام دهید. ببینید کلاس شما چند مثال از درس‌های قبلی در مورد زمان‌هایی که خدا/عیسی قدرت عظیم خود را نشان داده است، به یاد می‌آورد. برای هر مورد نام برده شده، یک بلوک دیگر روی برج خود قرار دهید.

کودکان پیش‌دبستانی

این حس را در خود پرورش می‌دهند که خدا بسیار خاص و واقعی است، نه اینکه تظاهر کند. به همین دلیل، به کودکان کمک کنید تا به او اعتماد کنند، درست مانند گوسفندی که به چوپان اعتماد می‌کند. مراقب باشید که فقط از مثال‌هایی در مورد اعتماد به خدا استفاده نکنید، درست مانند اعتمادی که به والدین خود دارید. نسبت به کودکانی که از خانواده‌های از هم پاشیده می‌آیند یا والدین مهربانی ندارند، حساس باشید.

مهم‌تر از همه، به کودکان بگویید که خدا آنها را دوست دارد و از آنها مراقبت می‌کند. حتی اگر مردم گاهی اوقات ما را ناامید کنند، خدا همیشه ما را دوست خواهد داشت و از ما مراقبت خواهد کرد.

(۵) درس را به کار بگیرید



چه چیزهایی باعث ترس شما می‌شوند؟ بگذارید چند کودک پاسخ دهند. چه چیزی می‌تواند باعث شود کمتر بترسید؟ (با دانستن اینکه عیسی با شما خواهد بود) به یاد داشته باشید که در داستان امروز کتاب مقدس، عیسی اجازه داد شاگردانش در طوفان خطرناک قرار بگیرند گاهی اوقات چیزهایی در زندگی ما وجود دارد که ما را می‌ترساند. اما به یاد داشته باشید، عیسی درست در کنار آنها در قایق بود. او با شما نیز خواهد بود، حتی اگر چیزهای ترسناکی در زندگی خود داشته باشید. آیا داستانی را که قبلاً در مورد پادشاه داوود داشتیم به خاطر دارید؟ او آهنگ‌های زیادی در مورد خدا نوشت که مردم هنگام پرستش خدا با هم می‌خواندند. آنها در کتاب مقدس مزامیر نامیده می‌شوند. یکی از مزامیر داوود می‌گوید: "وقتی می‌ترسم، به تو، ای خدا، اعتماد خواهم کرد." (مزمو ۵۶: ۳) چگونه داوود می‌توانست وقتی می‌ترسد به خدا اعتماد کند؟ او خدا را با تمام وجودش دوست داشت، و بنابراین طبیعتاً به او اعتماد داشت. وقتی به همه کارهای شگفت‌انگیزی که خدا انجام داده است و قدرت عظیم او فکر می‌کنید، باعث می‌شود که بخواهید او را بیشتر و بیشتر دوست داشته باشید. هر چه بیشتر او را دوست داشته باشید، بیشتر به او اعتماد خواهید کرد.

دعا کنید و از خدا تشکر کنید که او همیشه با ماست، حتی در لحظات ترسناک زندگی. از خدا بخواهید که به ما کمک کند تا به او اعتماد کنیم. از او به خاطر داستان‌های فراوانی که در کتاب مقدس به ما داده شده است و به ما اجازه می‌دهد قدرت عظیم و وعده‌های خدا را ببینیم، تشکر کنید.

داستان: عیسی قدرت خود را هنگامی نشان داد که طوفانی را آرام کرد.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. پس از مرور کلی آیه، از کسی بپرسید که آیا مایل است خودش آن را بگوید. به داوطلبان اجازه دهید تلاش کنند. از تلاش‌ها قدردانی کنید، حتی اگر کامل نباشد.

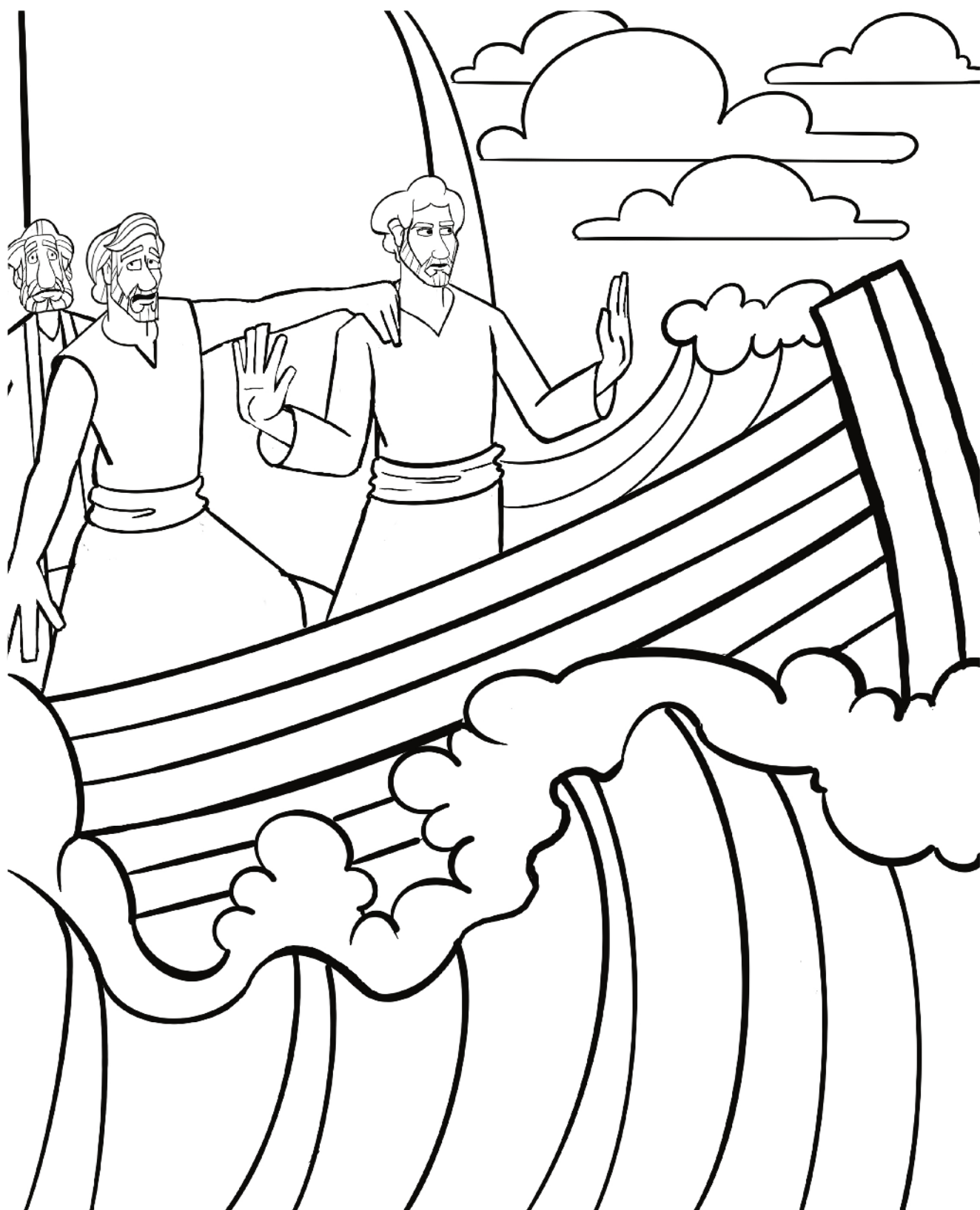
این یک داستان عالی برای اجرای یک نمایش است. نقش‌هایی را برای جمعیت و شاگردان تعیین کنید. از یک رهبر بخواهید نقش عیسی را بازی کند. در اینجا چند پیشنهاد برای راهنمایی کودکان در طول نمایش داستانی ارائه شده است. با جمعیت و شاگردان شروع کنید که روی تپه‌ای نشسته و به آموزه‌های عیسی گوش می‌دهند. سپس جمعیت می‌تواند اتفاقات را در قایق تماشا کنند. منطقه‌ای را به عنوان قایق تعیین کنید. عیسی سوار قایق می‌شود و دراز می‌کشد تا بخواهد. از شاگردان بخواهید که سوار قایق شوند و شروع به پارو زدن کنند. بعد از اینکه چند دقیقه پارو زدند، متوجه می‌شوند که امواج در حال متلاطم شدن هستند. به آنها کمک کنید تا طوفان پیش رو را ببینند! به آنها نشان دهید که چگونه ترس خود را نشان دهند در حالی که سعی می‌کنند از غرق شدن قایق جلوگیری کنند. شاید آنها با یکدیگر صحبت کرده باشند و سعی کرده باشند تصمیم بگیرند که چگونه قایق را با خیال راحت به ساحل برسانند. از «شاگردان» بخواهید که از یک طرف به طرف دیگر خم شوند، گویی در یک قایق هستند.

سرانجام، در اوج ناامیدی، آنها به دنبال عیسی می‌گردند. به نظر می‌رسد که از او عصبانی هستند و او را متهم می‌کنند که اهمیتی نمی‌دهد که در شرف غرق شدن هستند. عیسی بلند می‌شود و طوفان را سرزنش می‌کند. او می‌گوید: «ای امواج، ساکت شو. ای باد، آرام باش.» بلافاصله طوفان فروکش می‌کند. سپس عیسی با شاگردان صحبت می‌کند. او می‌گوید: «چرا ترسیدید؟ آیا به من اعتماد نداشتید؟» این درسی است که می‌خواهید فرزندان یاد بگیرند: وقتی به عیسی اعتماد دارید که با شما باشد، حتی اگر در شرایط سختی هستید، نیازی به ترس ندارید. داستان من در مورد ترک بیمارستان را به خاطر دارید؟ ماشین‌ها هنوز آنجا بودند. خطر واقعی بود، اما من به یاد آوردم که چه کسی مرا در آغوش گرفته است و می‌دانستم که در امان هستم. اشعیا ۴۰:۱۱ می‌گوید: «او بره‌ها را در آغوش خود حمل می‌کند و آنها را نزدیک قلب خود نگه می‌دارد.» در صورت امکان، تصویری از چوپانی را نشان دهید که بره‌ای را در آغوش دارد. به بچه‌ها بگویید: «دفعه بعد که از چیزی ترسیدید، خودتان را بره کوچک و چوپان را عیسی مسیح بدانید. حتی اگر گاهی اوقات اتفاقات سختی رخ دهد، عیسی همیشه با شماست، درست همانطور که در طوفان با شاگردان بود.»

فعالیت: بازی‌ای به نام «خدا مهربان است، خدا قوی است» انجام دهید. برای این بازی به ۲ برگ کاغذ سفید و تصاویر رنگ‌آمیزی از تمام درس‌های قبلی نیاز دارید. روی یکی از کاغذهای سفید کلمه **قوی** را بنویسید. روی کاغذ دیگر کلمه **ملايم** را بنویسید. این ۲ علامت را در ۲ جای مختلف از فضای آموزشی خود قرار دهید. یکی از تصاویر رنگ‌آمیزی را به هر کودک بدهید. هر بار یکی از کودکان تصویر خود را بالا نگه دارد. از کلاس بخواهید تصمیم بگیرد که آیا هر تصویر قدرت خدا را نشان می‌دهد یا **ملايمت** او را. برخی از درس‌ها هر دو را نشان می‌دهند! کودکی که آن تصویر را در دست دارد، می‌رود و نزدیک کاغذی که با عنوان **قوی** یا **ملايم** مشخص شده است، می‌ایستد. با کودکان در مورد شخصیت خدا صحبت کنید. او هم قوی است و هم ملايم.

دعا کنید و از خدا به خاطر قدرت عظیمش، در شرایط مختلف آب و هوایی، تشکر کنید. از او به خاطر اینکه همیشه با ماست، تشکر کنید. از خدا بخواهید که به هر فرد در کلاس کمک کند تا به او اعتماد کند.

ماجرایوی ۳۳ و ۳۴: عیسی قدرت خود را هنگامی که طوفانی را آرام کرد، نشان داد.



داستان فیلم: عیسی مرد نابینایی را شفا داد.



۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)

- اشعیا پیشگویی کرد که مسیح چشمان نابینایان را باز خواهد کرد (اشعیا ۴۲: ۷). در یوحنا فصل ۸، عیسی خود را «نور جهان» اعلام کرد. این شفا مهم است زیرا عیسی نور را به چشمان این مرد آورد.
- شاگردان یک مشکل الهیاتی داشتند. آنها معتقد بودند که همه رنج‌ها ناشی از گناه است. آنها اینطور فکر می‌کردند که یا این مرد در رَجَم مادرش به گناه آلوده شده است یا والدینش قبلاً گناهی کرده‌اند. عیسی توضیح داد که هیچ‌کدام گناه نکرده‌اند. نابینایی جسمی مرد ناشی از گناه نبود.
- «روز» به معنای زمانی بود که عیسی برای انجام اراده پدر اختصاص داده بود. «شب» محدودیت زمانی تعیین شده برای انجام اراده پدر توسط عیسی است. در این مورد، مرگ قریب‌الوقوع عیسی بود که «شب» محسوب می‌شد.
- وقتی عیسی گِل، گلی که با بزاق دهان درست شده بود، را روی چشمان مرد گذاشت، ممکن است به دیگران یادآوری کرده باشد که انسان از خاک زمین ساخته شده است. عیسی احتمالاً از گِل به عنوان کمکی برای تقویت ایمان مرد استفاده کرد، نه به عنوان دارو. از آنجا، مرد به حوض سیلوآم در ضلع جنوب غربی اورشلیم رفت. در این حوض، مرد بینایی کامل خود را به دست آورد.
- فریسیان احساس کردند که عیسی با شفا دادن در آن روز خاص، سبت را نقض کرده است. آنها حتی عیسی را به گناهکار بودن متهم کردند.
- فریسیان در مورد عیسی دچار اختلاف نظر شدند. مرد شفا یافته فکر می‌کرد که عیسی یک پیامبر است. والدین مرد از ارائه هرگونه پاسخی در مورد درمان یا شفادهنده می‌ترسیدند.
- فریسیان به ایمان مرد، خانواده مرد حمله کردند و او را مورد ناسزا قرار دادند.

(۲) درس را شروع کنید



از بچه‌ها بپرسید: «مردم چه کسانی را بسیار مهم می‌دانند؟» اجازه بدهید پاسخ دهند اما آماده باشید که چند پیشنهاد نیز ارائه دهید. برخی از پاسخ‌های احتمالی عبارتند از رهبران سیاسی، افراد ثروتمند، افراد با اقتدار بالا، افراد مشهور. چه چیزی یک فرد را برای خدا مهم می‌کند؟ هیچ یک از این موارد! خدا همه مردم را دوست دارد زیرا هر فردی بعنوان دوست خاص او آفریده شده است.

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویند



روزی عیسی و دوستانش، شاگردان، در شهری قدم می‌زدند. به مردی نابینا رسیدند که کنار جاده نشسته بود. وقتی کسی نمی‌تواند ببیند، به او نابینا می‌گویند. چون آن مرد نابینا بود، هیچ‌کس نمی‌خواست او برایشان کار کند. کارهای زیادی برای او سخت بود. او هیچ راهی برای کسب درآمد نداشت، بنابراین کنار جاده نشست تا ببیند آیا کسی به او یک یا دو لقمه غذا می‌دهد. عیسی می‌خواست چیزی بسیار بهتر از غذا به مرد نابینا بدهد. می‌توانید حدس بزنید آن چه بود؟ عیسی می‌خواست به مرد نابینا توانایی دیدن بدهد! آیا عیسی پزشکی بود که می‌توانست داروی خاصی به او بدهد؟ نه، عیسی خدا بود! خدای واحد حقیقی. چون او همه چیز را خلق کرد، حتی چشمان مردم را، می‌توانست آنها را بینا کند. اما عیسی می‌خواست بداند که آیا آن مرد ابتدا از خدا اطاعت می‌کند یا نه، بنابراین عیسی مخلوطی از گل درست کرد، آن را روی چشمان مرد گذاشت و به او گفت که برو و چشمان خود را در استخري در همان نزدیکی بشوید. آیا آن مرد اطاعت می‌کرد؟ بله!! او حتماً می‌دانست که عیسی بسیار خاص است، زیرا به گفته‌های عیسی اعتماد داشت و دقیقاً از او اطاعت کرد. به محض اینکه گل را از چشمانش شست، همانطور که عیسی به او گفته بود، توانست ببیند! بیایید همه برای یک دقیقه چشمان خود را ببوشانیم. داشتن چشمانی که هرگز نمی‌توانند چیزی ببینند، بسیار سخت خواهد بود. دنیای شما همیشه تاریک و بدون نور خواهد بود. کتاب مقدس به ما می‌گوید که این مرد از همان روز اول تولدش، تمام عمر نابینا بوده است. وقتی از نابینایی خود شفا یافت، البته می‌خواست خبر بزرگ را به همه بگوید! او مطمئناً فکر می‌کرد که همه از اینکه او می‌تواند ببیند خوشحال خواهند شد! بیشتر مردم برای او بسیار خوشحال بودند، اما افرادی هم بودند که عیسی را دوست نداشتند، زیرا او همیشه آنها را از گناه زندگی‌شان آگاه می‌کرد. این افراد می‌گفتند که عیسی

تصویری که با
ماجرای جویی ۳۵ و ۳۶ هماهنگ
است را می‌توانید بعد از
ماجرای جویی ۳۶ پیدا کنید.

همانطور که بچه‌ها مشغول
رنگ آمیزی تصویر هستند، با
آنها در مورد آنچه رنگ می‌کنند
صحبت کنید. از آنها در مورد
تصویر سوال بپرسید. این زمان
بسیار خوبی برای تقویت آنچه
آموزش می‌دهید است، نه فقط
یک فعالیت بی‌معنی.

همانطور که این بخش
از داستان را تعریف می‌کنید،
واهمود کنید که شما آن مرد
نابینا هستید. بنشینید، التماس
کنید، با عیسی ملاقات کنید، گل
را برای چشمانتان بپذیرید، به
قسمت دیگری از اتاق بروید
تا نمادی از استخر باشد و گل
را از چشمانتان بشوید. سعی
کنید شگفتی و شادی ناشی از
توانایی دیدن برای اولین بار در
زندگی‌تان را تصور کنید!!

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «عیسی گفت» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «من نور هستم». بعد از چند بار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

ستایش و پرستش

از آنجایی که ریتم آهنگ و کلمات در ابتدا به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند، اگر به زبان دیگری تدریس می‌کنید، به احتمال زیاد باید کلمات را تغییر دهید تا با ریتم آهنگ مطابقت داشته باشند. ایده دیگر این است که یک آهنگ کاملاً متفاوت انتخاب کنید و آهنگ‌های خودتان را بسازید!

نباید به این مرد کمک می‌کرد، زیرا این روز، روزی بود که آنها معمولاً برای پرستش خدا با هم جمع می‌شدند. عیسی می‌دانست که کمک به کسی مهم‌تر از پیروی از تمام قوانینی است که این افراد وضع کرده بودند. عیسی از کاری که انجام داده بود پشیمان نبود، زیرا این کار درست بود، حتی اگر برخی دیگر آن را دوست نداشتند. فقط خدا می‌توانست یک نابینا را بینا کند! عیسی خدای واحد حقیقی است و او این را در آن روز دوباره ثابت کرد. عیسی گفت: «همانطور که این مرد قبلاً دنیایی از تاریکی داشت، من به او نور داده‌ام تا بتواند ببیند.»

آیه حفظی



یوحنا ۸:۱۲ - عیسی گفت: «من نور جهان هستم.»

ستایش و پرستش



«سرود مرد نابینا» با آهنگ «ستاره کوچولو چشمک بزن»

من نابینا بودم، نمی‌توانستم ببینم. با درماندگی التماس غذا می‌کردم.

روزی عیسی به سراغم آمد، تاریکی را از من دور کرد.

اکنون من در نور زندگی می‌کنم و راه می‌روم، عیسی همه چیز را درست کرده است.

اگر مایل به شنیدن نسخه نمایشی این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/yCjJyiqpAuU>

(۴) درس را مرور کنید



یک بازی به نام «شست‌ها بالا» انجام دهید

درباره داستان امروز کتاب مقدس جمله‌ای بگویید. به بچه‌ها بگویید اگر واقعیت دارد «شست‌ها بالا» و اگر درست نیست «شست‌ها پایین» را نشان دهند. اگر درست نیست، یکی از بچه‌ها را انتخاب کنید تا به همه بگوید که برای درست بودن آن جمله چه باید گفت. سپس جمله درست را برای «شست‌ها بالا» تکرار کنید.

۱. داستان درباره مردی بود که نمی‌توانست چیزی بشنود. (انگشت شست به پایین) مرد نمی‌توانست چیزی ببیند. (انگشت شست به بالا)
۲. عیسی آن مرد را دوست نداشت چون نابینا بود. (انگشت شست به پایین) عیسی همه را دوست دارد! (انگشت شست به بالا)
۳. عیسی گِل روی چشمان مرد گذاشت. (انگشت شست به بالا)
۴. عیسی به مرد گفت که به خانه برود و با گِل روی چشمانش بخوابد. (انگشت شست به پایین) به او گفته شد که گِل را در استخری در همان نزدیکی بشوید. (انگشت شست به بالا)
۵. فقط خدای یگانه حقیقی می‌تواند بدون هیچ دارویی، بینایی را به کسی بازگرداند. (انگشت شست به بالا)



۵) درس را به کار بگیرید

وقتی برای دانش‌آموزانتان دعا می‌کنید، از خدا بخواهید که «چشمان قلبشان را باز کند». دعا بخش مهمی از خدمت شما به کودکانی است که خداوند به شما سپرده است. شما ممکن است تنها کسی در تمام دنیا باشید که مرتباً برای آنها دعا می‌کنید. تنها ابدیت تفاوتی را که در زندگی این جوانان ایجاد می‌کند، آشکار خواهد کرد!

کودکان پیش‌دبستانی از شنیدن (و تکرار) داستان‌های مورد علاقه‌شان از کتاب مقدس بارها و بارها لذت می‌برند. وقتی کودکی زودتر به کلاس می‌رسد، از او بخواهید داستان مورد علاقه‌اش از کتاب مقدس را برای شما تعریف کند. ممکن است از اینکه برخی از آنها چقدر جزئیات را می‌توانند به خاطر بسپارند، شگفت‌زده شوید. همچنین ممکن است از شنیدن آنچه که آنها فکر می‌کردند شما می‌گویید، شگفت‌زده شوید!

بیایید به داستانی که همین الان شنیدیم فکر کنیم. عیسی نمونه‌ی بسیار خوبی از چگونگی دوست داشتن همه مردم به ما داد، مهم نیست که آنها دقیقاً مثل ما باشند یا به نوعی متفاوت باشند. مرد این داستان چه تفاوتی داشت؟ (او نابینا بود.) آیا عیسی مرد نابینا را نادیده گرفت چون مشکلی داشت؟ نه! عیسی می‌دانست که می‌تواند با قدرت عظیم خود نابینایی را از بین ببرد. اما شما چطور؟ ممکن است شما مشکلی با چشمانتان نداشته باشید، اما همه ما یک مشکل حتی بزرگتر از آن داریم. این مشکل گناه است. هر کسی که تا به حال متولد شده است (به جز عیسی) مشکل بزرگی با گناه دارد. می‌بینید، همه ما کارهای اشتباهی انجام می‌دهیم. چه کسی می‌تواند ما را به خاطر کارهای اشتباهی که انجام می‌دهیم ببخشد؟ فقط عیسی. و می‌دانید چیست؟ او هر کسی را که از او بخواهد، خواهد بخشید، مهم نیست که شما چه کسی باشید.

دعا کنید و از خدا به خاطر عشق عظیمش به همه مردم تشکر کنید. از او به خاطر شفقت و قدرتی که برای شفای مرد نابینا نشان داد، تشکر کنید. بیش از همه، از او به خاطر آمدن از آسمان به زمین برای نجات ما از گناهانمان تشکر کنید.

داستان فیلم: عیسی مرد نابینایی را شفا داد.

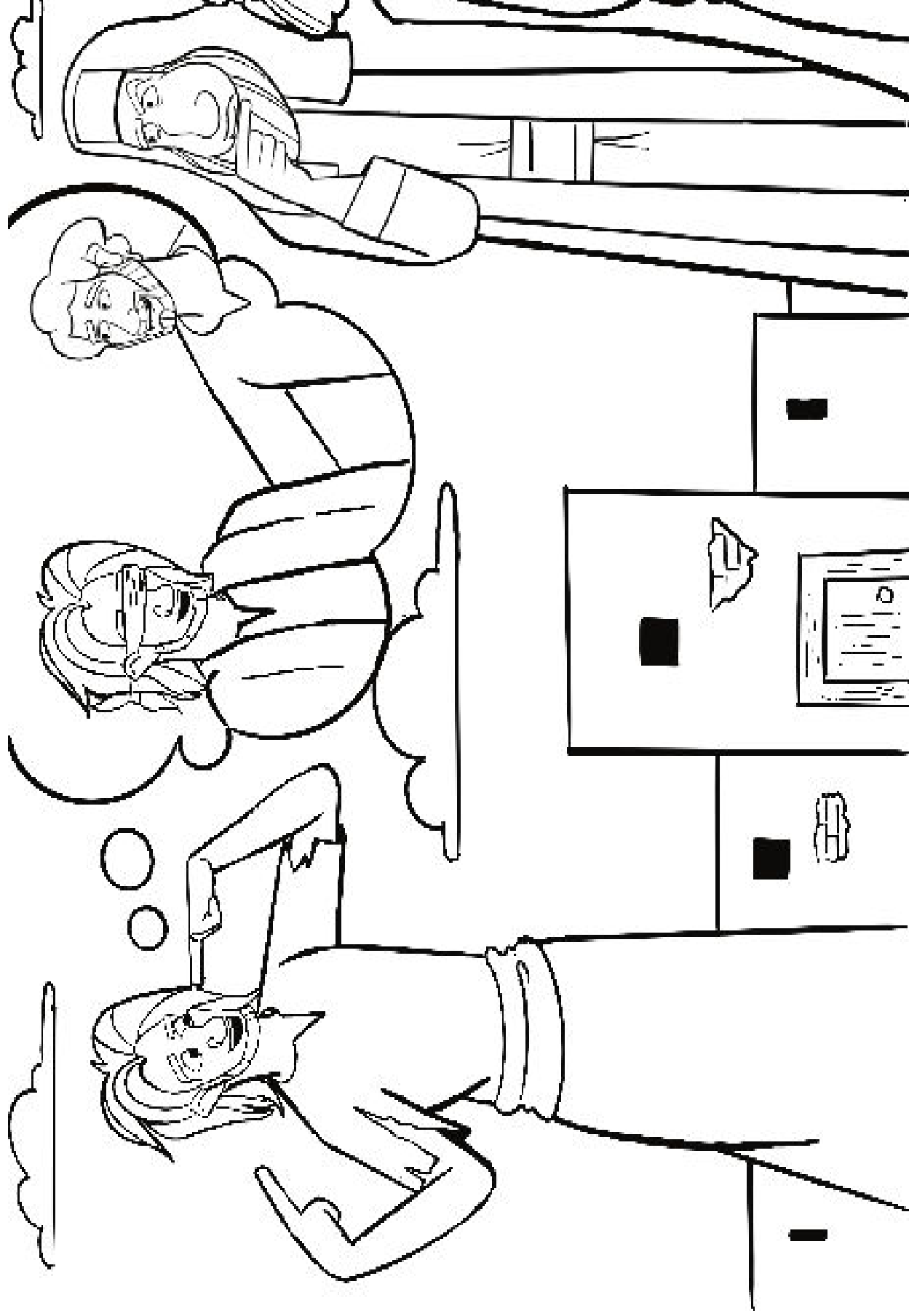
با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. برای مرور آیه حفظی، هر بار که آیه را می‌گویید از صداهای مختلف استفاده کنید. به بچه‌ها بگویید که با دقت به نحوه‌ی بیان شما گوش دهند، سپس سعی کنند خودشان آن را تطبیق دهند. ابتدا آن را به آرامی زمزمه کنید، سپس از صدای معمولی و در ادامه از صدای قوی (از فریاد زدن خودداری کنید). سعی کنید از صدای آواز خواندن استفاده کنید یا هر کلمه را به سبکی کوتاه و جدا از هم بیان کنید. از خلاقیت خود برای ارائه ایده‌های بیشتر استفاده کنید.

بگذارید بچه‌ها در تعریف دوباره داستان مرد نابینا به شما کمک کنند. وقتی مرور داستان را تمام کردید، فعالیت زیر را انجام دهید. یک نقشه از جهان یا کشور خود بیاورید. اگر نمی‌توانید نقشه‌ای برای استفاده بیاورید، نقشه را روی یک تکه کاغذ بزرگ بکشید. چند تکه کوچک کاغذ یا پارچه قرمز را از قبل آماده کنید. مقداری نوار چسب یا چسب دیگر داشته باشید تا بتوانید آنها را روی نقشه قرار دهید. یکی از تکه‌های قرمز را به شکل قلب و بسیار بزرگتر از بقیه درست کنید. به بچه‌ها بگویید همانطور که مرد نابینا مشکلی داشت، افراد زیادی در دنیای ما وجود دارند که به نوعی آسیب می‌بینند. برخی غذا برای خوردن ندارند، برخی بیمار هستند، برخی در مکانی زندگی می‌کنند که همیشه جنگ و دعوا وجود دارد. همانطور که به هر مشکل اشاره می‌کنید، یک تکه پارچه یا کاغذ قرمز را در جایی روی نقشه قرار دهید. دنیای ما به دلیل گناه این مشکلات را دارد. قلب بزرگ قرمز را در وسط نقشه قرار دهید. گناه همه چیز را خراب می‌کند! درست همانطور که مرد داستان به دلیل نابینایی در دنیایی از تاریکی زندگی می‌کرد، افرادی که به خدای واحد حقیقی ایمان ندارند، در نوع دیگری از تاریکی قرار دارند. آنها حتی نمی‌دانند چرا در درون خود احساس غم و پوچی می‌کنند. دیدن افرادی که آسیب دیده‌اند، عیسی را غمگین می‌کند. همانطور که عیسی مرد نابینا را دوست داشت، او امروز نیز همه افراد جهان را دوست دارد. او آمد تا هر کسی را که به او ایمان بیاورد، نجات دهد.

چگونه می‌توانید به کسی که به عشق نیاز دارد عشق بورزید؟ اگر کسی را دیدید که گرسنه است، از پدر یا مادرتان بپرسید که آیا می‌توانید کمی غذا با او تقسیم کنید. هنگام گفتن این جمله، یکی از نقاط قرمز را بردارید. اگر دوستان در حال بازی است و زمین می‌خورد، می‌توانید به او کمک کنید تا بلند شود. یک نقطه قرمز دیگر را بردارید. اگر کسی تا به حال در مورد عشق خدا چیزی نشنیده است، می‌توانید برخی از داستان‌های کتاب مقدس را که آموخته‌اید برای او تعریف کنید. یک نقطه دیگر را بردارید. او می‌خواهد هر یک از ما با مهربانی مانند عیسی، عشق مسیحایی را به همه منتقل کنیم. از بچه‌ها بپرسید که آیا کسی را می‌شناسند که به نوعی آسیب دیده است. نام و نیازهای افرادی را که نگران‌شان هستند، بنویسید.

دعا کنید و از خداوند به خاطر قدرت عظیمش که می‌تواند یک نابینا را بینا کند، سپاسگزاری کنید. از او به خاطر عشق عظیمش به همه مردم تشکر کنید. برای درخواست‌هایی که در کلاس مطرح شد دعا کنید. به یاد داشته باشید که در روزها و هفته‌های آینده از بچه‌ها بپرسید که حال شخصی که برایش دعا کرده‌اید چگونه است. همچنان برای نیازهای دانش‌آموزان و کسانی که دوستانشان دارند دعا کنید.

ماجرای جوی ۳۵ و ۳۶: عیسی مرد نابینایی را شفا داد.



خلاصه داستان: عیسی پسر نافرمان و برادر خودخواهش را بخشید.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- داستان «پسر ولخرج - گمشده» در واقع داستانی درباره دو پسر است. یکی گناهکار بود و دیگری پارسایی خاص خود را داشت. بدترین گناهکاران خود را در پسر «نفرت‌انگیز» و بهترین گناهکاران خود را در پسر «صالح» می‌دیدند. هر دو به توبه و بخشش نیاز داشتند.
- پسر کوچکتر، تمایلات طبیعی ما را به سوی یک زندگی گناه‌آلود و خودپسندانه نشان می‌دهد. برادر بزرگتر، زندگی خودپسندانه و کسانی را که خود را شایسته‌تر می‌دانند، به تصویر می‌کشد.
- وقتی پسر کوچکتر پولش تمام شد، به کار با خوک‌ها پرداخت. یهودیان فکر می‌کردند خوک‌ها آنها را نجس می‌کنند و حتی به آنها دست هم نمی‌زدند. بنابراین، وقتی پسر کوچکتر از خوک‌ها مراقبت می‌کرد، این نشان می‌داد که او به نقطه بسیار پایینی در زندگی خود رسیده است. به عنوان یک یهودی، او نمی‌توانست از آنچه که بود، پایین‌تر بیاید.
- پسر کوچکتر پولش تمام شد، به خود آمد، با توبه به نزد پدرش بازگشت و کاملاً انتظار داشت که وقتی نزد پدرش برمی‌گردد، به عنوان خدمتکار استخدام شود. «پدر» حداقل دوازده بار ذکر شده است و شخصیت اصلی این متن است.
- برادر بزرگتر در استقبال از برادرش مشکل زیادی داشت. با این حال، پدر، سرشار از دلسوزی بود و کاملاً از بازگشت پسرش استقبال کرد. او حتی برای پسر کوچکترش ضیافت بزرگی ترتیب داد.
- همچنین بطور مثال در داستان باجگیر و فریسی هم هدف داستان این بود که هیچ کس نباید به عدالت خود اعتماد کند و هیچ کس نباید دیگران را تحقیر کند. خدا از گناهکار توبه کننده، صرف نظر از موقعیت آنها در زندگی، استقبال می‌کند. خدا معیار عدالت است.

(۲) درس را شروع کنید



تصویری که با
ماجرای جوی ۳۷ و ۳۸ هماهنگ
است را می‌توانید بعد از
ماجرای جوی ۳۸ پیدا کنید.

به یاد داشته باشید که
هنگام تدریس یک داستان کتاب
مقدس، همیشه کتاب مقدس
خود را در معرض دید قرار
دهید. به عنوان یک فعالیت
سرگرم کننده، مکانی را که
داستان کتاب مقدس امروز در
آن قرار دارد، نشانه گذاری کنید
(برای این درس، لوقا ۱۵: ۱۱-
۳۲). آهنگ ضبط شده امروز را
پخش کنید و از بچه‌ها بخواهید
کتاب مقدس بسته شما را یکی
یکی در کلاس بچرخانند. در یک
نقطه، موسیقی را متوقف کنید
و هر کسی که در آن لحظه
کتاب مقدس را در دست دارد،
می‌تواند آن را در مکان نشانه
گذاری شده باز کند و آن را برای
معلم بیاورد.

بیا به یک سفر خیالی برویم. وانمود می‌کنیم که تو و یکی از دوستانت به خانه‌تان می‌روید. ما به خانه شما می‌رویم چون مادران گفته که می‌توانید شنبه یکی از دوستانتان را دعوت کنید تا تمام بعدازظهر با هم بازی کنید. شما تمام هفته از این ماجراجویی هیجان‌زده بوده‌اید. فقط به آن فکر کنید؛ می‌توانید هر بازی ای که می‌خواهید با دوستان انجام دهید. می‌توانید با هم با توپتان بازی کنید، یا با بلوک‌ها خانه‌سازی کنید، یا با عروسک‌هایتان بازی کنید. برای اینکه بعدازظهر را خاص‌تر کنید، مادران در حال پختن میان وعده مورد علاقه‌تان است. میان وعده مورد علاقه شما چیست؟ شاید او در حال درست کردن کلوچه باشد. وانمود کنید که در حین بازی با دوستان، بوی کلوچه‌ها را از آشپزخانه حس می‌کنید. مادران وارد اتاقی می‌شود که در آن بازی می‌کنید و به شما می‌گوید: من حدود ۱۰ دقیقه به خانه همسایه بغلی می‌روم. تا وقتی که من برگشتم، هیچ کلوچه‌ای نخورید. به محض اینکه او می‌رود، دوستان می‌گویند: «بیا یک کلوچه را امتحان کنیم. اگر فقط ۲ کلوچه کم باشد، مادران متوجه نمی‌شود.» شما واقعاً نمی‌خواهید نافرمانی کنید، اما به هر حال تصمیم می‌گیرید کاری را که دوستان گفته است انجام دهید. همین که دستتان را دراز می‌کنید تا کلوچه‌ای بردارید، در باز می‌شود و مادران آنجاست! اوه نه! او شما را در حال برداشتن کلوچه از بشقاب می‌بیند و می‌توانید ناامیدی را در چهره‌اش ببینید. «چرا از من نافرمانی کردی؟ من همه این کارها را برای لذت بردن تو انجام دادم، اما تو حتی چند دقیقه هم صبر نکردی، همانطور که به تو گفته بودم.» حالا چه احساسی داری؟ (غمگین، ترسیده، گناهکار)

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویند



داستان امروز کتاب مقدس ما درباره مرد جوانی است که کارهای بدی انجام داد که باعث شد احساس غم، ترس و گناه زیادی کند. همه چیز از ابتدا این‌طور نبود. او در خانواده‌ای بزرگ شد که پول زیادی داشتند. پدرش مزرعه بزرگی داشت که افراد زیادی برای کار می‌کردند. آن پدر دو پسر داشت که در مزرعه به آنها کمک می‌کردند. آنها همیشه غذای زیادی برای خوردن داشتند. وقتی پدرشان چیزهای اضافی مزرعه را که خانواده به آن نیاز نداشت می‌فروخت، آنها پول داشتند تا به کارگران پول بدهند. آنها حتی آنقدر پول داشتند تا هر چیز دیگری را که نیاز داشتند یا می‌خواستند بخرند. روزی وقتی دو پسر بزرگ شدند، پسر کوچکتر نزد پدرش آمد و این را گفت: «وقتی تو بمیری، تمام پول این مزرعه بین

من و برادرم تقسیم می‌شود. من می‌خواهم سهم خودم از آن پول را الان داشته باشم!» چی؟ این حرف خیلی بی‌رحمانه‌ای بود. پدرش خیلی ناراحت بود، اما پول را به پسرش داد. حالا او فقط یک پسر داشت که در مزرعه به او کمک کند. پسر کوچکتر به یک کشور دوردست رفت. او تمام پولی را که به او داده شده بود هدر داد. وقتی پول تمام شد، حتی چیزی برای خوردن هم نداشت. او برای کار نزد یک کشاورز در آن کشور رفت، اما آنقدر فقیر بود که حتی آرزو می‌کرد می‌توانست مقداری از غذایی را که به حیوانات مزرعه می‌داد، بخورد! او می‌دانست که حتی کارگران پدرش از او وضع بهتری دارند. تصمیم گرفت به خانه برود و از پدرش التماس کند که اجازه دهد او یکی از کارگران مزرعه‌اش باشد. او می‌دانست که هرگز نمی‌تواند از پدرش انتظار داشته باشد که او را ببخشد. او با پول پدرش بسیار حریص و خودخواه بوده است. بنابراین به کشور خود و خانواده‌اش بازگشت. وقتی پدرش آمدن او را دید، خیلی خوشحال شد! می‌بینید، پدر هنوز پسرش را دوست داشت، حتی با اینکه خیلی بد بوده است. او دید که پسرش از کارهای بدی که انجام داده بسیار پشیمان است، بنابراین پدر از پسرش استقبال کرد و برای او جشن بازگشت گرفت و مهمانی بزرگی ترتیب داد. برادر بزرگتر واقعاً عصبانی بود زیرا فکر می‌کرد این منصفانه باشد. او نمی‌خواست برادرش را ببخشد. پدرش گفت: «ما باید این روز مبارک را جشن بگیریم. برادرت گم شده بود، اما حالا پیدا شده است!»

آیه حفظی



لوقا ۱۵:۱۰- برای یک گناهکار که توبه می‌کند، شادی وجود دارد.

ستایش و پرستش



این آهنگ را می‌توان با آهنگ «کشاورز در چاه» خواند.

اگر این آهنگ را نمی‌دانید، آهنگ دیگری را که برایتان آشناست انتخاب کنید. همچنین در صورت نیاز می‌توانید کلمات را طوری تغییر دهید که با آهنگ هماهنگ باشند.

پدر عاشق پسرانش بود، پدر عاشق پسرانش بود.

آنها هر روز به او کمک می‌کردند، پدر عاشق پسرانش بود.

برادر کوچکتر آمد، برادر کوچکتر آمد.

او گفت نصف مزرعه را به من بده، برادر کوچکتر آمد.

او از خانه رفت، از خانه رفت.

او آنجا هر چه داشت را هدر داد، از خانه رفت.

او می‌دانست که اشتباه می‌کند، می‌دانست که اشتباه می‌کند.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید: «شادی هست» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار می‌کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) سپس، «بر یک گناهکار» و سپس «که توبه می‌کند». بعد از چند بار تکرار، ۳ عبارت را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

آیا پدر او را پس خواهد گرفت؟ او می‌دانست که اشتباه کرده است.

پدر از او استقبال کرد، پدر از او استقبال کرد.

تمام عشق او هرگز تغییر نکرده بود، پدر از او استقبال کرد.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/E-krsNziXEw>



درس را مرور کنید (۴)

آیا سفر خیالی که در ابتدای کلاس داشتیم را به خاطر داری؟ اجازه بده چند تا از بچه‌ها آن سفر خیالی را به بقیه یادآوری کنند. اگر این اتفاق واقعاً می‌افتاد چه احساسی داشتی؟ آیا فکر می‌کنی مرد جوان داستان کتاب مقدس ما هم همین احساس را داشت؟

این یک درس اساسی در درک فرزندان شما از چیستی خدا است. «خدا عشق است» به نظر یک جمله ساده می‌آید. با این حال، چیزهای زیادی در پشت کلمه «عشق» وجود دارد. کودکان پیش‌دبستانی باید بدانند که عشق خدا با آنچه که ما اغلب در دنیای خود می‌بینیم متفاوت است. این عشق بر اساس شایستگی نیست. (رومیان ۳: ۲۳) این عشق بخش جدایی‌ناپذیر از وجود خداست. هرگز تغییر نمی‌کند زیرا خدا هرگز تغییر نمی‌کند. هرگز از بین نخواهد رفت.



درس را به کار بگیرید (۵)

این داستان کتاب مقدس، داستانی آموزنده است که عیسی مسیح برای آموزش مردم در مورد خدا ساخته است. می‌بینید، خدا مانند پدر در این داستان است. او آنقدر شما را دوست دارد که همیشه شما را می‌بخشد، حتی اگر اشتباه کنید و او را ناامید کنید. همه ما اشتباه می‌کنیم و کارهای اشتباهی انجام می‌دهیم. این به این دلیل است که همه ما قلب‌های گناهکاری داریم. خدا از همه کارهای ما آگاه است، اما به هر حال ما را دوست دارد.

بیایید با هم دعا کنیم و از خدا به خاطر عشقش که هرگز تسلیم نمی‌شود، تشکر کنیم! با استفاده از عبارات کوتاه، بچه‌ها را در یک دعای ساده هدایت کنید. "خدای عزیز"، (آنها این را تکرار می‌کنند)، "از عشق بی‌پایان تو متشکرم." (آنها این را تکرار می‌کنند) "از تو متشکرم که عیسی را به زمین فرستادی تا در مورد تو به ما بیاموزد." (آنها این را تکرار می‌کنند) "آمین."

خلاصه داستان: عیسی پسر نافرمان و برادر خودخواهش را بخشید.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. هنگام مرور آیه، هر بار نحوه ایستادن خود را تغییر دهید. هنگام خواندن آیه، دستان خود را بالا ببرید. هنگام خواندن آیه به سمت زمین خم شوید. دست خود را بالای سر خود قرار دهید. یک انگشت خود را روی بینی خود قرار دهید. روی یک پا بایستید. به چند حرکت دیگر فکر کنید.

برای زمان درس، چند حرکت متناسب با داستان طراحی کنید. در اینجا چند ایده وجود دارد. می‌توانید چند حرکت از خودتان اضافه کنید! شما هر حرکت را نشان خواهید داد و بچه‌ها را تشویق می‌کنید که هر کدام را با شما انجام دهند.

- وقتی در مورد پدر صحبت می‌کنید، یک انگشت خود را به عنوان نماینده یک پدر بالا نگه دارید.
- وقتی در مورد دو پسر صحبت می‌کنید، دو انگشت خود را به عنوان نماینده آنها بالا نگه دارید. از دست مخالف دست خود برای نشان دادن پدر استفاده کنید. از انگشت اشاره خود برای نشان دادن پسر بزرگتر (قد بلندتر) و انگشت کوچک خود (کوتاه‌تر) برای نشان دادن پسر کوچکتر استفاده کنید.
- وقتی در مورد پسر کوچکتر صحبت می‌کنید، فقط انگشت کوچک خود را بالا نگه دارید. (برای نشان دادن اینکه این برادر از برادر دیگر کوچکتر است، کوتاه‌تر است.)
- وقتی او نزد پدرش می‌آید تا از او ارثش را بخواهد، هر دو دست خود را دراز کنید، انگار که التماس می‌کنید.
- وقتی به سرزمینی دور سفر می‌کند، دو انگشت خود را روی بازوی مخالف خود "راه" ببرید. این نشان دهنده سفری است که او طی کرده است.
- وقتی پول را خرج می‌کند، وانمود کنید که بی‌پروا پول را دور می‌ریزد. سپس غم و اندوه و گرسنگی او را به تصویر بکشید. در نهایت، وقتی متوجه می‌شود چه کاری انجام داده است، تعجب خود را در چهره نشان دهید.

وقتی به خانه برمی‌گردد، دو انگشت خود را روی بازوی مخالف خود «بکشید». او مشتاق رسیدن به خانه است! چشمان خود را تنگ کنید، انگار که به دنبال چیزی در دوردست می‌گردید. بپرسید: «به نظر شما این شخص کیست؟ این پدری است که به دنبال پسر گمشده‌اش می‌گردد.» در حالی که پدر و پسر دوباره با هم هستند، کسی را محکم در آغوش بگیرید. حالا، برای سرگرمی، ببینید آیا بچه‌ها می‌توانند کل داستان را خودشان تعریف کنند، در حالی که شما آنها را با انجام همان حرکات متوالی هدایت می‌کنید. کاربرد درس هفته گذشته را تقویت کنید.

دعا کنید و یک بار دیگر از خدا به خاطر عشق عظیمش به ما تشکر کنید. از او بخواهید که به هر پسر و دختر کلاس شما کمک کند تا بفهمند که خدا آنها را حتی بیشتر از پدری که در این داستان پسرش را دوست داشت، دوست دارد.

ماجراجویی ۳۷ و ۳۸: عیسی پسر نافرمان و برادر خودخواهش را بخشید.



خلاصه داستان: عیسی مسیح برای گناهان ما بر روی صلیب مُرد.



۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)

- مصلوب کردن روشی رایج برای کشتن یک مجرم بود. با این حال، روشی بی‌رحمانه و معمولاً کند بود. یک شهروند رومی نمی‌توانست مصلوب شود. مصلوب کردن مختص بدترین جنایتکاران بود.
- شمعون، اهل شمال آفریقا، مجبور شد صلیب را حمل کند، در حالی که عیسی نمی‌توانست.
- از ساعت ششم، ظهر، تا ساعت نهم، ساعت ۳ بعد از ظهر، تاریکی بر زمین حاکم بود.
- پرده معبد از بالا به پایین از وسط پاره شد. این نمادین بود و نشان می‌داد که اکنون افراد عادی به حضور خدا دسترسی آزاد دارند.
- لوقا تأیید می‌کند که عیسی جان خود را فدا کرد، از او گرفته نشد. لوقا بارها بی‌گناهی عیسی را تأیید می‌کند. در یکی از ارجاعات، پیلطس گزارش داد که هیروдіس نیز عیسی را بی‌گناه یافت. افسر رومی در کنار صلیب اعلام کرد که عیسی بی‌گناه است.
- یک سرباز رومی عیسی را مردی عادل خواند و نشان داد که عیسی در جنایاتی که به او نسبت داده شده بود، گناهکار نبود. سرباز رومی خدا را ستایش کرد.
- لوقا متوجه می‌شود که بسیاری از افرادی که شاهد مرگ عیسی بودند، برای او سوگواری کردند.
- هیچ نویسنده انجیلی هیچ موردی از مخالفت زن با عیسی را ثبت نکرده است.
- عیسی در جُلُجُتَا، احتمالاً تپه‌ای در خارج از اورشلیم در امتداد یک جاده اصلی، مصلوب شد.
- سیسرو، شاعر رومی، نوشت: «مصلوب کردن، بی‌رحمانه‌ترین و شنیع‌ترین شکنجه است.»



تصویری که با

ماجرای ۳۹ و ۴۰ هماهنگ است را می‌توان بعد از ماجراجویی ۴۰ پیدا کرد.

در داستان قبلی‌مان آموختیم که عیسی از طریق داستان‌ها، معجزات و اعمال دیگر چیزهای زیادی به مردم آموخت. برخی از مردم عیسی و آموزه‌های او را دوست داشتند، اما برخی دیگر نمی‌خواستند به آنها گفته شود که گناهکار هستند و باید از خدا برای گناهانشان طلب بخشش کنند. آنها بیش از حد مغرور بودند!

این افراد با شنیدن تعالیم و موعظه‌های عیسی، بیشتر و بیشتر از او متنفر شدند. عیسی به هر حال آنها را دوست داشت و همچنان آنچه را که خدا می‌خواست، می‌گفت. افراد مغروری که از عیسی متنفر بودند، سرانجام تصمیم گرفتند که او را برای همیشه از تعلیم بازدارند. آنها نقشه‌ای برای کشتن او کشیدند.



تصاویر رنگ‌آمیزی از

ماجرای ۷، ۹، ۱۹، ۲۱ و ۳۱ را بیاورید. هر تصویر را در جایی که در «داستان را تعریف کن» مشخص شده است نشان دهید و یادآوری مختصری از چگونگی ارتباط هر یک با مرگ عیسی بر روی صلیب ارائه دهید.
#۷ - حوا و آدم تصمیم گرفتند از خدا نافرمانی کنند، همه ما گناه می‌کنیم. #۹ - گناه همیشه نتایج بدی به همراه دارد. #۱۹ - خدا مقدس است و قوانینی برای اطاعت همه دارد. گناه شکستن این قوانین است. #۲۱ - وقتی گناه می‌کنیم، خدا راهی برای بخشیده شدن و شفا یافتن فراهم می‌کند. #۳۱ - عیسی وسوسه شد، اما هرگز گناه نکرد.

ماجرای این قرار بود: پیروان عیسی (که حواریون نامیده می‌شدند) اغلب با هم غذا می‌خوردند. آنها گاهی اوقات از صرف یک وعده غذایی خاص لذت می‌بردند تا اتفاقات مهمی را که افتاده بود به یاد بیاورند. وقتی افراد بد و مغروری که می‌خواستند عیسی را بکشند، نقشه‌های خود را کشیدند، از یکی از شاگردان عیسی کمک گرفتند. باورشان می‌شد؟ یکی از شاگردان عیسی واقعاً کسی نبود که خدا را دوست داشته باشد. او تمام مدت فقط وانمود می‌کرد. نام این مرد یهوذا بود. بنابراین یهوذا به افراد بد کمک کرد تا عیسی را به دام بیندازند و او را برای کشتن ببرند. آن مردان بد، عیسی را به دامنه تپه‌ای بردند و او را به چوبی می‌خکوب کردند. برای این سوال، بیایید به برخی از اولین داستان‌هایی که از کتاب مقدس شنیدیم، فکر کنیم. (تصاویر رنگ‌آمیزی از ماجراهای شماره ۴، ۵، ۱۰، ۱۱ و ۱۶ را بیرون بیاورید.) همانطور که هر تصویر را نشان می‌دهید، به بچه‌ها بگویید که چگونه این تصویر به مرگ عیسی بر روی صلیب مربوط می‌شود. حالا، چرا عیسی مرگ را انتخاب کرد در حالی که مجبور به این کار نبود؟ به این دلیل است که از آنجایی که عیسی هرگز گناهی نکرده بود، می‌توانست مجازات گناهان ما را به جان بخرد! بله! درست است! عیسی به خاطر اینکه هیچ کار اشتباهی که انجام نداده بود مجازاتی نداشت. او کاملاً پاک و بی‌گناه بود. او هرگز کار اشتباهی نکرد، اما حاضر بود به شدت رنج بکشد و بمیرد تا گناهان ما بخشیده شود. وای!!! خدا شما را دوست دارد، و شما را، و شما را (به صورت جداگانه به چند کودک اشاره کنید). اگر نام کودکان را می‌دانید، از آنها استفاده کنید. او آنقدر همه افراد اینجا را دوست داشت که حاضر بود مرگ وحشتناک پسر خودش را ببیند تا گناهان من و

شما بخشیده شود. بله، گناه عواقبی دارد، اما عیسی بین ما و مجازات ایستاد. خدا اجازه داد که گناه بر او قرار بگیرد تا ما بتوانیم بخشیده شویم و روزی با او در بهشت باشیم.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «عیسی رنج کشید» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «به خاطر گناهان ما». بعد از چند بار تکرار، عبارات را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

وقتی تدریستان تمام شد، دوباره تصاویر را بیرون بیاورید. تا جایی که وقت اجازه می‌دهد، بگذارید بچه‌ها ببینند که آیا می‌توانند آنها را به ترتیب زمانی بچینند. آنها را تشویق کنید که تصاویر را به درستی قرار دهند و در صورت نیاز کمکشان کنید. ایده دیگر این است که از آنها بخواهید ایده اصلی هر داستان را با استفاده از تصاویر به شما بگویند.

آیه حفظی



اول پطرس ۳: ۱۸ - عیسی برای گناهان ما رنج کشید.

ستایش و پرستش



با آهنگ «اوه کلمنتاین عزیزم»

عیسی مرا دوست دارد، عیسی مرا دوست دارد، عیسی مرا خیلی دوست دارد!
او تدریس می‌کرد، شفا می‌داد، عیسی مرا خیلی دوست دارد.

برخی به او ایمان داشتند، برخی به او ایمان داشتند، برخی معتقد بودند که سخنان او حقیقت دارد.
برخی دیگر از آنچه او به آنها گفت متنفر بودند. آنها گفتند من برای شما خیلی خوب هستم.

سپس او را به دام انداختند، سپس او را به دام انداختند. آنها گفتند حالا شما از شر او خلاص خواهید شد. یهودا به آنها کمک کرد، عیسی به آنها اجازه داد. او گفت من برای شما خواهم مرد.

عیسی مرا دوست دارد، عیسی مرا خیلی دوست دارد!
عیسی مرد چون مرا دوست داشت. من هم به او اعتماد خواهم کرد و او را دوست خواهم داشت.

اگر مایلید آهنگ این آهنگ را بشنوید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/zNHFU5ZjflU>



(۴) درس را مرور کنید

سوال: آیا این روز برای دوستان عیسی غم‌انگیز بود یا شاد؟ (غمگین) ما اغلب از موسیقی برای بیان احساساتمان استفاده می‌کنیم. به نظر شما یک آهنگ غمگین چه صدایی خواهد داشت؟ آیا تند و پر جنب و جوش خواهد بود؟ (نه، آهسته خواهد بود) آیا مانند موسیقی مهمانی بلند خواهد بود؟ (نه، ملایم خواهد بود) در صورت امکان، سازهای ریتمیک ساده‌ای برای استفاده کودکان تهیه کنید. برخی از نمونه‌ها عبارتند از: شیکر (یک ظرف کوچک که تا نیمه پر از لوبیا خشک، برنج یا سنگ‌های کوچک است)، دو چوب برای ضربه زدن به هم، یک صفحه فلزی کوچک یا درب برای ضربه زدن با چوب، کاغذ سنباده چسبیده به دو بلوک چوبی که می‌توان آنها را به هم مالید. ما با هم چند موسیقی غمگین خواهیم ساخت تا نشان دهیم که دوستان عیسی هنگام دیدن مرگ عیسی چه احساسی داشته‌اند. (با هر نوع ساز نشان دهید که برای ساختن موسیقی "غمگین" چه کاری باید انجام دهند) وقتی داستان را بالا می‌برم، می‌خواهم صداهای آهسته و آرامی ایجاد کنید. وقتی داستان را پایین می‌آورم، زمان توقف است. در صورت نیاز، کودکان می‌توانند به نوبت با سازها بنوازند در حالی که دیگران آهنگی آهسته و ملایم را زمزمه می‌کنند. بگو: «این داستان بسیار غم‌انگیز است، اما پایان داستان خدا نیست. به زودی پایان بسیار خوشی را خواهیم فهمید!»

کودکان پیش‌دبستانی تخیلات بسیار واضحی دارند و ممکن است به راحتی از داستان‌های ترسناک بترسند. مراقب باشید که چقدر جزئیات مربوط به مرگ وحشتناک مسیح بر روی صلیب را ارائه می‌دهید. نکته اصلی که می‌خواهید آنها از این درس بگیرند این است که عیسی پسر بی‌گناه خدا بود که با میل و رغبت مجازات ما را بر خود گرفت. در این سال‌های شکل‌گیری شخصیت آنها ما در تلاشیم تا بذریع ایمانی را بکاریم که می‌تواند رشد کند.



(۵) درس را به کار بگیرید

اگر شما معلم بودید چه می‌توانستید داستان را برای من تعریف کنید؟ بیایید ببینیم آیا می‌توانیم با هم این داستان را برای شخص دیگری تعریف کنیم. (چند داوطلب را برای گفتن بخش‌هایی از داستان انتخاب کنید. در صورت نیاز به آنها کمک کنید. از تلاش‌هایشان قدردانی کنید.)

دعا کنید و از خدا به خاطر محبتش به ما که حاضر شد عیسی را به زمین بفرستد، تشکر کنید. از او به خاطر اینکه حاضر شد همه این کارها را فقط برای من انجام دهد، تشکر کنید، در حالی که می‌دانست من همیشه کار درست را انجام نمی‌دهم.

خلاصه داستان: عیسی مسیح برای گناهان ما بر روی صلیب مُرد.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. هنگام مرور آیه، این روش را امتحان کنید: به زمین نزدیک شوید و آیه را خیلی آرام بخوانید. کم کم، بلند شوید و هر بار که کمی بالا می‌روید، صدایتان کمی بلندتر شود. تا زمانی که کاملاً بایستید، باید از بلندترین «صدای درونی» خود استفاده کنید. همین کار را برعکس انجام دهید، هر چه پایین می‌روید، آرام‌تر شوید تا اینکه در آخرین تکرار زمزمه کنید.

بیایید ببینیم چند نفر یا گروه از افراد را می‌توانیم با هم نام ببریم که بخشی از داستان هفته گذشته بودند. وقتی بچه‌ها نام یک شخص را می‌گویند، آن نام را روی تخته یا کاغذی بنویسید که همه بتوانند ببینند. (عیسی، شاگردان، افرادی که عیسی به آنها آموخت، افراد مغرور، یهودا، خدا، دو دزد) حالا، بیایید این لیست را مرور کنیم و شما بگویید که از هر کدام چه چیزی به خاطر دارید.

- عیسی (او بر روی صلیب به عنوان مجازات گناهان ما، نه گناهان خودش، جان باخت).
- شاگردان (آنها از دیدن مرگ عیسی بر روی صلیب ناراحت بودند).
- افرادی که عیسی به آنها تعلیم می‌داد (برخی معتقد بودند که عیسی واقعاً خداست).
- یهودا (او وانمود می‌کرد که عیسی را دوست دارد، اما در واقع همیشه تظاهر می‌کرد).
- خدا (او حاضر بود مجازات ما را بر دوش عیسی بیندازد).
- دو دزد (آنها به عنوان مجازات کارهای اشتباهی که انجام داده بودند، بر روی صلیب جان می‌دادند).

تا زمانی که شما همه شخصیت‌ها را توضیح دهید، بچه‌ها (با کمی کمک شما) کل داستان را تعریف کرده‌اند! در مرحله بعد، این پنج تصویر رنگ‌آمیزی را از درس‌های قبلی بیرون بیاورید: ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۶. همه آنها را وارونه روی میز قرار دهید. بپرسید: «داستانی که این تصویر نشان می‌دهد، چگونه چیزی در مورد مرگ عیسی بر روی صلیب به ما می‌آموزد؟ عیسی بر روی صلیب مرد تا ما مجبور نباشیم به خاطر گناهان خودمان مجازات شویم.» از داوطلبان بخواهید که بیایند و یک تصویر انتخاب کنند، سپس بگویند که در مورد ارتباط هر تصویر با داستان مرگ عیسی بر روی صلیب چه چیزی را به خاطر می‌آورند. اگر وقت و منابع دارید، یک صلیب کوچک از کاغذ یا مقوای ضخیم برای هر کودک بپُرید تا رنگ‌آمیزی کند. (جعبه‌های مقوایی دست دوم برای این کار خوب هستند).

دعا کنید و از خدا به خاطر عشقش به همه مردم تشکر کنید. از او به خاطر فکر کردن به کاری که می‌تواند برای دیگران انجام دهد، تشکر کنید، حتی اگر برای او بسیار دردناک بوده باشد. از خدا بخواهید که به این «کوچولوها» در حالی که آماده هستند، درک و فهم خدایی عطا کند.

ماجرایوی ۳۹ و ۴۰: عیسی برای گناهان ما بر روی صلیب مُرد.



ماجراجویی شماره ۴۱

لوقا ۳۹:۲۳-۴۳

خلاصه داستان: عیسی مرد گناهکاری را بخشید.



۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)

- انجیل لوقا بیش از مجموع تمام انجیل‌های دیگر، کلمه «گناهکار» را در خود جای داده است. این کلمه در متی پنج بار، مرقس پنج بار و یوحنا چهار بار به کار رفته است، اما لوقا شانزده بار از کلمه «گناهکار» استفاده کرده است. در پای صلیب، گناهکاری بود که طلب بخشش می‌کرد.
- دو گناهکار به صلیب کشیده شدند و عیسی بر روی صلیبی بین آنها قرار داشت. یکی از گناهکاران به عیسی توهین‌های بدی کرد و به او کفر گفت یا او را ناسزا گفت.
- گناهکار دیگر تشخیص داد که عیسی خداست، لوقا ۴۰:۲۳. آن گناهکار، یک دزد، اعتراف باشکوهی کرد. و در اینجا، بر روی صلیب، عیسی توانست نشان دهد که نجات به دلیل خوب بودن یک فرد اتفاق نمی‌افتد. بدیهی است که این گناهکار خوب نبود.
- عیسی همچنین نشان داد که نجات ربطی به انجام کارهای خوب ندارد. این گناهکار آشکارا زمانی برای کارهای خوب نداشت و نمی‌توانست فیض خدا را به دست آورد.
- عیسی بلافاصله به دزد روی صلیب پاسخ داد. در فردوس دزد در جلال به عیسی می‌پیوندد. بخشش کامل و تمام‌عیار بود. این بخشش به دست نیامده بود بلکه به فیض و از راه ایمان داده شده بود.
- عیسی اطمینان خود را مبنی بر وقوع این امر ارائه داد. این صرفاً پاسخی مهربانانه به درخواستی در حال مرگ نبود. این اطمینان بود که خدا می‌تواند و خواهد بخشید، زمانی که هر کسی، مانند آن دزد، فقط درخواست کند و به عیسی مسیح ایمان بیاورد.
- گزارش لوقا از مصلوب شدن شامل تصاویری از مزامیر و اشعیا است. پنج مورد از این اشارات وجود دارد (لوقا ۳۴:۲۳ اشاره به اشعیا ۱۲:۵۳، لوقا ۳۵:۲۳ اشاره به مزمور ۶:۷-۶:۲۲، لوقا ۳۶:۲۳ اشاره به مزمور ۲۱:۲۲-۲۲، لوقا ۴۶:۲۳ اشاره به مزمور ۵:۳۱، و لوقا ۴۶:۲۳ اشاره به مزمور ۱:۲۲).

(۲) درس را شروع کنید



راه‌های خدا بسیار والاتر از راه‌های ماست! شاید ما دلیل کارهایی که خدا انجام می‌دهد را نفهمیم، اما همیشه دلیلی وجود دارد.

تصویری که با
ماجرای جوی ۴۱ و ۴۲ هماهنگ
است را می‌توان بعد از
ماجرای جوی ۴۲ پیدا کرد.

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگوید



به یاد داشته باشید که در دو درس گذشته آموختیم که عیسی توسط افراد بد کشته شد، اگرچه او هرگز کار اشتباهی نکرده بود. او به صلیب کشیده شد و در آنجا مرد. چه کسی معمولاً توسط پلیس یا سربازان یک کشور مجازات می‌شود؟ (افرادی که کارهای بدی انجام داده‌اند، مردم را کشته‌اند، چیزهایی دزدیده‌اند یا قوانین آن کشور را زیر پا گذاشته‌اند) آیا آن دو مردی را که آن روز در دو طرف عیسی روی صلیب بودند به خاطر دارید؟ آنها چه کار اشتباهی انجام داده بودند؟ (آنها دزد بودند، چیزهایی دزدیده بودند) در حالی که آنها در آنجا آویزان بودند و منتظر مرگ بودند، اتفاق بسیار عجیبی افتاد. یکی از دزدها با عیسی صحبت کرد. ما او را دزد شماره یک می‌نامیم. دزد شماره یک شنیده بود که عیسی به مردم می‌گوید که او خداست. دزد شماره یک گفت: «پس تو می‌گویی مسیح هستی! با نجات خودت و ما نیز آن را ثابت کن!» اما مرد دیگر (ما او را دزد شماره دو می‌نامیم) گفت: «ما اینجا هستیم چون کار اشتباهی کردیم. ما سزاوار مرگ به خاطر گناهانمان هستیم، اما عیسی هیچ کار اشتباهی نکرده است!» سپس با عیسی صحبت کرد. او گفت: «عیسی، وقتی به پادشاهی خود رسیدی، مرا به یاد آور.» عیسی به او گفت: «به تو قول می‌دهم؛ امروز با من در فردوس خواهی بود.» آیا دزد شماره دو شخص خوبی بود؟ تنها چیزی که از کلام خدا می‌دانیم این است که او یک دزد بود. پس چرا عیسی به او گفت که او با عیسی در فردوس خواهد بود؟ (اگر می‌توانند، اجازه دهید بچه‌ها پاسخ دهند.) عیسی شنید که این مرد دو چیز می‌گوید که آنچه را که در قلبش بود ثابت می‌کرد. او اعتراف کرد که گناه کرده است. (دزدی) او بدیهی است که می‌دانست دزدی اشتباه است. به این می‌گویند توبه. این کلمه بزرگی است. آیا می‌توانید آن را بعد از من بگویید؟ (نوبت من - نوبت تو) توبه فقط به معنای پشیمانی از گناه خود است.

دومین چیزی که دزد نشان داد ایمان بود. این کلمه خیلی بزرگ نیست، اما ممکن است کلمه‌ای باشد که شما نشنیده باشید. ایمان فقط کلمه دیگری برای اعتماد است. او معتقد بود که عیسی قدرت بخشش گناه

همانطور که این داستان را تعریف می‌کنید، تصور کنید که سه صلیب در جلوی اتاق شما قرار دارند. وقتی عیسی صحبت می‌کند، در جای صلیب وسط بایستید. در یک طرف دزد مسخره‌کننده قرار دارد. در طرف دیگر دزد توبه‌کار قرار دارد. در حالی که کلمات هر مرد را تکرار می‌کنید، در موقعیت مناسب قرار بگیرید. این یک رویداد بسیار دراماتیک است، بنابراین به یاد داشته باشید که لحن صدای خود را تغییر دهید تا احساسات شدیدی را که مطمئناً بخشی از مصلوب شدن بود، بیان کنید. این ارائه خلاقانه به کمی تمرین نیاز دارد، بنابراین برای آماده شدن برای درس، از اوایل هفته شروع کنید.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «ما را ببخش» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) و سپس، «گناهان ما». بعد از چند بار، دو عبارت را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

او را دارد و به عیسی اعتماد داشت تا این کار را انجام دهد. از بعضی جهات، این دو مرد کاملاً شبیه هم بودند. هر دو دزد بودند. اما از یک جهت بسیار مهم‌تر، آنها بسیار متفاوت بودند. دزد شماره یک فقط می‌خواست عیسی او را از مخمصه‌ای که در آن بود بیرون بیاورد. دزد شماره دو نشان داد که می‌داند گناه کرده است و به بخشش خدا نیاز دارد. هر دو به عیسی بسیار نزدیک بودند، اما فقط یکی از آنها قلبی توبه‌کار و ایمان داشت. هر سه مرد آن روز روی آن صلیب‌ها جان باختند، اما دزد شماره یک فرصت خود را برای بخشیده شدن گناهانش توسط عیسی از دست داد.

آیه حفظی



لوقا ۱۱: ۴ - گناهان ما را ببخش.

ستایش و پرستش



«تصمیم گرفته‌ام از عیسی پیروی کنم»

تصمیم گرفته‌ام از عیسی پیروی کنم.

تصمیم گرفته‌ام از عیسی پیروی کنم.

تصمیم گرفته‌ام از عیسی پیروی کنم.

برگشتی در کار نیست، برگشتی در کار نیست.

اگر کسی با من نیاید، همچنان پیروی خواهم کرد.

اگر کسی با من نیاید، همچنان پیروی خواهم کرد.

اگر کسی با من نیاید، همچنان پیروی خواهم کرد.

برگشتی در کار نیست، برگشتی در کار نیست.

دنیای پشت سرم، صلیب پیش رویم.

دنیای پشت سرم، صلیب پیش رویم.

دنیای پشت سرم، صلیب پیش رویم.

برگشتی در کار نیست، برگشتی در کار نیست.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/RRm-AIdeBPs>



(۴) درس را مرور کنید

اگر وقت اجازه داد،
سرودهایی از درس‌های گذشته
را که درباره عشق خدا، وفاداری
خدا، ایمان و توبه صحبت
می‌کنند، مرور کنید. برخی از
سرودهایی که باید در نظر گرفته
شوند از ماجراهای ۷، ۹، ۱۱، ۲۷
هستند.

طبق این داستان، خدا از مردم چه می‌خواهد؟ (توبه، ایمان) آیا این چیزها آسان است یا سخت؟ (هر دو پاسخ درست است.) چه چیزی در مورد دو مردی که با عیسی مصلوب شدند، یکسان بود؟ (هر دو دزد بودند.) چه چیزی در مورد آنها متفاوت بود؟ (یکی می‌دانست که گناه کرده است و ایمان داشت، دیگری از عیسی معجزه می‌خواست اما هرگز توبه نکرد یا ایمان نشان نداد.)



(۵) درس را به کار بگیرید

اگر می‌خواستید به خدا بگویید که از کارهای اشتباهی (گناه) که انجام داده‌اید پشیمان هستید، چگونه می‌توانستید این کار را انجام دهید؟ (از طریق دعا با او صحبت کنید.) اگر می‌خواستید به خدا نشان دهید که به او اعتماد دارید، چگونه می‌توانستید این کار را انجام دهید؟ (این را از طریق دعا به او بگویید.)

وقت کلاس را با دعا، ابراز ایمان و توبه خود به پایان برسانید. کودکان پیش دبستانی را مجبور نکنید که برای نجات دعا کنند. آنها در این سن آنقدر مشتاقند که معلم خود را راضی کنند که ممکن است فقط برای راضی کردن معلم حاضر به "توبه" شوند. این می‌تواند بعداً برای آنها بسیار گیج کننده باشد.

خلاصه داستان: عیسی مرد گناهکاری را بخشید.

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. برای مرور آیه حفظی، کلاس را به گروه‌های پسران و دختران تقسیم کنید. یک تیم را برای شروع انتخاب کنید. بگذارید آنها آیه را با هم بخوانند، سپس نوبت را به تیم دیگر بدهید. ببینید چه کسی می‌تواند این کار را بهتر، سریع‌تر و بلندتر انجام دهد.

بگویید: «قبل از اینکه درس امروزمان را شروع کنیم، بیایید دو کلمه جدیدی را که هفته گذشته یاد گرفتیم به خاطر بیاوریم. نمی‌دانم کسی می‌داند یکی از کلمات جدید چیست.» اگر کسی به خاطر نیاورد، به آنها بگویید: «کلمه اول توبه بود. توبه به معنای پشیمانی از کارهای اشتباهی است که انجام داده‌اید. کلمه دوم ایمان بود. ایمان فقط کلمه دیگری برای اعتماد است. مهم است که ما از کارهای اشتباهی که انجام داده‌ایم پشیمان باشیم و همچنین به عیسی اعتماد کنیم که ما را برای آن چیزها ببخشد.» برای درس، با «مرور پاپ کورن» شروع کنید. بگویید: «من در مورد داستان هفته‌ی پیش سوالی می‌پرسم، و اگر جواب را می‌دانید، مثل ذرت بو داده بپريد و من از کسی می‌خواهم که پاسخ دهد. وقتی از شما خواسته شد که به سوالی پاسخ دهید، «ظاهر می‌شوید» و دیگر نمی‌توانید دوباره ظاهر شوید. این به دیگران فرصتی برای پاسخ دادن می‌دهد.»

سوالات:

۱. در روزی که عیسی مرد، چند نفر روی صلیب بودند؟ (۳)
۲. چند نفر روی آن صلیب‌ها بودند که کار اشتباهی انجام داده بودند؟ (۲)
۳. چند نفر روی صلیب‌ها در آن روز مردند؟ (۳)
۴. چند نفر در آن روز توبه و توکل نشان دادند؟ (۱)
۵. تنها کسی که روی صلیب بود و هرگز کار اشتباهی نکرده بود چه کسی بود؟ (عیسی)

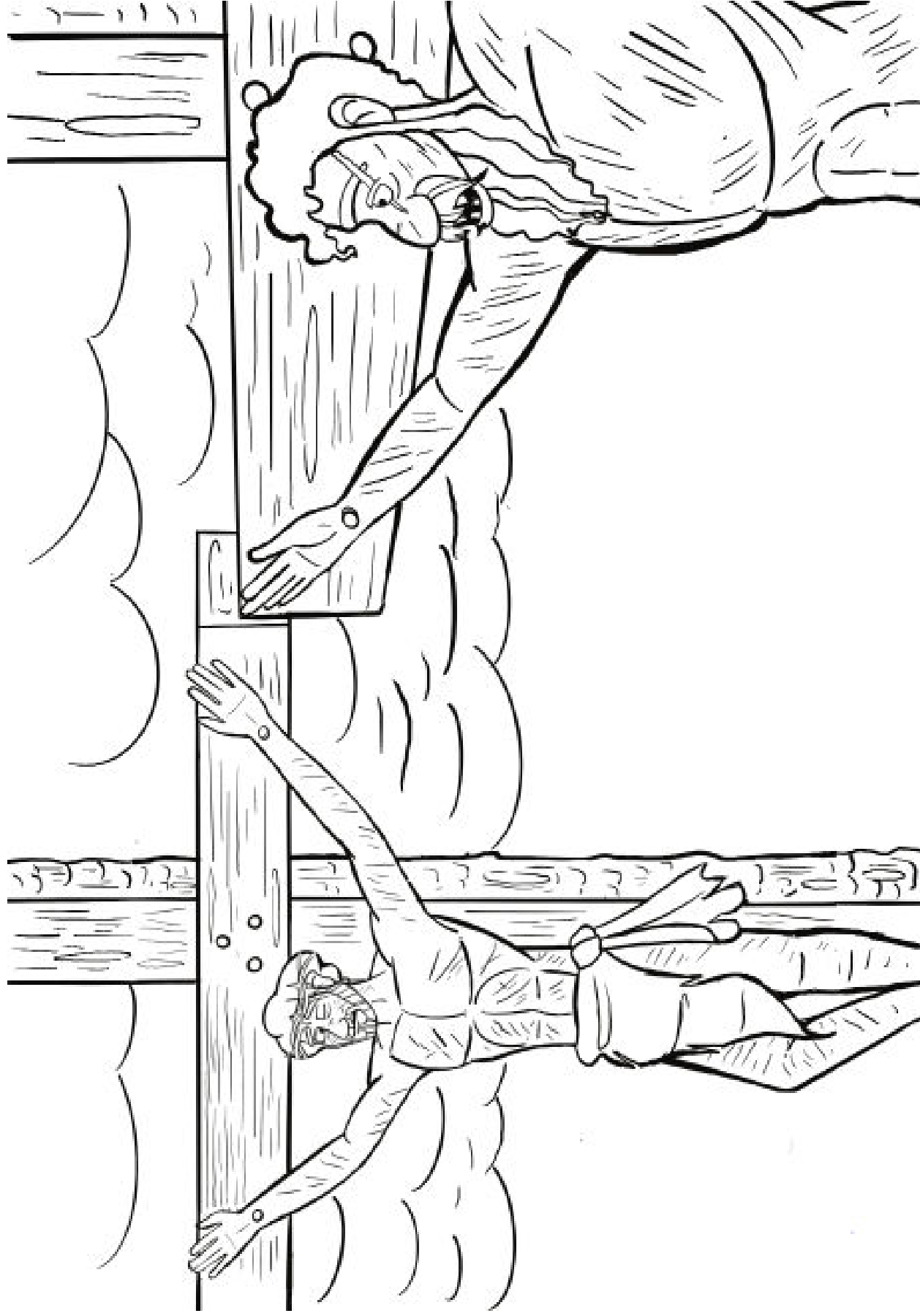
پس از این مرور، مروری بر درس‌های قبلی که در مورد توبه و ایمان نیز صحبت می‌کنند، مانند موارد زیر، داشته باشید:

- ۷- ابراهیم به خدا ایمان آورد و از او اطاعت کرد
- ۱۱- قوم خدا علیه او گناه کرده بودند. او مارها را برای مجازات آنها فرستاد اما بخشش را پیشنهاد داد.
- ۱۹- پسر کوچکتر گناه کرده و به پدرش بی‌احترامی کرده بود. وقتی پسر به خانه برگشت، پدرش او را بخشید و از او استقبال کرد.

تصاویر رنگ‌آمیزی این درس‌ها را به کلاس بیاورید. تصاویر را یکی‌یکی نشان دهید و به بچه‌ها اجازه دهید در مرور داستان مربوط به هر تصویر به شما کمک کنند. در مورد اینکه چگونه خداوند همیشه از ما خواسته است که از گناهانمان توبه کنیم و به او ایمان داشته باشیم صحبت کنید. به بچه‌ها یادآوری کنید که در سراسر کتاب مقدس، خداوند همیشه به وعده‌های وفادار بوده است. این به همان ابتدای خلقت در باغ برمی‌گردد. اگر وقت اجازه داد، یکی از داستان‌های قبلی را برای اجرای یک نمایش انتخاب کنید.

دعا کنید و از خدا به خاطر کتاب مقدس که چیزهای زیادی در مورد خدا به ما می‌آموزد، تشکر کنید. از او به خاطر عشق عظیمش که می‌تواند هر کسی را صرف نظر از آنچه انجام داده است ببخشد، سپاسگزاریم. از او به خاطر مرگش برای تحمل مجازات گناهانمان تشکر کنید.

ماجرای جوی ۴۱ و ۴۲: عیسی مرد گناهکاری را بخشید.



ماجرای شماره ۴۳

لوقا ۱:۲۴-۱۲ و ۳۶-۴۳

خلاصه داستان: عیسی از مردگان برخاست. او بر مرگ قدرت دارد.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- زنان به عنوان نمادی از عشق و احترام، ادویه به مقبره آوردند.
- وقتی زنان به مقبره رسیدند، دیدند که سنگ بزرگ از ورودی به کناری غلتانده شده و جسدی وجود ندارد. دو مرد با لباس‌های درخشان، که مطمئناً فرشته بودند، بر آنها ظاهر شدند و به آنها گفتند که عیسی مسیح از مردگان برخاسته است، همانطور که گفته بود.
- زنان با جسارت وارد مقبره شدند، اما خیلی زود دچار شک و تردید شدند. چه کسی مقبره را دستکاری کرده بود؟ چه کسی جسد را برداشته بود؟ آیا کاهنان بودند؟ آیا آن بدن مبارک را برای بی‌حرمتی از آنجا برده بودند؟
- در حالی که زنان سخنان عیسی را به خاطر داشتند، مردان به یاد نداشتند. در واقع، پطرس به سمت مقبره خالی دوید و وقتی به آنجا رسید، از خود پرسید که چگونه ممکن است این اتفاق بیفتد.
- سپس، عیسی در جاده‌ای به دو نفر ظاهر شد. او بدنی خیالی، مانند یک روح، نداشت، زیرا شاگردان می‌توانستند او را لمس کنند و او غذا می‌خورد. با این حال، او بدنی مانند ما نداشت زیرا می‌توانست ظاهر یا ناپدید شود. او بدنی جلال‌یافته و کامل داشت که جاودانه است.
- وقتی عیسی از مردگان برخاست، کاری را انجام داد که هیچ کس دیگری هرگز انجام نداده و نخواهد داد. او بر مرگ پیروز شد. این گواه آن است که او «شیطان‌شکن» بزرگ پیدایش ۱۵:۳ است.
- وقتی عیسی از مردگان برخاست، تمام حقایق عهد عتیق را که نشان می‌داد او واقعاً مسیح است، به پیروانش نشان داد.
- به دلیل مرگ و رستاخیز او، پیام توبه و بخشش باید توسط کسانی که به پیام او ایمان داشتند، به جهانیان اعلام می‌شد.

(۲) درس را شروع کنید



تصویری که با
ماجرای ۴۳ و ۴۴ هماهنگ
است را می‌توانید بعد از
ماجرای ۴۴ پیدا کنید.

از تصویر رنگ‌آمیزی به عنوان
یک ابزار آموزشی استفاده کنید.
هنگام رنگ‌آمیزی با کودکان در
مورد تصویر صحبت کنید. این
کار چیزی بیش از یک پر کردن
وقت است و به کودکان خردسال
کمک می‌کند تا اثر هنری خود را
به داستان ربط دهند.

معلّم باید کلاس را برای یک مهمانی آماده کند. قرار است امروز جشنی در کلاس برگزار شود. معلّم باید هنگام ورود دانش‌آموزان، موسیقی شاد پخش کند. می‌تواند خوراکی و شاید حتی هدایای ویژه برای هر نفر در نظر گرفته شود. معلّم باید به کلاس بگوید که امروز روز جشن گرفتن است. وسایل مهمانی را برای پایان کلاس نگه دارید. در داستان کتاب مقدّس، شاگردان وقتی عیسی مُرد، غمگین بودند. اما، غم آنها به شادی تبدیل شد! چرا؟

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



بعد از ظهر جمعه، پس از قرار دادن عیسی در مقبره جدید، شهر آرام گرفت. برخی از کسانی که عیسی را دنبال کرده بودند، اندوه زیادی را تجربه کردند. صبح یکشنبه، چندین زن به محل دفن عیسی رفتند. آنها حتی ادویه‌های تدفینی را که برای بدن عیسی تهیه کرده بودند، با خود بردند. وقتی به مقبره رسیدند، ناگهان دو مرد با لباس سفید خالص از ناکجاآباد بر آنها ظاهر شدند. نوری بسیار درخشان آنها را احاطه کرد. آنها فرشته بودند. زنان ترسیدند و به زمین افتادند. فرشتگان از زنان پرسیدند: «چرا در جایی که فقط مردگان هستند، به دنبال زنده می‌گردید؟» فرشتگان چیزی را که عیسی قبلاً در جلیل گفته بود به زنان یادآوری کردند. عیسی به آنها گفته بود که به گناهکاران تحویل داده می‌شود، بر روی صلیب کشته می‌شود و سپس از مردگان زنده می‌شود. وقتی فرشتگان سخنان عیسی را به آنها یادآوری کردند، همه چیز برایشان منطقی بود. آنها آنچه عیسی به آنها گفته بود را به یاد آوردند. شهر آرام گرفت! زنان با عجله برگشتند تا مژده را به مردان بدهند. عیسی از مردگان بازگشته بود، همانطور که گفته بود! اما وقتی به شاگردان عیسی گفتند، آنها حرف زنان را باور نکردند. آنها فقط در صورتی باور می‌کردند که خودشان آن را ببینند. پطرس و یوحنا به سمت مقبره دویدند. یوحنا سریعتر از پطرس دوید. وقتی پطرس به مقبره رسید، گیج شد. او به داخل مقبره خالی نگاه کرد و پارچه‌های کفن را دید. بعداً، عیسی در جاده‌ای به سمت شهری نزدیک به نام عماؤس، حدود هفت مایلی اورشلیم، به دو مرد ظاهر شد. او همچنین به پطرس ظاهر شد.

اکنون عیسی حداقل به پنج زن، دو مرد در جاده عماؤس و پطرس، زنده ظاهر شده بود. عیسی

هیجان این داستان را نه
تنها با کلماتتان، بلکه با حالت
چهره، هیجان در صدایتان و
شگفتی از تمام اتفاقاتی که
افتاده است، منتقل کنید! با لمس
قلب‌های کودکان، به آنها کمک
کنید تا شگفتی رستاخیز را درک
کنند. صرفاً به دادن اطلاعات
اکتفا نکنید.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «او اینجا نیست.» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) سپس، «او برخاسته است.» بعد از چند بار، دو عبارت را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

ستایش و پرستش

از آنجایی که ریتم آهنگ و کلمات در اصل به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند، اگر به زبان دیگری تدریس می‌کنید، به احتمال زیاد باید کلمات را تغییر دهید تا با ریتم آهنگ مطابقت داشته باشند. ایده دیگر این است که یک آهنگ کاملاً متفاوت انتخاب کنید و آهنگ‌های خودتان را بسازید!

مسیح از مردگان برخاسته بود. او همان شیطان‌شکن بزرگی بود که خدا به آدم و حوا وعده داده بود. وعده‌های او به حقیقت پیوست! مرگ قدرت خود را از دست داده بود. وقتی عیسی به زندگی بازگشت، خدا نشان داد که او از شیطان قدرتمندتر است. در ابتدا شاگردان فکر کردند که همه اینها یک رویا یا خیال است. آنها آن را باور نکردند. سپس، آنها در مورد آنچه زنان گفته بودند کنجکاو شدند و برای بررسی گزارش‌ها رفتند. بعداً، آنها عیسی را با چشمان خود زنده دیدند و خودشان دانستند که او از مرگ بازگشته است. همانجا تصمیم گرفتند که تمام روزهای زندگی خود را به خدا خدمت کنند. او در جنگ با شیطان و مرگ پیروز شده بود!

آیه حفظی



لوقا ۲۴: ۶ - او اینجا نیست، او برخاسته است!

ستایش و پرستش



«او را ستایش کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را ستایش کنید»

او را ستایش کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را ستایش کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!
او را ستایش کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را ستایش کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!
او را دوست داشته باشید، همه شما بچه‌های کوچک او را دوست داشته باشید. خدا عشق است! خدا عشق است!
او را دوست داشته باشید، همه شما بچه‌های کوچک او را دوست داشته باشید. خدا عشق است! خدا عشق است!
به او خدمت کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را خدمت کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!
به او خدمت کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را خدمت کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!
از او تشکر کنید، همه شما بچه‌های کوچک از او تشکر کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!
از او تشکر کنید، همه شما بچه‌های کوچک از او تشکر کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/TkUPMCpda0>



۴) درس را مرور کنید

از خوراکی‌هایی که برای مهمانی آماده کرده‌اید لذت ببرید، در حالی که در مورد تعجب و شادی زنان صحبت می‌کنید، و سپس شاگردان حتماً خوشحال بوده‌اند. بگویید: «همه اینها بخشی از نقشه نجات خدا بود. شیطان فکر می‌کرد که در باغ عدن، زمانی که آدم و حوا برای اولین بار گناه کردند، پیروز شده است. شیطان فکر می‌کرد که هنگام مرگ عیسی بر روی صلیب پیروز شده است. خدا همیشه نقشه‌ای داشته است، حتی اگر شیطان مدام سعی در خراب کردن آن داشته باشد. خدا از همان ابتدا می‌دانست که روزی عیسی به زمین خواهد آمد و راهی برای بخشیده شدن گناهان همه افرادی که به او ایمان دارند، فراهم خواهد کرد.»



۵) درس را به کار بگیرید

کاملاً منطقی است که اگر بهترین خبر دنیا را بدانید، بخواهید آن را به دیگران هم بگویید. این هفته به چه کسی می‌توانید بگویید؟ عیسی از مرگ قوی‌تر است! او زنده است!

دعا کنید و از خدا به خاطر نقشه شگفت‌انگیزش برای بخشش گناهان تشکر کنید. از او بخواهید قلب و ذهن بچه‌های کلاس شما را باز کند تا بفهمند همه اینها برای آنها چه معنایی دارد.

به ماجراجویی شماره ۴۵ نگاهی بیندازید. باید چیزی برای استفاده به عنوان بلوک‌های ساختمانی بیاورید. وسایل شما می‌توانند بزرگ یا کوچک، ساده یا پیچیده‌تر باشند. خلاق باشید و از آنچه دارید استفاده کنید! جعبه‌های خالی از هر نوع یا اندازه‌ای سرگرم‌کننده هستند، همچنین قوطی‌ها یا حتی کتاب‌هایی که می‌توانید روی هم بچینید و یک «دیوار» فرضی بسازید.

کودکان پیش‌دبستانی گاهی اوقات می‌توانند پر از سوال باشند. اینگونه یاد می‌گیرند. در پاسخ به سوالات آنها صبور باشید، اما اجازه ندهید که هنگام تعریف داستان، حرف شما را قطع کنند. در پایان درس می‌توانید بپرسید که آیا کسی سوالی دارد یا خیر. ممکن است برای آنها درک اینکه چگونه کسی که مرده است می‌تواند دوباره زنده شود، دشوار باشد. به آنها یادآوری کنید که عیسی خدا بود. خدا می‌تواند هر کاری را که بخواهد انجام دهد زیرا او همه چیز را خلق کرده است! اگر سوالی پرسیدند که پاسخی نداشت (مانند "دقیقاً چگونه عیسی دوباره زنده شد؟")، به آنها بگویید: "خدا بزرگتر، قوی‌تر و باهوش‌تر از هر فردی روی زمین است. چیزهایی وجود دارد که حتی بزرگسالان هم نمی‌توانند در مورد خدا بفهمند. برای این چیزها باید به او اعتماد کنیم زیرا می‌دانیم که او همیشه درست و راستگو است."

ماجراجویی شماره ۴۴

لوقا ۱:۲۴-۱۲ و ۳۶-۴۳

خلاصه داستان: عیسی از مردگان برخاست. او بر مرگ قدرت دارد.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. بعد از مرور کلی آیه، از کسی بپرسید که آیا مایل است آیه را خودش بخواند. به داوطلبان اجازه دهید تلاش کنند. تلاش‌ها را تحسین کنید، حتی اگر کامل نباشند.

برای درس این هفته، داستان را به صورت نمایشی اجرا کنید. یکی از بچه‌ها را به عنوان فرشته‌ای که رستاخیز عیسی را اعلام می‌کند انتخاب کنید. بگذارید همه دخترها زنانی باشند که به مقبره آمدند. در صورت امکان، مقداری ادویه برای حمل کردن برایشان بیاورید. یک پسر را به عنوان پطرس و یکی را به عنوان یوحنا انتخاب کنید. بقیه پسرها می‌توانند شاگردان باشند. محلی را به عنوان محل دفن عیسی تعیین کنید. پسرها در یک طرف اتاق هستند و با هم جمع می‌شوند. این را بگویید: «بیایید وانمود کنیم که زنان می‌آیند تا عطریات را روی بدن عیسی بریزند. آیا آنها غمگین هستند یا خوشحال؟» (غمگین، چون عیسی مرده است) به بچه‌ها کمک کنید تا غم خود را ابراز کنند. چهره‌های غمگین بگیرید، چشمان خود را طوری بمالید که انگار گریه می‌کنید، هنگام راه رفتن به زمین نگاه کنید. وقتی همه شما به مقبره «رسیدید»، فرشته باید با اطمینان بگوید: «عیسی اینجا نیست، او زنده است!» ناگهان، همه از غم به شادی تغییر می‌کنند! این بهترین خبر تا به حال است!! به دخترها کمک کنید تا با یکدیگر صحبت کنند و بگویند: «ما باید برویم و به پطرس، یوحنا و دیگر شاگردان عیسی بگوییم!» بعد از اینکه با هیجان به سمت شاگردان دویدند تا خبر خوش را بدهند، پطرس و یوحنا به سمت «مقبره» می‌دوند تا آن را دقیقاً همانطور که دخترها گفته بودند، پیدا کنند. حالا همه خوشحال هستند! به بچه‌ها یادآوری کنید که این نمونه دیگری از عمل خدا به وعده‌اش است. او به پیروانش قول داد که بر روی صلیب خواهد مرد و سه روز بعد، دوباره زنده خواهد شد. به بچه‌ها کمک کنید تا داستان‌های دیگری را که در مورد عمل خدا به وعده‌هایش شنیده‌ایم، به یاد بیاورند. در اینجا چند احتمال وجود دارد:

وعده خدا در باغ برای فرستادن کسی برای کوبیدن سر شیطان (عیسی)

وعده‌های خدا به ابراهیم (یک پسر، افراد زیاد، زمینی برای زندگی)

وعده خدا به نوح برای اینکه دیگر هرگز تمام زمین را غرق آب نکند (رنگین کمان)

فصل‌هایی که همیشه وجود خواهند داشت، همراه با روز و شب

با کلاس خود یک «زمان ستایش» داشته باشید. این روش کار است. اگر کلاس کوچکی دارید، به صورت دایره‌ای بنشینید. اگر کلاس شما بزرگ است، در هر گروه به گروه‌هایی حدود ده نفره تقسیم شوید. در هر گروه باید یک رهبر بزرگسال وجود داشته باشد. معلم (یا رهبر) با گفتن «من خدا را به خاطر _____ ستایش می‌کنم» شروع می‌کند. جای خالی را با هر چیزی که از آن سپاسگزار هستید پر کنید.

می‌تواند برای عشق خدا، بخشش، کلیسا، خانواده یا هر چیز دیگری باشد که ممکن است انتخاب کنید. تنها قانون این است که نمی‌تواند چیزی احمقانه باشد. هر کودک باید یکی یکی بگوید: «من خدا را به خاطر _____ ستایش می‌کنم.» هر کدام می‌توانند انتخاب کنند که برای چه چیزی سپاسگزار هستند.

ماجرای جوی ۴۳ و ۴۴: عیسی از مردگان برخاست. او بر مرگ قدرت دارد.



ماجراجویی شماره ۴۵

متی ۱۸:۲۸-۲۰، مرقس ۱۶:۱۵، لوقا ۲۴:۲۴-۴۸،

یوحنا ۲۱:۲۰

خلاصه داستان: عیسی به پیروانش فرمود که پیام او را به همه مردم برسانند.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- حداقل در سه موقعیت مختلف پس از رستاخیزش، عیسی به شاگردانش فرمان داد تا پیام مرگ، تدفین و رستاخیز او را به جهانیان برسانند.
- عناصر کلیدی متون مأموریت بزرگ عبارتند از:
 - شاگردان توسط عیسی مسیح فرستاده شدند.
 - خداوند اینطور حساب کرده بود که شاگردان خواهند رفت.
 - اعلام یا رساندن مژده انجیل یا همان خبر خوش، فرمان داده شده بود.
 - شاگردان باید انجیل را به هر ملتی می‌رسانند.
 - توبه واقعی مردم و بخشش خدا در قلب پیام قرار داشت.
 - پیام از درک کتاب مقدس سرچشمه می‌گرفت.
 - شاگردان از جانب خدا اختیار داشتند تا پیام را به تمام جهان برسانند.
- این پیام منشأ الهی، دامنه جهانی، مسیح محور، مبتنی بر کتاب مقدس، تثلیثی داشت و از کمک مسیح رستاخیز یافته برخوردار بود.
- ریشه‌های مأموریت بزرگ نیز در عهد عتیق یافت می‌شود. متونی مانند پیدایش ۱۲: ۱-۳ و مزمور ۹۶: ۳ قوم خدا را ترغیب می‌کنند که پیام خدا را به ملّت‌ها اعلام کنند.
- «وعده پیدایش ۱۲: ۳ زمانی محقق می‌شود که مبشران کلیسای مسیحی پیام انجیل را به همه خانواده‌های زمین برسانند.» - جان پایپر

(۲) درس را شروع کنید



آیا تا به حال پدر و مادرتان از شما خواسته‌اند کاری انجام دهید؟ چه کارهایی ممکن است از شما بخواهند؟ (اجازه دهید پاسخ دهند) آیا وقتی والدینتان به شما می‌گویند کاری انجام دهید، اطاعت می‌کنید؟ آیا فوراً و با شکایت آن را انجام می‌دهید؟ اگر خدا به شما بگوید کاری انجام دهید چه؟ آیا از خدا اطاعت می‌کنید؟

تصویری که با
ماجرای ۴۵ و ۴۶ هماهنگ
است را می‌توانید بعد از
ماجرای ۴۶ پیدا کنید.

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



هنگام تدریس، باید
دائماً از کلماتی که ممکن است
فرزندان نفهمند، آگاه باشید.
آماده باشید تا توضیحی ساده
ارائه دهید که با آن آشنا باشند.
درس امروز و آیه حفظی چندین
بار از کلمه "شاگرد" استفاده
می‌کنند. ما قبلاً "شاگرد" را به
عنوان کسی که پیرو خدای
واحد حقیقی است تعریف
کرده‌ایم. در این درس ما در
مورد شاگردسازی صحبت
می‌کنیم. به بچه‌ها بگویید:
"برای شاگردسازی باید آنچه را
که در مورد عیسی آموخته‌اید به
شخص دیگری آموزش دهید."

امروز آخرین چیزی را که عیسی به پیروانش گفت قبل از بازگشت به آسمان انجام دهند، یاد خواهیم گرفت. به یاد داشته باشید، عیسی قبلاً بر روی صلیب مرده بود و دوباره زنده شده بود. آنها با چشمان خود دیده بودند که او همان کسی است که گفته بود - خدا! فقط خدا می‌توانست بر مرگ غلبه کند! او در مدتی که با هم بودند، زمان زیادی را صرف آموزش پیروانش کرده بود. مطمئناً آخرین سخنان او به آنها بسیار مهم بود. او گفت: «بروید و آنچه را که به شما گفته‌ام به دیگران بگویید.» گاهی اوقات به پیروان عیسی شاگرد گفته می‌شود. شاگرد کسی است که از شخص دیگری یاد می‌گیرد. عیسی به شاگردانش (افراد که از او یاد گرفته بودند) گفت که بروند و شاگردان بیشتری تربیت کنند. یکی از چیزهایی که عیسی به شاگردانش آموخت چیست؟ برخی از پاسخ‌های احتمالی عبارتند از: اطاعت از خدا، همیشه به شیطان نه گفتن، هر یک از ۱۰ فرمان، مهربان بودن و کمک به دیگران، اعتماد به خدا برای عمل به وعده‌هایش. چه کسی دوست دارد چیزی را که خدا می‌خواهد همه بدانند به بقیه کلاس «یاد بدهد»؟ هر کودک را تشویق کنید تا یکی از مواردی را که همین الان ذکر شد با کلاس به اشتراک بگذارد. سپس بگویید: «وقتی به دیگران چیزهایی را که خدا می‌خواهد بدانند، آموزش می‌دهید، از آنچه خدا به شاگردانش گفته است، اطاعت می‌کنید.» مهم‌ترین چیزی که باید به مردم بگوییم این است که عیسی بر روی صلیب مرد و در روز سوم زنده شد. چرا او مرد؟ آیا به این دلیل بود که کار اشتباهی انجام داده بود، مانند دو دزدی که در کنار او بر روی صلیب مردند؟ نه! او مرد تا گناهان شما، من و تمام جهان را بپزدازد. این بهترین خبری است که می‌تواند وجود داشته باشد! بیایید این را با هم بگوییم: «عیسی مرد تا گناهان شما را بپزدازد.» چندین بار این جمله را با هم تمرین کنید. از دخترها

بخواهید که آن را با هم بگویند، سپس از پسرها بخواهید. بپرسید آیا کسی دوست دارد این را به تنهایی بگوید. وقتی عیسی بر روی صلیب مرد، مانند کوبیدن سر شیطان بود. او در باغ عدن قول داده بود که روزی این کار را انجام خواهد داد و اکنون این کار انجام شده بود. خدا همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کند. وقتی عیسی پس از کشته شدن توسط افراد بد، زنده شد، به شیطان و همه نشان داد که از هر چیزی قدرت بیشتری دارد. عیسی حتی از مرگ هم قدرت بیشتری داشت. هیچ کس دیگری نمی‌توانست این کار را انجام دهد! این خبر آنقدر خوب است که خدا می‌خواهد همه آن را بدانند.

آیه حفظی



متی ۲۸: ۱۹ - همه قوم ها را شاگرد سازید.

ستایش و پرستش



«تصمیم گرفته‌ام از عیسی پیروی کنم»

تصمیم گرفته‌ام از عیسی پیروی کنم.

تصمیم گرفته‌ام از عیسی پیروی کنم.

تصمیم گرفته‌ام از عیسی پیروی کنم.

برگشتی در کار نیست، برگشتی در کار نیست.

اگر کسی با من نیاید، همچنان پیروی خواهم کرد.

اگر کسی با من نیاید، همچنان پیروی خواهم کرد.

اگر کسی با من نیاید، همچنان پیروی خواهم کرد.

برگشتی در کار نیست، برگشتی در کار نیست.

دنیای پشت سرم، صلیب پیش رویم.

دنیای پشت سرم، صلیب پیش رویم.

دنیای پشت سرم، صلیب پیش رویم.

برگشتی در کار نیست، برگشتی در کار نیست.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/RRm-AIdeBPs>

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «او اینجا نیست.» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) سپس، «او برخاسته است.» بعد از چند بار، دو عبارت را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).



۴) درس را مرور کنید

هدف این درس به خاطر سپردن فرامین خداست. هر بار که کودکی به یکی از آنها فکر می‌کند، می‌تواند یک بلوک به برج اضافه کند. اگر یکی از کودکان چیزی به ذهنش خطور نمی‌کند، به او کمک کنید! این یک مسابقه نیست، در صورت امکان سعی کنید همه دانش‌آموزان را درگیر کنید.

مرور بلوک‌های ساختمانی را انجام دهید. چند بلوک به کلاس بیاورید و ببینید بچه‌ها می‌توانند به چند مورد از دستورات عیسی/خدا در کتاب مقدس فکر کنند. برخی از پاسخ‌های ممکن عبارتند از: اطاعت از خدا، همیشه نه گفتن به شیطان، هر یک از ۱۰ فرمان، مهربان بودن و کمک به دیگران، اعتماد به خدا برای عمل به وعده‌هایش، و گفتن به مردم که عیسی برای پرداخت گناهان شما مُرد. ببینید بلوک‌های شما چقدر می‌توانند بلند شوند.



۵) درس را به کار بگیرید

اکثر کودکان پیش‌دبستانی هنوز آماده نیستند که کار جانشینی مسیح بر روی صلیب را به طور کامل درک کنند. شما حقایق را آموزش می‌دهید که برای درک آنها از اینکه خدا کیست و چگونه است، حیاتی و اساسی است. بسیار مراقب باشید که هیچ فشاری به کودک خردسال برای خواندن دعای توبه وارد نکنید. بگذارید هر طور که سؤال دارند بپرسند. کودکان خردسال بسیار مشتاقند که معلم‌ان خود را راضی کنند و به راحتی می‌توانند بدون اینکه واقعاً بدانند معنی آن چیست، برای نجات دعا کنند.

چه کسی ممکن است نداند که عیسی برای پرداخت گناهانش بر روی صلیب جان باخت؟ عیسی گفت که تنها با ایمان به این و توبه از گناهانتان می‌توانید به بهشت بروید تا بعد از مرگ با خدا باشید. آیا به یاد دارید که کلمه "توبه" به چه معناست؟ اگر می‌توانند، اجازه دهید بچه‌ها پاسخ دهند. درست است. یعنی به خدا می‌گویید که از کارهای اشتباهی که انجام داده‌اید پشیمان هستید. چگونه چیزی را به خدا بگوییم؟ از طریق دعا. می‌توانید در هر زمان و هر مکانی با خدا صحبت کنید. این هفته به چه کسی خواهید گفت؟ بچه‌ها را تشویق کنید که به کسی که می‌توانند بگویند فکر کنند. از چند کودک بخواهید که به کلاس بگویند که این هفته به چه کسی خواهند گفت.

دعا کنید و از خدا به خاطر عمل به وعده‌اش مبنی بر فرستادن کسی که سر شیطان را خواهد کوبید، تشکر کنید. آن شخص عیسی است. از خدا بخواهید که به بچه‌ها کمک کند تا معنای توبه و ایمان آوردن را درک کنند. از خدا بخواهید که به همه ما کمک کند تا خبر خوب عیسی را به دیگران بگوییم.

ماجراجویی شماره ۴۶

متی ۱۸:۲۸-۲۰، مرقس ۱۵:۱۶، لوقا ۲۴:۲۴-۴۸،

یوحنا ۲۱:۲۰

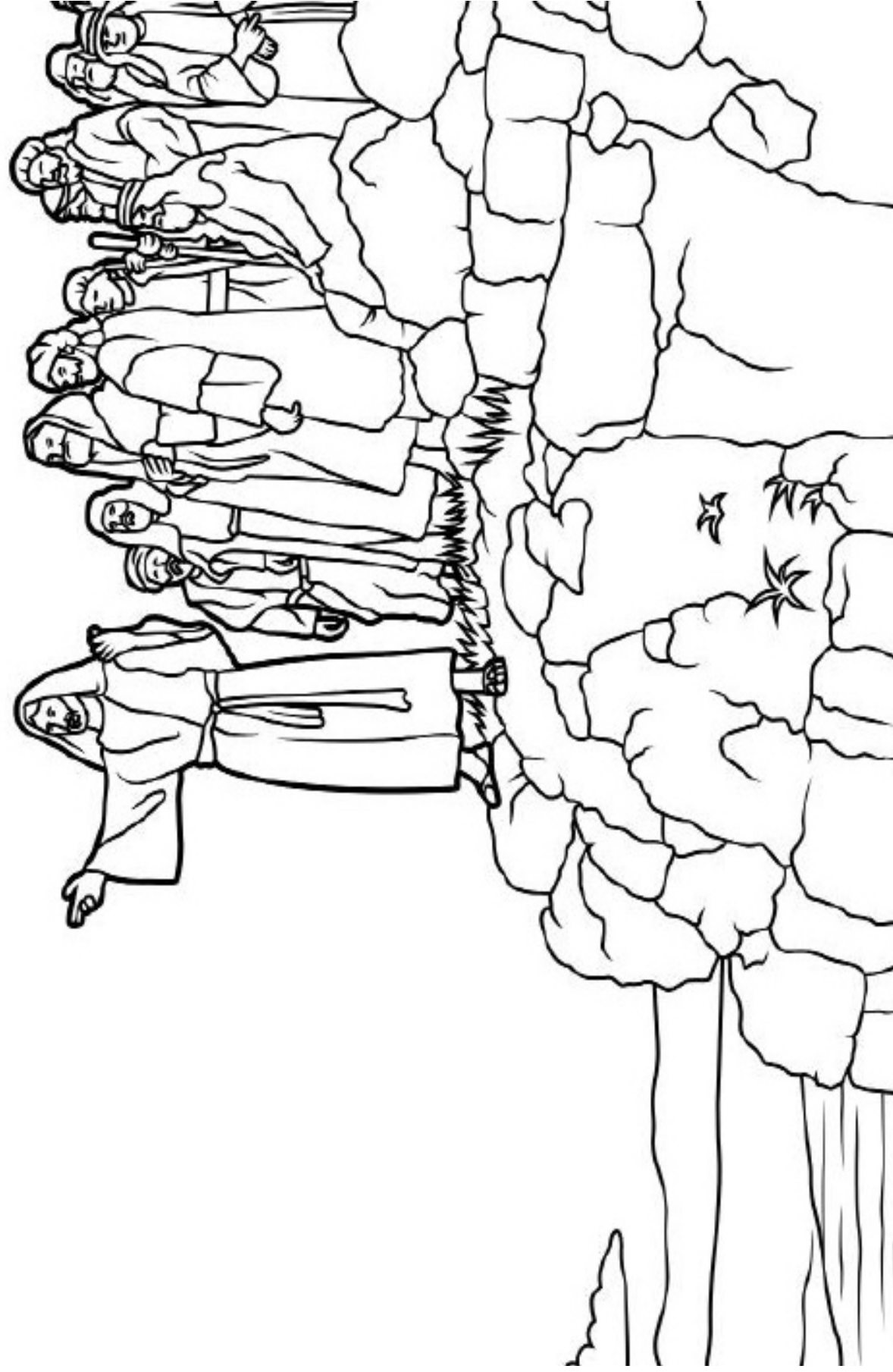
خلاصه داستان: عیسی به پیروانش فرمود که پیام او را به همه مردم برسانند.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. برای مرور آیه حفظی، هر بار که آیه را می‌گویید از صداهای مختلف استفاده کنید. به بچه‌ها بگویید که با دقت به نحوه‌ی بیان شما گوش دهند، سپس سعی کنند خودشان آن را تطبیق دهند. ابتدا آن را به آرامی زمزمه کنید، سپس از صدای معمولی و در ادامه صدای قوی (از فریاد زدن خودداری کنید). سعی کنید از صدای آواز خواندن استفاده کنید یا هر کلمه را به سبکی کوتاه و جدا از هم بیان کنید. از خلاقیت خود برای ارائه‌های بیشتر استفاده کنید.

از بچه‌ها بپرسید که آیا توانسته‌اند به کسی بگویند که عیسی برای پرداخت تاوان گناهانش بر روی صلیب جان باخت. آخرین سخنان عیسی به شاگردانش را به آنها یادآوری کنید. آنها را تشویق کنید که آنچه را که این هفته آموخته‌اند با شخص دیگری به اشتراک بگذارند. برای درس، با بازی بلوک‌های ساختمانی شروع کنید. چند بلوک به کلاس بیاورید و ببینید بچه‌ها می‌توانند چند چیز را که عیسی/خدا در کتاب مقدس دستور داده است، تصوّر کنند. برخی از پاسخ‌های ممکن عبارتند از: اطاعت از خدا، همیشه به شیطان نه گفتن، هر یک از ۱۰ فرمان، مهربان بودن و کمک به دیگران، اعتماد به خدا برای عمل به وعده‌هایش، مژده به مردم که عیسی برای پرداخت تاوان گناهان شما جان باخت. ببینید بلوک‌های شما چقدر می‌توانند بلند شوند. این سؤال را بپرسید: «از کجا در مورد آنچه خدا می‌خواهد انجام دهیم یاد می‌گیریم؟ درست است، از کتاب مقدس.» کتاب مقدس خود را بالا نگه دارید تا همه بچه‌ها بتوانند آن را ببینند. وقتی در مورد عیسی به کسی می‌گوییم، مثل این است که کلام خدا را به آنها می‌دهیم. از بچه‌ها بخواهید که دور تا دور محل تدریس شما دایره تشکیل دهند. بگویید: «من چیزی از کلام خدا به شما می‌گویم و کتاب مقدس را به شما می‌دهم تا نگه دارید. هر کودک چیزی از کلام خدا را به فرد کناری خود می‌گوید و کتاب مقدس را به او می‌دهد.» آنها می‌توانند آنچه معلّم گفته را تکرار کنند یا چیز دیگری را از بازی بلوک‌های ساختمانی انتخاب کنند. برای کودکان کوچکتر، ممکن است لازم باشد وقتی نوبتشان شد، به هر کدام پیشنهادی بدهید. دایره وار ادامه دهید تا همه بچه‌ها کتاب مقدس را نگه دارند. از این فرصت برای داشتن یک زمان موسیقی خاص استفاده کنید. آهنگ‌های درس‌های گذشته را مرور کنید. بچه‌ها می‌توانند یک آهنگ مورد علاقه را انتخاب کنند، یا معلّم می‌تواند انتخاب کند. از خواندن با هم لذّت ببرید!

با بچه‌ها دعا کنید. خدا را شکر برای کتاب مقدس، جایی که می‌توانیم در مورد خدای یگانه حقیقی و نحوه‌ی عملکرد او بیاموزیم. از او سپاسگزاریم که فرصتی برای شنیدن حقیقت داریم. از خدا شجاعت بخواهیم تا حقیقت را با کسانی که برایمان مهم هستند به اشتراک بگذاریم.

ماجرای جوی ۴۵ و ۴۶: عیسی به پیروانش گفت که پیام او را به همه مردم برسانند.



ماجراجویی شماره ۴۷

اعمال رسولان ۴۷-۴۲:۲ و ۴-۱۲ و ۴۲:۵

خلاصه داستان: پیروان عیسی برای دعا، پرستش، خواندن کتاب مقدس، مشارکت و شهادت دادن گرد هم می‌آمدند.



۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)

- پس از آنکه پطرس مژده عیسی مسیح را اعلام کرد و حدود ۳۰۰۰ نفر ایمان آوردند، کلیسای اولیه به دنبال راههایی برای ادغام این ایمانداران جدید در کلیسا بود.
 - در حالی که این ۳۰۰۰ نفر ایماندار جدید بودند، با استواری ادامه دادند. آنها استقامت کردند. هیچ سابقه‌ای از پشت کردن هیچ یک از آنها به ایمان وجود ندارد.
 - کلیسای اولیه خود را به چهار اصل اساسی اختصاص داد.
- ۱) آموزه‌های کتاب مقدس. «اصول رسولان» به آموزه یا اصول اعتقادی که رسولان اعلام کردند اشاره دارد. این بدان معنا نیست که رسولان اصول اعتقادی خود را داشتند.
- ۲) رفاقت. ایمانداران اولیه چیزهای زیادی را با هم به اشتراک می‌گذاشتند. کلیسای اولیه دعاهای خود را با هم به اشتراک می‌گذاشتند، آنها مشکلات خود را با هم در میان می‌گذاشتند و حتی اموال خود را با هم تقسیم می‌کردند.
- ۳) شکستن یا پاره کردن نان یا شام خداوند. آخرین درخواست خداوند قبل از رفتن به صلیب این بود: «این را به یاد من انجام دهید.» شاگردان این را در مشارکت خود گنجاندند. در مشارکت خود، آنها بدن زخمی شده و خون ریخته شده او را به یاد می‌آوردند.
- ۴) دعاها. پیروان تازه ایمان آورده به عشق به دعا متعهد بودند و در آن ثابت قدم بودند.
- کلیسای اولیه نیز به بشارت دادن اختصاص داشت. دو تمایز، بشارت آنها را مشخص می‌کرد. اول، اینکه عیسی مسیح رستخیز یافته است. خدا عیسی مسیح را از مردگان برخیزانیده است. دوم، اینکه عیسی مسیح تنها راه به سوی خداست. راههای متعددی به سوی خدا وجود ندارد.

(۲) درس را شروع کنید



تصویری که با

ماجرای ۴۷ و ۴۸ هماهنگ است را می‌توانید بعد از ماجرای ۴۸ پیدا کنید.

هنگامی که کلاس خود را برای رنگ‌آمیزی تصویر هماهنگ هدایت می‌کنید، با آنها در مورد تصویر صحبت کنید. جزئیاتی را که برای این درس مهم هستند، برجسته کنید. اجازه ندهید این یک فعالیت بی‌معنی شود. این یک فعالیت آموزشی/تقویتی عالی است.

وقتی کلمه «کلیسا» را می‌گویم، چه چیزی به ذهنتان می‌رسد؟ (به بچه‌ها اجازه دهید پاسخ دهند و پاسخ‌ها را روی تخته بنویسند) وقتی کتاب مقدس درباره «کلیسا» صحبت می‌کند، چند چیز وجود دارد که همگی بخش‌های مهمی از کل کلیسا هستند. قبل از اینکه داستان را تعریف کنید، این دستورالعمل‌ها را بدهید: «کلیسا در آن زمان چندین کار انجام داد و هنوز هم انجام می‌دهد. وقتی یکی از این کارها را به شما می‌گویم، من هم یک پیشنهاد برای همراهی با آن ارائه می‌دهم. وقتی می‌بینید که من یک پیشنهاد انجام می‌دهم، شما هم با من آن را انجام دهید.»

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



پس از بازگشت عیسی به آسمان، شاگردان و دیگران که به آموزه‌های عیسی ایمان آورده بودند، گرد هم آمدند. شاگردان چیزهای زیادی از کتاب مقدس به مردم آموختند. (دست‌هایتان را دراز کنید، گویی کتاب مقدس در دست دارید تا از روی آن بخوانید) آنها می‌خواستند تمام چیزهایی را که عیسی به آنها آموخته بود، به اشتراک بگذارند. وقتی برای کلیسا جمع می‌شدند، با هم دعا می‌کردند. (دست‌هایتان را مانند حالت دعا به هم بچسبانید) آنها همیشه وقت خود را صرف پرستش خدا می‌کردند. (جمله اول «عیسی مرا دوست دارد، این را می‌دانم» را بخوانید) شاگردان به مردم می‌گفتند که خدا می‌خواهد آنها نیز به یکدیگر اهمیت دهند. اگر کسی غذایی برای خوردن نداشت، ایمانداران دیگر برای او غذا می‌آوردند. (واهمود کنید که به یکدیگر غذا می‌دهید) اگر لباس گرم برای پوشیدن نداشتند، کسی به آنها می‌داد. (واهمود کنید که لباسی را به کسی می‌دهید) در واقع، مردم آنقدر مشتاق کمک بودند که هر چه اضافی داشتند می‌آوردند و به شاگردان می‌دادند تا به هر کسی که نیاز داشت بدهند. آنها حتی چیزهایی را می‌فروختند و پول را به کلیسا می‌آوردند تا همه آنچه را که نیاز داشتند، داشته باشند. (دستتان را در جیب‌تان ببرید و مقداری پول فرضی بیرون بیاورید و سپس آن را به کسی بدهید). آنها وعده‌های غذایی زیادی را با هم صرف می‌کردند. (واهمود کنید که غذا می‌خورید) بعضی از وعده‌های غذایی، وعده‌های ویژه‌ای بودند که به یاد مرگ عیسی بر روی صلیب صرف می‌شدند. (واهمود کنید که غذا می‌خورید، سپس دستتان را روی یک طرف صورتتان قرار دهید و به بالا نگاه کنید، انگار که فکر می‌کنید) آخرین چیزی که در مورد آن صحبت خواهیم کرد، آخرین چیزی است که عیسی قبل از بازگشت به بهشت به شاگردانش گفت.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «او اینجا نیست.» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) سپس، «او برخاسته است.» بعد از چند بار، دو عبارت را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

آیا کسی به یاد دارد که آن چه بود؟ هفته‌ی پیش در موردش صحبت کردیم. بله، برای این بود که به دیگران مژده بدهند که عیسی برای گناہانشان مرد! (فرض کنید با یک دست عروسک خیمه‌شب‌بازی را حرکت می‌دهید و با دست دیگران «صحبت» می‌کند). افراد زیادی به عیسی ایمان آوردند، چون کلیسا کاری را که خدا به آنها گفته بود انجام می‌داد. کتاب مقدس می‌گوید که در یک روز حدود ۳۰۰۰ نفر به کلیسا اضافه شدند! این تعداد زیادی است! بیایید به سوالی که در ابتدای داستان از شما پرسیدم برگردیم: وقتی می‌گویم «کلیسا» منظورتان چیست؟ (اجازه دهید پاسخ‌ها را بشنویم) کلیسا گروهی از ایمانداران است که برای یادگیری در مورد خدا و پرستش او با هم جمع می‌شوند.

آیه حفظی



اعمال رسولان ۲: ۴۲ - کلیسا از تعالیم شاگردان اطاعت کرد.

ستایش و پرستش



«من امروز به کلیسا می‌روم» - با آهنگ «کشاورز در چاه» خوانده شده است

امروز به کلیسا می‌روم. امروز به کلیسا می‌روم.
از کلام خدا داستان‌هایی می‌شنوم، امروز به کلیسا می‌روم.

امروز به کلیسا می‌روم. امروز به کلیسا می‌روم.
دعا می‌کنم و خدای بالا را پرستش می‌کنم، امروز به کلیسا می‌روم.

امروز به کلیسا می‌روم. امروز به کلیسا می‌روم.
همیشه به نیازمندان کمک می‌کنم، امروز به کلیسا می‌روم.

امروز به کلیسا می‌روم. امروز به کلیسا می‌روم.
خبرهای خوب را می‌گویم و غذاها را با دیگران تقسیم می‌کنم، امروز به کلیسا می‌روم.

هنگام خواندن هر بیت، حرکات مشابهی مانند «داستان را تعریف کن» انجام دهید.
برای «من امروز به کلیسا می‌روم»، در جای خود راه بروید.

اگر مایلید ملودی این آهنگ را بشنوید، به اینجا گوش دهید:

<https://youtu.be/4zcrm1LIiPE>

۴) درس را مرور کنید



امروز بلوک‌های ساختمانی بزرگی را به کلاس بیاورید، در صورت امکان، به اندازه کافی برای هر کودک در کلاس. همچنین، چند تکه کاغذ قهوه‌ای کمی کوچکتر از بلوک‌ها بیاورید. روی هر کاغذ، یکی از این کلمات یا عبارات را بنویسید: کتاب مقدّس، دعا، عبادت، وعده‌های غذایی، به یاد آوردن، به اشتراک گذاشتن انجیل، مراقبت از یکدیگر. یک کاغذ را به هر بلوک بچسبانید.

بلوک‌ها را بیرون بیاورید و بگذارید بچه‌ها به شما در "ساخت" کلیسا کمک کنند. در مورد اینکه چگونه همه این موارد بخش‌های مهمی از یک کلیسا هستند صحبت کنید، اما کلیسای واقعی از قوم خدا، کسانی که به او ایمان دارند، تشکیل شده است.

۵) درس را به کار بگیرید



همانطور که هر هفته به کلیسا می‌اییم، بیایید به یاد داشته باشیم که مثال کلام خدا از آنچه یک کلیسا باید انجام دهد، چیست. بیایید هر یک از مواردی را که امروز در مورد آنها صحبت کردیم، نام ببریم. (آموزش کتاب مقدّس، دعا، پرستش، کمک به یکدیگر، صرف غذا برای یادآوری مرگ عیسی بر روی صلیب، گفتن خبر خوب)

با کلاس خود دعا کنید. خدا را شکر که کلیسایی را به ما داده است که در آن می‌توانیم کتاب مقدّس را بیاموزیم. بیش از همه خدا را شکر که راهی برای دوست شدن با خدا از طریق عیسی مسیح و مرگ او بر روی صلیب فراهم کرده است.

ماجراجویی شماره ۴۸

اعمال رسولان ۴۲:۲-۴۷ و ۱:۴-۱۲ و ۲۲:۵

خلاصه داستان: پیروان عیسی برای دعا، پرستش، خواندن کتاب مقدس، مشارکت و شهادت دادن گرد هم می‌آمدند.

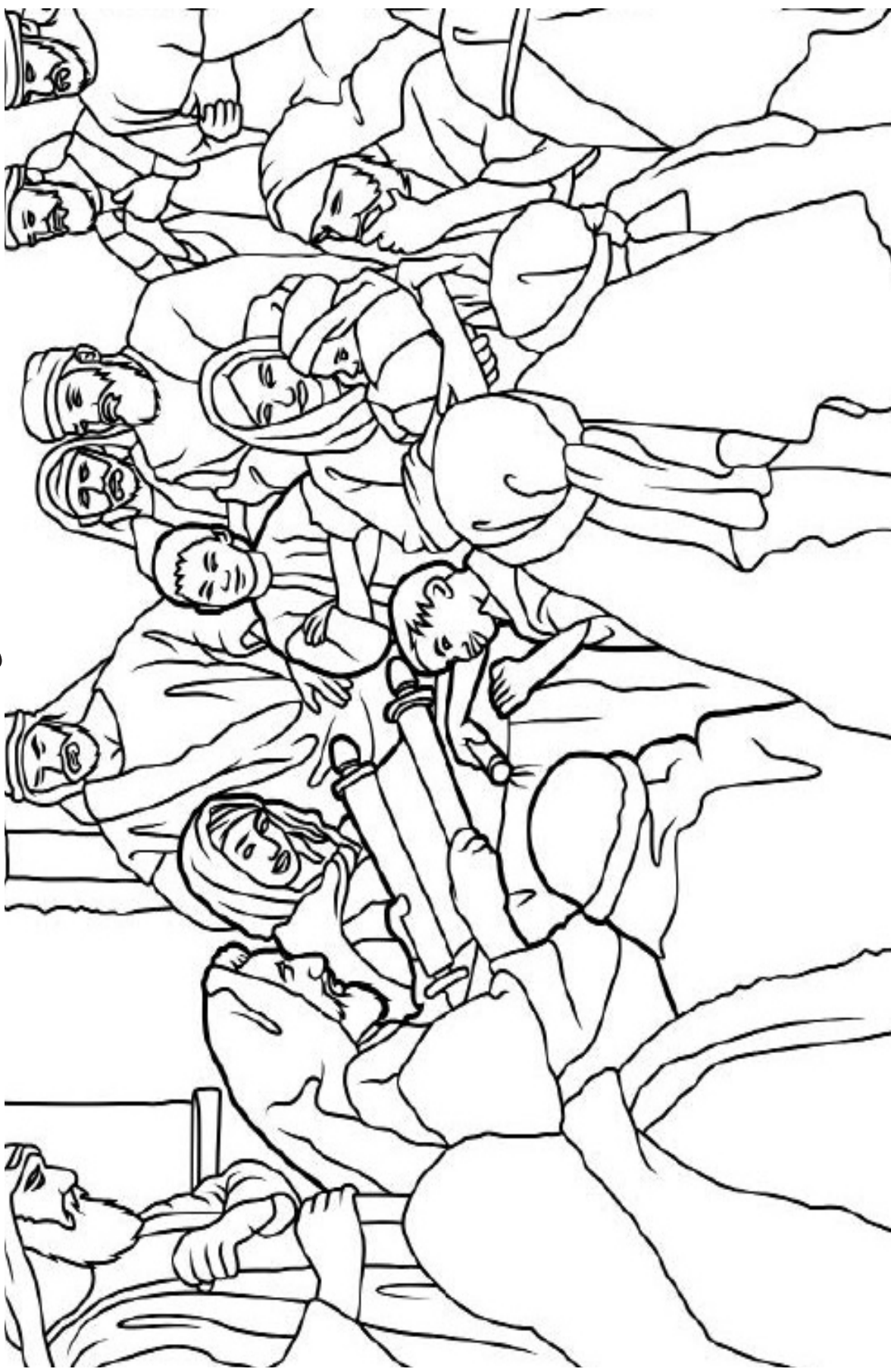
با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. هنگام مرور آیه، هر بار نحوه ایستادن خود را تغییر دهید. هنگام خواندن آیه، دستان خود را بالا ببرید. هنگام خواندن آیه، به سمت زمین خم شوید. دست خود را بالای سر خود قرار دهید. یک انگشت خود را روی بینی خود قرار دهید. روی یک پا بایستید. به چند حرکت دیگر فکر کنید.

کلیسا چیست؟ امیدواریم برخی از بچه‌ها برخی از چیزهایی را که هفته گذشته در مورد کلیسای اولیه آموخته‌اند، به خاطر بیاورند. پاسخ‌های احتمالی شامل آموزش کتاب مقدس، دعا، عبادت، کمک به یکدیگر، غذا خوردن برای یادآوری مرگ عیسی بر روی صلیب، گفتن مژده و قوم خدا، کسانی که به او ایمان دارند، می‌شود. کلیسا ساختمانی نیست که ما اغلب آن را "کلیسا" می‌نامیم. ساختمان کلیسا فقط مکانی است که قوم خدا در آن ملاقات می‌کنند. به "داستان را تعریف کن" از هفته اول ماجراجویی شماره ۲۴ نگاهی بیندازید. هر یک از حرکاتی را که هفته گذشته برای به تصویر کشیدن عناصر یک کلیسا استفاده کردید، انجام دهید. بگذارید بچه‌ها حدس بزنند که شما چه چیزی را اجرا می‌کنید. سپس بگذارید بچه‌ها داوطلب شوند تا ایده‌های مختلف را اجرا کنند و بقیه کلاس می‌توانند حدس بزنند. از بلوک‌های هفته گذشته برای "ساختن" دوباره یک کلیسا استفاده کنید. این بار یک مربع یا دایره بزرگ از بلوک‌ها درست کنید و یک روزنه بگذارید که بچه‌ها بتوانند وارد ساختمان شوند. به آنها یادآوری کنید که کلیسای واقعی قوم خدا هستند که به او ایمان دارند. بگذارید بچه‌ها به شما در طراحی یک مراسم کلیسایی که شامل بیشتر یا همه عناصر روی بلوک‌های شما باشد، کمک کنند. آنها می‌توانند یک سرود، درس کتاب مقدس، دعا و اجرای نمایش ایده‌ی سهیم شدن با نیازمندان را انتخاب کنند. آوردن یک میان وعده نیز به عنوان نمادی از شام خداوند (عشای ربانی) می‌تواند سرگرم‌کننده باشد. اگرچه آنها هنوز نمی‌توانند تمام نمادهای مربوط به آن را درک کنند، اما این مقدمه‌ای عالی برای ایده‌ی کلیسا است. پس از برنامه‌ریزی مراسم، آن را اجرا کنید. به کودکان اجازه دهید تا حد امکان بخش‌های مختلف مراسم کلیسا را انجام دهند. یک ظرف کوچک برای نشان دادن مکانی که مردم هدایا خود را به کلیسای خدا می‌دهند، داشته باشید. آن را به هر یک از اعضای کلاس بدهید. حتی می‌توانید تکه‌های کوچک کاغذ را به عنوان نمادی از پولی که بزرگسالان در روز یکشنبه می‌دهند، بدهید. همانطور که ظرف هدایا بین دانش‌آموزان دست به دست می‌شود، کسانی که «هدیه‌ای» برای کمک دارند، باید پول کاغذی خود را به بشقاب هدایا اضافه کنند. یک کودک را انتخاب کنید تا یک داستان کتاب مقدس را تعریف کند. کودک دیگری را انتخاب کنید تا بیاید و به شما در رهبری کلاس در یک آهنگ کمک کند.

پرسید که آیا کودکی هست که مایل باشد کلاس را با دعا به پایان برساند. بعد از دعا، کلاس را با دعای «بعد از من تکرار کن» رهبری کنید. در اینجا یک دعای پیشنهادی آمده است: «خدای عزیز (آنها تکرار می‌کنند) می‌دانم که کلیسا (آنها تکرار می‌کنند) ایده توست. (آنها تکرار می‌کنند) از تو متشکرم (آنها تکرار می‌کنند) که چنین مکان عالی (آنها تکرار می‌کنند) را برای من ساختی که بتوانم در مورد تو یاد بگیرم. (آنها تکرار می‌کنند) به نام عیسی (آنها تکرار می‌کنند)، آمین. (آنها تکرار می‌کنند)»

ماجرای جوی ۴۷ و ۴۸: پیروان عیسی برای دعا، پرستش، خواندن کتاب مقدس، مشارکت و شهادت دادن گرد هم

می‌آمدند.



خلاصه داستان: هر کسی که به عیسی ایمان آورده باشد، روزی وارد بهشت خواهد شد.

۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)



- پس از داوری بزرگ خدا، او آسمانی جدید و زمینی جدید خواهد آفرید. (رومیان ۸: ۱۸-۲۱؛ دوم پطرس ۳: ۷-۱۳)
- این آیات صحنه‌ای را توصیف می‌کنند که برای کلیسای نجات‌یافته شاد و پیروزمندانه است. تمام درگیری‌های آن متوقف شده و دشمنانش نابود شده‌اند.
- خدا چنین تدبیر کرده است که کسانی که جاودانه با او زندگی می‌کنند، هیچ نوع بیماری، درد یا غمی را تجربه نخواهند کرد. تنها شادی و خوشبختی در جلال ابدی حضور او وجود خواهد داشت.
- اورشلیم جدید به همان اندازه که بلند است، پهنا و درازا نیز دارد. با طراحی خاص و به همراه طراحش، مکانی بی‌نظیر برای زندگی ابدی خواهد بود. دیوارهای ویژه و دروازه‌های ویژه، مُجَلَّل و باشکوه خواهند بود.
- جلال خدا شهر را روشن خواهد کرد و آن را به مکانی مقدّس و پارسا تبدیل خواهد کرد. شهر کاملاً بدون گناه و شرّ خواهد شد.
- فقط کسانی که نامشان در دفتر حیات برّه نوشته شده است، در اورشلیم جدید زندگی خواهند کرد. یعنی فقط کسانی که به خداوند عیسی مسیح ایمان آورده‌اند، در آنجا زندگی خواهند کرد.
- نیازی به معبد یا کلیسا نیست، زیرا خود خداوند در آنجا حضور خواهد داشت.
- سخنان پایانی یوحنا نیز با پایان کل کتاب مقدّس مطابقت دارد. فرشته به یوحنا اعتبار این سخنان را تأیید می‌کند. پاسخ مناسب به این سخنان، پرستش خداست.

(۲) درس را شروع کنید



از بچه‌ها این سوال را بپرسید: بهترین جایی که می‌توانید به آن فکر کنید چیست؟ به آنها در ایده دادن کمک کنید. شاید کنار یک دریاچه بزرگ یا اقیانوس باشد. شاید درختانی با میوه‌های دوست‌داشتنی داشته باشد. شاید کلی بچه دیگر برای بازی کردن یا حیوانات خانگی آنجا باشند! دوست دارید آنجا چه چیزی بخورید؟ امروز برای کلاس کاغذ و مداد شمعی بیاورید. به هر کودک یک تکه کاغذ بدهید و از آنها بخواهید تصویری از بهترین جایی که می‌توانند به آن فکر کنند، بکشند.

تصویری که با
ماجراجویی ۴۹ و ۵۰ هماهنگ
است را می‌توانید بعد از
ماجراجویی ۵۰ پیدا کنید.

(۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویید



کتاب مقدس می‌گوید که در پایان زمان، آسمان‌ها و زمین از بین خواهند رفت. سپس خدا زمینی کاملاً جدید و بهشتی کاملاً جدید خواهد ساخت. بگذارید به شما بگویم که چگونه خواهد بود. فکر می‌کنم واقعاً از آن خوشتان خواهد آمد. در آنجا هیچ غم و اندوهی، هیچ اشکی وجود نخواهد داشت. آیا تا به حال غمگین یا ناراحت بوده‌اید؟ خب، در این زمین جدید غمگین نخواهید بود. هیچ کس نخواهد مُرد. آیا تا به حال کسی را دیده‌اید که مرده باشد؟ این اتفاق دیگر هرگز در این زمین جدید رخ نخواهد داد. آیا کسی تا به حال دردی داشته است؟ شما در اینجا هیچ دردی احساس نخواهید کرد. این یک "منطقه بدون درد" خواهد بود. آرامش، زندگی و شادی وجود خواهد داشت. شما واقعاً از این مکان خوشتان خواهد آمد. و کسانی که به عیسی ایمان آورده‌اند، می‌توانند برای همیشه در اینجا زندگی کنند! این فقط یک خانه برای مدت کوتاهی نخواهد بود. این یک خانه ابدی خواهد بود. بگذارید به شما بگویم که این خانه چه شکلی خواهد بود. روشن و درخشان خواهد بود. تاریکی وجود نخواهد داشت. آیا کسی اینجا از تاریکی می‌ترسد؟ در این مکان هرگز لازم نیست به آن فکر کنید زیرا تاریکی وجود نخواهد داشت، هرگز! آنجا جای بزرگی خواهد بود که برای همه جا دارد. پر از سنگ‌های بَرّاق و رنگارنگ زیبا خواهد بود. اما حتی بهتر هم می‌شود، رودخانه‌ای پاک و زلال از تخت خداوند درست در پایین خیابان اصلی این خانه جدید جاری خواهد بود. میوه‌های خوشمزه در دو طرف رودخانه خواهند بود و همه می‌توانند از میوه‌های این خانه جدید لذت ببرند. این خانه جدید به خورشید، ماه یا ستاره نیازی نخواهد داشت زیرا خدا آنجاست. او نور درخشان و تابناک خواهد بود و هرگز تاریک نخواهد شد زیرا او همیشه آنجا خواهد بود. هیچ چیز کثیف یا بدی هرگز وارد خانه جدید ما نخواهد شد. هیچ آلودگی یا چیز بدی که بتواند به ما آسیب

به یاد داشته باشید که
هنگام تدریس یک داستان از
کتاب مقدس، همیشه کتاب
مقدس خود را در معرض
دید قرار دهید. به عنوان یک
فعالیت سرگرم کننده، مکانی
را که داستان امروز کتاب
مقدس در آن قرار دارد، نشانه
گذاری کنید (برای این درس،
مکاشفه ۲۱). موسیقی پخش
کنید و از بچه‌ها بخواهید کتاب
مقدس بسته شما را یکی یکی
در کلاس بچرخانند. در یک
نقطه، موسیقی را متوقف کنید
و هر کسی که در آن لحظه
کتاب مقدس را در دست دارد،
می‌تواند آن را در مکان نشانه
گذاری شده باز کند و آن را برای
معلم بیاورد.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید). بگویید «و دیگر شب نخواهد بود» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این را تکرار کنند در حالی که شما به آنها اشاره می‌کنید) سپس، «خدا نور است». بعد از چند بار، دو عبارت را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

برسانند، وجود نخواهد داشت. تخت خدا درست در وسط خواهد بود. ما قادر خواهیم بود همیشه با او صحبت کنیم و او را پرستش کنیم. خسته کننده و کسل کننده نخواهد بود. این بزرگترین چیز تا به حال خواهد بود. فقط به آن فکر کنید: یک خانه جدید زیبا که در آن برای همیشه آرامش و امنیت وجود دارد ... یک خانه جدید زیبا که در آن عشق و خوشبختی برای همیشه وجود دارد! اما این خانه جدید فقط برای کسانی است که به عیسی اعتماد کرده اند. به دلیل اعتماد آنها به عیسی، خدا آنها را برای همیشه تأمین و محافظت خواهد کرد. تمام وعده‌هایی که خدا در سراسر کتاب مقدس داده است، به حقیقت پیوسته است. شیطان و همه پیروانش به چاه عمیقی فرستاده شده اند و او دیگر هرگز قادر نخواهد بود کسی را به گناه وسوسه کند. این خانه زیبا، کامل و ابدی، بهشت نامیده می‌شود.

آیه حفظی



مکاشفه ۲۲: ۵ - و دیگر شبی نخواهد بود. خدا نور است.

ستایش و پرستش



«او را ستایش کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را ستایش کنید»

او را ستایش کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را ستایش کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!
او را ستایش کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را ستایش کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!

او را دوست داشته باشید، همه شما بچه‌های کوچک او را دوست داشته باشید. خدا عشق است!
خدا عشق است!
او را دوست داشته باشید، همه شما بچه‌های کوچک او را دوست داشته باشید. خدا عشق است!
خدا عشق است!

به او خدمت کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را خدمت کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!
به او خدمت کنید، همه شما بچه‌های کوچک او را خدمت کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!

از او تشکر کنید، همه شما بچه‌های کوچک از او تشکر کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!
از او تشکر کنید، همه شما بچه‌های کوچک از او تشکر کنید. خدا عشق است! خدا عشق است!

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/TkUPMCpda0>



۴) درس را مرور کنید

بگذارید بچه‌ها نقاشی‌هایشان را به کلاس نشان دهند و درباره آنچه کشیده‌اند صحبت کنند. از هر کدام تعریف کنید و هیجانشان را درباره اینکه بهشت چقدر شگفت‌انگیز خواهد بود، با هم به اشتراک بگذارید!



۵) درس را به کار بگیرید

کتاب مقدس به ما می‌گوید وقتی عیسی به آسمان بازگشت، شروع به آماده کردن مکانی برای ما کرد. همچنین می‌گوید که بهشت از هر چیزی که تا به حال دیده‌ایم، شنیده‌ایم یا حتی در خواب دیده‌ایم، شگفت‌انگیزتر خواهد بود!

فکر می‌کنید چرا خدا چنین مکان شگفت‌انگیزی را برای کسانی که به او ایمان دارند، آماده می‌کند؟ چون او ما را دوست دارد! او آدم و حوا را مدت‌ها پیش آفرید تا دوستان خاص او باشند، و حتی اکنون، می‌خواهد شما هم دوست خاص او باشید. او آنقدر شما را دوست دارد که راهی برای من و شما فراهم کرد تا روزی در بهشت با او باشیم، حتی اگر کارهای اشتباهی انجام داده باشیم. عیسی بر روی صلیب مُرد تا هر کسی که می‌خواهد بتواند از خدا بخواهد که مجازات عیسی را برای او به حساب آورد!

دعا کنید و از خدا به خاطر عشق عظیمش تشکر کنید. از او به خاطر فراهم کردن راهی برای ما تا بتوانیم دوستان او باشیم، حتی با اینکه همه ما گناه کرده‌ایم. از او به خاطر آماده کردن بهشت برایمان تشکر کنید. از خدا بخواهید که به فرزندانمان در حین رشد و یادگیری، درک انجیل را عطا کند. از او بخواهید که به هر کودکی ایمان و توبه عطا کند.

برای اینکه بدانیم آیا

کودکی در سنین بسیار پایین

درک کافی برای ایمان آوردن

به عیسی برای نجات را دارد یا

خیر، به بصیرت نیاز است. اگر

کودکی نزد شما آمد و گفت که

می‌خواهد دعا کند و از عیسی

بخواهد که او را نجات دهد،

باید سطح درک او را ارزیابی

کنید. اگر والدین ایمانداري

دارند، بهتر است با والدین

صحبت کنید و اجازه دهید آنها

رهبری را به دست بگیرند. اگر

والدین ایمانداري ندارند، برای

گرفتن حکمت خدایی دعا کنید.

شما نمی‌خواهید مانع ابراز توبه

و ایمان واقعی کودک شوید.

همچنین نمی‌خواهید در کودکی

که واقعاً مفاهیم ایمان، توبه

و جایگزینی مجازات را درک

نمی‌کند، احساس امنیت کاذب

ایجاد کنید.

ماجرایابی شماره ۵۰

مکاشفه ۱:۲۱-۵:۲۲

خلاصه داستان: هر کسی که به عیسی ایمان آورده باشد، روزی وارد بهشت خواهد شد.

با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید. هنگام مرور آیه، این روش را امتحان کنید: تا زمین خم شوید و آیه را خیلی آرام بخوانید. کم کم، بلند شوید و هر بار که کمی بالا می‌روید، صدایتان کمی بلندتر شود. تا زمانی که کاملاً بایستید، باید از بلندترین «صدای درونی» خود استفاده کنید. همین کار را برعکس انجام دهید و با پایین آمدن، آرام‌تر شوید تا اینکه در آخرین تکرار زمزمه کنید.

برای درس، تصاویر یا اشیایی را که نمایانگر چیزهایی هستند که در بهشت خواهند بود، بیاورید. برخی از مثال‌ها عبارتند از:

۱. تصویری از یک نور درخشان که نمایانگر خداست
۲. میوه‌های زیبا
۳. سنگ‌های قیمتی تقلبی یا تصاویر جواهرات
۴. تکه‌ای از شاخه درخت
۵. آب پاک
۶. تصویری از کسی با چهره خندان
۷. تصویری از عیسی

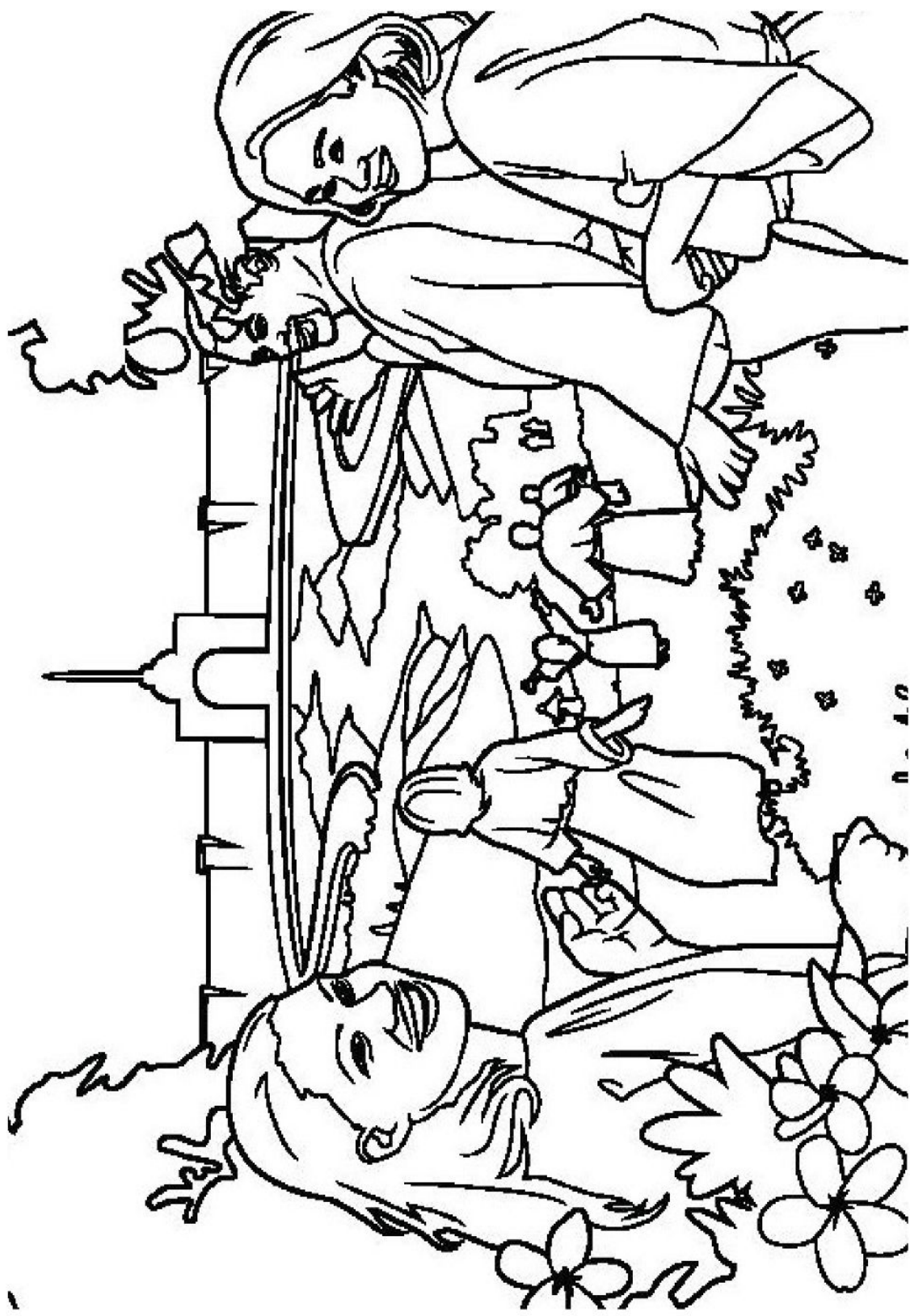
تصاویر یا اشیایی را بیاورید که نمایانگر چیزهایی هستند که در بهشت نخواهند بود. برخی از نمونه‌ها عبارتند از:

۱. یک کیسه کوچک خاک
۲. باند بستن زخم
۳. آب کثیف
۴. دستمال کاغذی نمایانگر آشک
۵. تصویر اسلحه
۶. تصویر کسی با چهره عصبانی یا افرادی که در حال دعوا هستند
۷. یک تکه کاغذ یا پارچه سیاه محکم نمایانگر تاریکی

اینها فقط چند پیشنهاد هستند، می‌توانید موارد بیشتری اضافه کنید. هر تصویر یا شیء را بالا نگه دارید و از بچه‌ها بپرسید: "آیا این در بهشت خواهد بود؟" همانطور که هر چیز را نشان می‌دهید، در مورد اینکه چرا یا چرا هر کدام در بهشت نخواهند بود صحبت کنید. با اشیاء بازی کنید. بگذارید بچه‌ها در گروه‌های کوچک با هم کار کنند تا موارد را به دو گروه مرتب کنند. همه چیزها را کنار بگذارید و ببینید از هر گروه چند مورد را می‌توانند به خاطر بیاورند. در پایان، دوباره تصویر عیسی را بیرون بیاورید و به بچه‌ها یادآوری کنید که فقط به خاطر عیسی و مرگ او بر روی صلیب است که هر یک از ما می‌توانیم به بهشت برویم.

با هم دعا کنید و از خدا برای فداکاری عیسی تشکر کنید. عیسی بهترین بخش بهشت خواهد بود!

ماجراجویی ۴۹ و ۵۰: هر کسی که به عیسی ایمان آورده باشد، روزی وارد بهشت خواهد شد.



ماجراجویی شماره ۵۱

اول یوحنا ۱۰:۴

خلاصه داستان: داستان بزرگ کتاب مقدس شگفت‌انگیز است!



۱) درس را مطالعه کنید (قبل از کلاس)

- خدا - نام ذات اعلی، که در زبان عبری به معنای «قوی»، «توانا» است. این کلمه بیانگر قدرت مطلق است؛ و با استفاده از آن در اینجا به صورت جمع، به طور مبهم در ابتدای کتاب مقدس آموزش داده شده است، آموزه‌ای که به وضوح در بخش‌های دیگر آن آشکار شده است، یعنی اینکه اگرچه خدا یکی است، اما در الوهیت، افراد متعددی وجود دارند - پدر، پسر و روح که در کار آفرینش مشارکت داشتند.
- از آنجایی که خدا خالق است و کل جهان خلقت اوست، باید تحت کنترل او باشد. خدا قبل از همه چیز وجود داشته است، بنابراین، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند با او برابر باشد. هیچ خدای دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا او قبل از هر کس یا هر چیز دیگری بوده است. وقتی خدا جهان را آفرید، آن را «از هیچ» آفرید.
- در پایان خلقت، خدا به انسان نعمت و فرصت باورنکردنی ساخته شدن به تصویر خود را داد. این را به هیچ موجود یا مخلوق دیگری نداده بود.
- وسوسه‌گر، شیطان به شکل مار بود. وسوسه گر زن و آدم به شکل یک لباس مبدل آمد و انتظار آن نمی‌رفت. شیطان از ابتدا دروغگو بود (یوحنا ۸:۴۴). این دروغ اوست: می‌توان گناه کرد و از مجازات آن فرار کرد. اما مجازات گناه مرگ است؛ پیدایش ۱۷:۲.
- وقتی خدا از مرگ صحبت می‌کند، در واقع درباره جدایی صحبت می‌کند. سه نوع مرگ در نتیجه گناه اتفاق می‌افتد: مرگ روحانی، مرگ جسمانی و مرگ ابدی. پیدایش ۷:۳
- متی ۱: ۱-۲، ۱۸-۲۵. عیسی مسیح شخصیت اصلی در معرفی نامه متی است و آیات آغازین او را به دو عهد بزرگ در تاریخ یهود مرتبط می‌کند: عهد داوود (دوم سموئیل ۷) و عهد ابراهیمی (پیدایش ۱۲ و ۱۵).
- لوقا ۲۳: ۲۶-۳۸. لوقا تأیید می‌کند که عیسی جان خود را داد، از او گرفته نشد. لوقا بارها بی‌گناهی عیسی را تأیید می‌کند. در یکی از ارجاعات، پیلطس گزارش داد که هیرودیس نیز عیسی را بی‌گناه یافت. افسر رومی در کنار صلیب اعلام کرد که عیسی بی‌گناه است.
- دو گناهکار به صلیب کشیده شدند و عیسی بین آنها قرار داشت. یکی از گناهکاران توهین‌های بدی به عیسی کرد و به او کفر گفت یا او را مورد ناسزا قرار داد. گناهکار دیگر تشخیص داد که عیسی خداست، لوقا ۲۳: ۴۰. آن گناهکار، یک دزد، اعتراف باشکوهی کرد. و آنجا، بر روی صلیب، عیسی توانست نشان دهد که نجات به دلیل خوب بودن یک فرد اتفاق نمی‌افتد. بدیهی است که آن گناهکار خوب نبود.
- پس از داوری بزرگ خدا، او آسمانی جدید و زمینی جدید خواهد آفرید. (رومان ۸: ۱۸-۲۱؛ دوم پطرس ۳: ۷-۱۳) فقط کسانی که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده است، در اورشلیم جدید زندگی خواهند کرد. یعنی فقط کسانی که به خداوند عیسی مسیح ایمان آورده‌اند، در آنجا زندگی خواهند کرد.



این ۸ تصویر کتاب رنگ آمیزی را که در مجموعه ماجراهای پیش دبستانی استفاده شده اند، بیاورید. تصاویر مربوط به ماجراهای شماره ۱، ۳، ۷، ۹، ۲۷، ۳۹، ۴۱ و ۴۹. این تصاویر، به ترتیب، هر کدام نمایانگر یکی از کلمات این درس «پلی به سوی زندگی» هستند.

هدف از یادگیری این ۸ کلمه نه تنها دانستن خود کلمه، بلکه دانستن معنی آن نیز هست. یک جمله کوتاه برای توصیف هر کلمه برای درک «فرا روایت» کتاب مقدس ضروری است.

این فهرستی از ۸ کلمه، معنی آنها و حرکاتی است که با هر کلمه همراه است.

خدا - خدا بسیار قوی است. بازوهای قوی خود را نشان دهید.

انسان - خدا مرد و زن را آفرید تا دوستان خاص او باشند. به خودتان اشاره کنید.

آیا کسی اینجا تا حالا سوار هواپیما شده است؟ درباره هواپیماها چه چیزهایی می دانید؟ (آنها خیلی بالا پرواز می کنند، سریع حرکت می کنند و افراد زیادی را جابه جا می کنند). به نظر شما کدام سریع تر سفر می کند، هواپیما یا اسب؟ البته که هواپیما خیلی سریع تر از اسب حرکت می کند! اگر سوار هواپیما باشید، می توانید در مدت کوتاهی از جایی به جای دیگر بروید و قله های کوه ها را ببینید، اما نمی توانید چیزهای کوچک مثل گل ها یا آدم ها را ببینید، چون خیلی دور هستید. اما وقتی سوار اسب باشید، خیلی آهسته تر حرکت می کنید و نمی توانید قله بعضی کوه ها را ببینید، ولی می توانید گل ها، درخت ها و آدم ها را هنگام حرکت تشخیص دهید. پس یکی همیشه از دیگری بهتر نیست؛ فقط با هم فرق دارند. اگر بخواهید سریع بروید، سوار هواپیما می شوید. اگر بخواهید جزئیات یک مکان را ببینید، پیاده روی می کنید یا سوار ماشین یا اسب می شوید. امروز هم می خواهیم همین کار را با داستان های کتاب مقدس انجام دهیم. تا الان درباره افراد، مکان ها و اتفاقات مختلفی در داستان های کتاب مقدس چیزهای زیادی یاد گرفته ایم. حالا می خواهیم کمی عقب تر برویم و به تصویر بزرگ نگاه کنیم؛ تقریباً مثل این که از داخل هواپیما به آن نگاه می کنیم. ما درباره همه جزئیات صحبت نمی کنیم، بلکه به تصویر کلی پیام خدا برای همه مردم، مثل خودمان، نگاه خواهیم کرد.

۳) درس را تدریس کنید



داستان را بگویند



اولین کلمه خدا است. تصویر درس ۱ را نشان دهید. در اولین داستانمان درباره خدا چه آموختیم؟ خدا نیرومند و قوی است. (به من نشان بده چقدر قوی هستی). هیچ کس، هیچ جا و هیچ موقع، قوی تر از خدا نیست. ما همچنین یاد گرفتیم که خدا ابدی است. این بدان معناست که او برای همیشه زنده بوده است. (دست هایتان را به دو طرف باز کنید). قدرتی را که خدا در خلقت نشان داد، نجات قوم خود از مصر، عمل همیشگی به وعده هایش و رستایش از مردگان را به کلاس خود یادآوری کنید. می توان از مثال های بسیار دیگری نیز استفاده کرد.

کلمه بعدی «انسان» است. تصویر درس ۳ را نشان دهید. خداوند چیزهای زیبای زیادی آفرید، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، همه پرندگان، ماهی ها و حیوانات. او زمین، آب و درختان و بسیاری از چیزهای خوب دیگر را که برای خوردن ما رشد می کنند، آفرید. در پایان خلقتش، مرد و زن را آفرید تا دوستان خاص

گناه - آدم و حوا به جای سخنان خدا، دروغ‌های شیطان را باور کردند. روی خود را برگردانید.

مرگ - جدایی ابدی از خدا. دستان خود را از هم باز کنید، گویی مسافت زیادی را طی می‌کنید.

مسیح - عیسی از آسمان به زمین آمد تا عشق عظیم خود را نشان دهد. یک کف دست خود و سپس کف دست دیگر خود را لمس کنید تا نشان دهید میخ‌ها کجا هستند.

صلیب - عیسی به عنوان مجازات گناهان ما بر روی صلیب جان باخت. یک صلیب در هوا بکشید.

ایمان - ایمان به معنای اعتماد به خداست. هر دو دست را روی قلب خود قرار دهید.

زندگی - هر کسی که به عیسی اعتماد کند تا گناهانش را بپردازد، روزی با او در بهشت خواهد بود. هر دو دست را به سمت آسمان بلند کنید.

تصویر درس ۷ را نشان دهید. کلمه بعدی **گناه** است. مرد و زن از خدا نافرمانی کردند. به یاد داشته باشید که او به آنها باغ زیبایی داده بود که می‌توانستند در آن زندگی کنند، شاد باشند و هر آنچه را که نیاز داشتند داشته باشند. اما درختی که به آنها گفته بود از آن نخورند، توسط شیطان برای وسوسه آنها به گناه استفاده شد. آیا آدم و حوا انتخاب درستی کردند؟ نه. متأسفانه آنها تصمیم گرفتند به جای خدا به شیطان گوش دهند. آنها گناه کردند.

کلمه بعدی **مرگ** است. تصویر درس ۹ را نشان دهید. گناه نتایج بد زیادی به همراه دارد، اما بدترین آن جدایی ابدی از خداست. این مرگ معنوی نامیده می‌شود. هر یک از ما سزاوار مرگ و جدایی از خدا هستیم زیرا همه ما گناه کرده‌ایم. اما اگرچه این چیزی است که ما سزاوار آن هستیم، خدا قول داده است که راهی وجود دارد که بتوانیم گناهان خود را برای همیشه ببخشیم!

کلمه بعدی **مسیح** است. تصویر درس ۲۷ را نشان دهید. خدا پسر خود را در یک روز شاد از آسمان فرستاد! نام او عیسی بود. او به عنوان یک نوزاد کوچک متولد شد و حدود ۳۳ سال در اینجا روی زمین زندگی کرد و به کسانی که می‌خواستند به او گوش دهند، آموزش داد. بسیاری از مردم به پیام او از جانب خدا ایمان آوردند. او مردم را شفا داد، به آنها غذا داد، طوفان‌ها را آرام کرد و چیزهای زیادی در مورد خدا به مردم آموخت. او هرگز کار اشتباهی نکرد. او تنها کسی است که تا به حال روی زمین زندگی کرده و **هرگز** گناه نکرده است. به این دلیل است که او واقعاً خداست.

کلمه بعدی **صلیب** است. تصویر درس ۳۹ را نشان دهید. اگرچه عیسی فقط خوب، مهربان، دوست‌داشتنی و پاک بود، اما برخی افراد بودند که نمی‌خواستند پیام او را از جانب خدا بشنوند. عیسی به همه گفت که باید از کارهای اشتباهی که انجام داده‌اند پشیمان باشند و از خدا بخواهند که آنها را ببخشد. برخی از مردم عصبانی شدند زیرا نمی‌خواستند گناه خود را بپذیرند. آنها بیش از حد مغرور بودند که اعتراف کنند اشتباه کرده‌اند. این افراد بد عیسی را گرفتند و او را به صلیب کشیدند تا بمیرد.

کلمه بعدی **ایمان** است. تصویر درس ۴۱ را نشان دهید. به یاد داشته باشید که یاد گرفتیم ایمان فقط کلمه دیگری برای اعتماد است. عیسی به دلیل کارهای اشتباهی که انجام داده بود مُرد. نه! او مُرد تا گناهان ما بخشیده شود. اگر کسی، در هر جایی، به پرداخت گناهان خود توسط عیسی اعتماد کند، او وعده داده است که روزی می‌تواند با او در بهشت زندگی کنند. درست مانند دزدی که در کنار عیسی روی صلیب بود، عیسی به همه افرادی که به او اعتماد کنند، خانه‌ای در بهشت وعده می‌دهد. این نوع اعتماد، **ایمان** نامیده می‌شود.

حرف آخر، **زندگی** است. تصویر درس ۴۹ را نشان دهید. همانطور که هفته گذشته آموختیم، خداوند خانه‌ای ابدی و شگفت‌انگیز برای همه افرادی که تصمیم گرفته‌اند به عیسی مسیح برای بخشش گناهانشان اعتماد کنند، آماده کرده است. بهشت عالی خواهد بود!



اول یوحنا ۴: ۱۰ - خدا ما را دوست داشت و پسر خود را فرستاد.

ستایش و پرستش



«عیسی مرا دوست دارد»

عیسی مرا دوست دارد، این را می‌دانم. زیرا کتاب مقدس این را به من می‌گوید.
کوچک‌ترها به او تعلق دارند. آنها ضعیف هستند اما او قوی است.
بله، عیسی مرا دوست دارد، بله، عیسی مرا دوست دارد.
بله، عیسی مرا دوست دارد، کتاب مقدس این را به من می‌گوید.

عیسی مرا دوست دارد، او که مُرد، دروازه بهشت را کاملاً باز می‌کند؛
او گناه مرا خواهد شست، بگذار فرزند کوچکش وارد شود.
بله، عیسی مرا دوست دارد، بله، عیسی مرا دوست دارد.
بله، عیسی مرا دوست دارد، کتاب مقدس این را به من می‌گوید.

اگر مایل به شنیدن آهنگ این آهنگ هستید، می‌توانید آن را اینجا پیدا کنید:

<https://youtu.be/owx3ao42kwI>

کودکان پیش‌دبستانی میل و نیاز به حرکت دارند. آنها برای حفظ تمرکز برای مدت طولانی مشکل دارند. اگر فضای کلاس شما اجازه حرکت می‌دهد، پس از هر دو نکته از این درس، موقعیت تدریس خود را تغییر دهید. در مورد خدا و انسان صحبت کنید، سپس یک چهارم اتاق را دور بزنید. در مورد گناه و مرگ صحبت کنید، سپس یک چهارم دیگر اتاق را دور بزنید. همین الگو را برای چهار نکته دیگر ادامه دهید. هنگام چرخش، از بچه‌ها بخواهید موقعیت خود را تغییر دهند تا همچنان رو به شما باشند.

فعالیت حفظ کتاب مقدس

از روش «نوبت من، نوبت تو» استفاده کنید. برای بچه‌ها توضیح دهید: «اول نوبت من است (با هر دو دست به خودتان اشاره کنید) و بعد نوبت شماست.» (با هر دو دست به کلاس اشاره کنید.) بگویید «خدا ما را دوست داشت» (هنگام گفتن این جمله به خودتان اشاره کنید، سپس آنها این جمله را تکرار کنند و شما به آنها اشاره کنید.) سپس، «و پسرش را فرستاد». بعد از چند بار تکرار، دو عبارت را با همین روند کنار هم قرار دهید (نوبت من، نوبت تو).

(۴) درس را مرور کنید



بگویید: «بیایید ۸ کلمه‌ای را که امروز یاد گرفتیم مرور کنیم. اول، آنها را یکی‌یکی بعد از من تکرار کنید. خدا. انسان. گناه. مرگ. مسیح. صلیب. ایمان. زندگی. حالا من دو کلمه را یکی‌یکی می‌گویم و شما آنها را بعد از من تکرار کنید.» بچه‌ها را در تکرارهای مختلف، تا جایی که وقت اجازه می‌دهد، راهنمایی کنید. هر بار تعداد کلماتی را که می‌گویید افزایش دهید. در نهایت، اگر آماده باشند، هر هشت کلمه را پشت سر هم بگویید و آنها هر هشت کلمه را تکرار می‌کنند. در صورت نیاز به آنها کمک کنید. هیجان خود را از اینکه چقدر خوب داستان بزرگ کتاب مقدّس را یاد گرفته‌اند، نشان دهید!

(۵) درس را به کار بگیرید



بگویید: «این هفته، وظیفه شما این است که یکی از کلماتی را که امروز یاد گرفته‌اید برای شخص دیگری تعریف کنید. کدام بخش از داستان بزرگ خدا را دوست دارید با دیگران به اشتراک بگذارید؟» از بچه‌ها بخواهید کلمه‌ای را که دوست دارند این هفته برای شخص دیگری تعریف کنند، به شما بگویند. وقتی به شما می‌گویند کدام یک از ۸ کلمه را می‌خواهند به اشتراک بگذارند، از آنها بپرسید که چه چیزی از آن کلمه را به خاطر دارند. بگویید: «هفته آینده دوباره روی هر ۸ کلمه تمرین خواهیم کرد.»

دعا کنید و از خدا به خاطر نقشه شگفت‌انگیزش برای جهان تشکر کنید. از او به خاطر اینکه ما را با عشق دوست دارد، تشکر کنید. از او به خاطر گوش دادن به ما هنگام دعا تشکر کنید.

ماجرای جویی شماره ۵۲

اول یوحنا ۱۰:۴

خلاصه داستان: داستان بزرگ کتاب مقدس شگفت‌انگیز است!

کلاس خود را با مرور آیه حفظی و آهنگ شروع کنید.

برای مرور آیه حفظی، کلاس را به گروه‌های پسرانه و دخترانه تقسیم کنید. یک تیم را برای شروع انتخاب کنید. بگذارید آنها با هم آیه را بخوانند، سپس نوبت را به تیم دیگر بدهید. ببینید چه کسی می‌تواند این کار را بهتر، سریع‌تر، کندتر و بلندتر انجام دهد.

برای درس، با مرور ۸ کلمه‌ای که در درس هفته‌ی گذشته استفاده کردید، شروع کنید. از بچه‌ها بخواهید وقتی هر کلمه را می‌گویید، بعد از شما تکرار کنند. خدا. انسان. گناه. مرگ. مسیح. صلیب. ایمان. زندگی. ۸ کودک را انتخاب کنید تا ۸ تصویر مربوط به هر کلمه را در دست بگیرند. خدا شماره ۱، انسان شماره ۳، گناه شماره ۷، مرگ شماره ۹، مسیح شماره ۲۷، صلیب شماره ۳۹، ایمان شماره ۴۱، زندگی شماره ۴۹. از این ۸ کودک بخواهید که کنار هم در یک صف و رو به بقیه‌ی کلاس بایستند. اگر کلاس خیلی کوچکی دارید، از آنها بخواهید که یک دایره تشکیل دهند تا بتوانند یکدیگر را ببینند. همانطور که به هر تصویر اشاره می‌کنید، از کل کلاس بخواهید کلمه‌ی مربوط به آن را بگویند. سپس، ببینید آیا کسی می‌تواند کمی در مورد هر یک از کلمات توضیح دهد. در صورت نیاز، کمی کمک و راهنمایی ارائه دهید. در نهایت، ببینید آیا کسی هست که بخواهد هر ۸ کلمه را خودش بگوید. اگر فکر می‌کنید به کمک نیاز دارند، می‌توانید به آنها اجازه دهید به تصاویر نگاه کنند. یک بازی انجام دهید که در آن هر ۸ تصویر را روی زمین قرار دهید و ببینید چه کسی می‌تواند آنها را مرتب کند. اگر به کودکان بزرگتر آموزش می‌دادید، از رقابت لذت می‌بردند. کودکان پیش‌دبستانی علاقه‌ی زیادی به رقابت ندارند. بنابراین برای این فعالیت، برنده و بازنده نداشته باشید. فقط از انجام بازی و مرور به این روش سرگرم‌کننده لذت ببرید. اگر کلاس خیلی بزرگی دارید، چندین مجموعه از تصاویر را بیاورید و از دستیاران بخواهید با گروه‌های مختلف کار کنند تا همه بتوانند درگیر شوند. بچه‌ها را تشویق کنید که این هفته این داستان عالی را با شخص دیگری به اشتراک بگذارند.

با کلاس خود دعا کنید. خدا را به خاطر قدرت و عشق عظیمش شکر کنید. از او به خاطر دنیای زیبایی که آفریده است تشکر کنید. از او به خاطر بخشش و امیدی که از همان ابتدا به ما ارزانی داشت، تشکر کنید. از او به خاطر فرستادن عیسی برای مرگ بر روی صلیب، تشکر کنید. از او به خاطر وعده‌ها و وفاداری‌اش به وعده‌هایش، تشکر کنید. از او به خاطر آماده کردن بهشت و فراهم کردن راهی برای ما تا روزی در آنجا با او باشیم، تشکر کنید.